

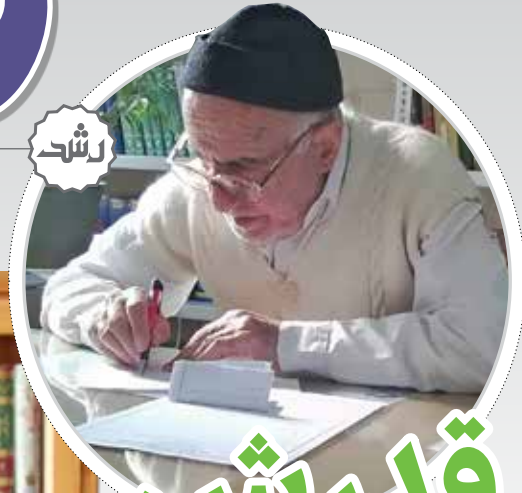


وزارت آموزش، پرورش
سازمان پژوهش‌های آموزشی
دفتر نشر و اطلاع‌رسانی آموزشی

مجله

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای معلمان، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان آموزش و پرورش
دوره سی و هفتم - آبان ۱۳۹۷ - شماره پیدرپی ۳۱۶ - ۶۴ صفحه - ۱۵۰۰۰ ریال

رشد



قدرش ناشناخته است!



پروژه
کتاب‌خوانی

شورای
مسئله‌کاوی



باز هم ساداکو
و هزار دُرناي
کاغذی‌اش



پرچانگی خوب
نشانه‌های هوش
کلامی-زبانی



ISSN: 1606-9129
www.rashdmag.ir

حکایت اشک‌ها

مریم براقی

باعث اطاعت از مسیر و راه امام حسین (ع) خواهد شد. با عزاداری و ایجاد محبت، کشتی نجات، نجات می‌دهد، زیرا محبتش در دلم غوغا می‌کند و در عمل سوار بر آموزه‌های آن می‌شوم، جان و دل بدان می‌سپارم و در مسیر روشن شده به واسطه آن قرار می‌گیرم. این قطرات اشک ضامن پاکی درون و قرار گرفتن در جرگه هدایت‌شدگان است، زیرا از مسیری می‌رویم که مصباح‌الهدی برایمان روشن کرده است. این اشک‌ها عجب حکایتی دارند!

منابع

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۹
۲. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۵۹-۶۴

در حال مطالعه بودم، به حدیثی رسیدم که فکرم را درگیر کرد: **مِنْ دَلَائِلِ الْعَالِمِ إِنْتِقَادُهُ لِحَدِيثِهِ وَ عِلْمُهُ بِحَقَائِقِ فَنونِ النَّظَرِ** (مجلسی، ج ۷۸: ص ۱۱۹): «از نشانه‌های عالم، نقد سخن و اندیشه خود و آگاهی از نظرات مختلف است.»

اگر عالم هستیم، باید در افکارمان شک کنیم؟! حدیث معتبری از امام حسین (ع) است؛ اسمی که همیشه برایم تداعی گریه‌های محرم و مزه روضه‌هاست. از خودم پرسیدم، چرا این قدر در روایات تأکید شده است که برای امام حسین (ع) گریه کنیم؟ شأن اهل بیت (ع) بالاتر از تأکید بر پایه عرق خانوادگی است. پس حتماً دلیلی داشته است؛ دلیلی نهفته در گریستن و حضور در مجالس ذکر. حدیث معروف پیامبر (ص) (با نقل به معنا) را به خاطر آوردم.

«بِأَنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهَدَى وَ سَفِينَةَ النَّجَاهِ» (شیخ صدوق، ج ۱: ۵۹-۶۴)

اشک، کشتی نجات، چراغ هدایت!

تا به حال این گونه نگاهش نکرده بودم! باورم را نقادانه نگریستم. علامه جعفری (ره) در مورد این حدیث شریف جمله‌ای طلایی دارد: حرکت کشتی آدمیان احتیاجی به دریا ندارد. این کشتی روی قطره اشکی مقدس که برای حسین (ع) ریخته شود، حرکت می‌کند. اشکی که از اعماق دل برمی‌آید و جان را می‌شوراند و آنگاه رهسپار پیشگاه اقدس خداوندی می‌شود. دریافتم!

گریستن نشانه محبت است و اطاعت نتیجه محبت.

چه ظرافتی در این احادیث و نظرات نهفته است!

گریه برای امام حسین (ع) محبتی در دل‌مان ایجاد می‌کند که



- قدرش ناشناخته است! / محمد ناصری ۲
زندگی مطلوب یا حیات طیبه / نصرالله دادار ۳
سند معتبر دارید؟ / زرگس سجادیه ۶
پرچانگی خوب نشانه‌های هوش کلامی-زبانی / محمد نیرو و مسعود غفاری شریف ۸
حمایت حقوقی از معلمان / حسین عاملی ۱۱
چرا رفتارم این طوری شده؟ / لیلی محمدحسین ۱۲
باز هم ساداگو و هزار ذرنای کاغذی اش / محمد ناصری ۱۴
پویاسازی مدرسه / فرشته هدایتی ۱۸
مهارت همدلی / زهرا السادات تقوی ۲۰
شعر / ۲۲
زلف پریشان نظم / بهارک طالبلو ۲۴
امتحانات تلفیقی / رویا صدر ۲۶
شورای مسأله‌کاوی / شقایق بهرامی ۲۸
پژوهش درس پژوهی / علی حسینی نامقی ۳۱
دست بزن، زود بگو / بهاره میرزایپور ۳۲
اندوه سورچی / آنتوان چخوف ۳۴
حس خوب جوجه پروری در مدرسه / نصرالله دادار ۳۸
راز سمیه / معصومه محمدی ۴۲
کاشت، داشت و برداشت در فرایند یادگیری / نیره شاه‌محمدی ۴۵
روزنگار / ۴۶
پسر دیرآموز من / ۴۸

- من در سیزده خط / ۵۰
فتح‌نامه کتاب / زهرا صنعتگران ۵۲
توصیه‌های کتابی معلمان / مارتین ویلیامز، ترجمه پرویز فراگوزلی ۵۶
جهانی در دل روستا / علی دانشور ۵۸
کتابدار کجاست؟ / ۶۰
منابع غنی‌سازی زبان کودک / محمد رضا حشمتی ۶۱

پرونده کتابخوانی



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

مدیرمسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری: محمدرضا حشمتی،

سعیده باقری

شورای برنامه‌ریزی:

نصرا... دادار، بهارک طالب‌لو

اشرف‌السادات فاطمی، لیلی محمدحسین

منصور ملک‌عباسی، فرزانه نوراللهی

کارشناس بخش شعر: سعید بیابانکی

کارشناس بخش داستان: داوود غفارزادگان

کارشناس بخش خاطره: سیدحسین حسینی‌نژاد

مدیرداخلی: شهلا فهیمی

ویراستار: کبری محمودی

طراح گرافیک: سید جعفر ذهنی

دبیر پرونده کتابخوانی: سعیده باقری

نشانی دفتر مجله:

تهران، ابرانشهرشمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۶

تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۲

نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۲۰

roshdmag: 📧

وبگاه: www.roshdmag.ir

پیام‌نگار: moallem@roshdmag.ir

نشانی امور مشترکین:

تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

امور مشترکین:

۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

فکس: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۳

شمارگان: ۲۵۰۰۰ نسخه

عکس روی جلد از بهمن زارعی-کرم‌ناشاه

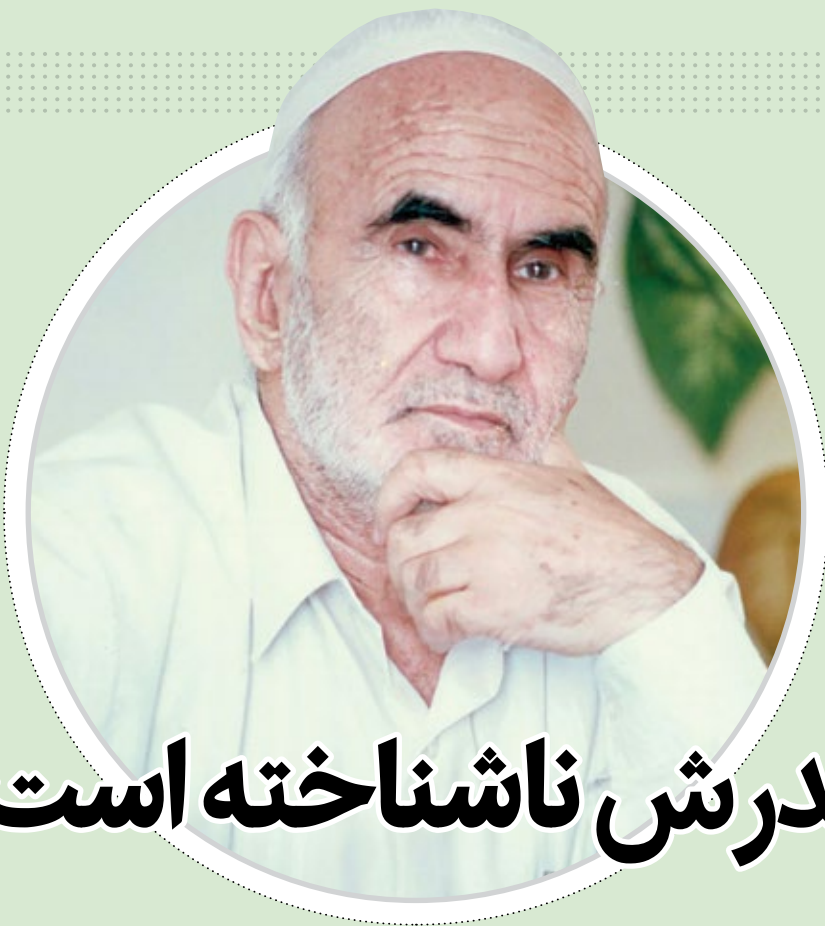
هشتمین دوره جشنواره عکس رشد

عکس پشت جلد از اعظم لاریجانی

چاپ و توزیع: شرکت افست

قابل توجه نویسندگان و مترجمان

● مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی، تربیتی و فرهنگی این مجله مرتبط باشند و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشند. ● مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن‌ها باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● حجم مطالب ارسالی حداکثر ۱۰۰۰ کلمه باشد. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم می‌پذیرد. ● محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. ● شماره تماس و نشانی الکترونیکی نویسنده حتماً نوشته شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



قدرش ناشناخته است!

محمد ناصری

سال‌ها بعد، دقیقاً در همان روزی که دوستان صمیمی‌اش، رجایی و باهنر، به شهادت رسیدند، از دنیای ما رفت. سی‌وهفت سال بعد، در هشتم شهریورماه ۹۷، روح حاج حسین خوشنویسان پر کشید و به ابدیت پیوست!

پیکر نحیف و رنجورش را به مدرسه‌ عام‌المنفعه‌ای آوردند که خودش تأسیس کرده بود. خودش آرزو کرده و گفته بود «دوست دارد در کلاس درس به دیدار محبوبش برود.» روزهای آخر هم، حتی بیست‌وچند عمل جراحی نتوانسته بود بر روحیه‌ پرنشاط او ذره‌ای اثر منفی بگذارد. باز هم به مدرسه ما می‌آمد و گرمای حضورش به همه‌ همراهان و مشتاقانش جان می‌بخشید.

اما آن روز که او خود نیامد و او را بر فراز دست‌ها آوردند، روز دیگری بود. میز کار و صندلی ساده‌اش را از اتاق آورده بودند و گوشه‌های از حیاط مدرسه گذاشته بودند. زیر شیشه‌ میز، همان عکس‌های قدیمی و همیشگی‌اش بودند؛ عکس دوستان شهیدش، رجایی و باهنر. دوستانی که سال‌ها قبل از انقلاب، در

مدرسه‌ کمال و مدرسه‌ قدس با آن‌ها همراه و همکار بود. و آن روز، او نه پشت میز که مقابل میز کارش، در میان انبوهی از جمعیت، به آرامی در خوابی ابدی فرو رفته بود؛ جمعیتی غرق در اندوهی عمیق؛ پیر و جوان، زن و مرد، غریبه و آشنا.

پدربزرگی با فرزند و نوه‌اش آمده بود و همگی هم شاگردان بی‌واسطه‌ او بودند. پدربزرگ شاگرد او در مدرسه‌ کمال، فرزندش شاگرد او در دبیرستان البرز، و نوه‌اش فارغ‌التحصیل دبیرستان خواجه نصیرالدین طوسی.

به راستی، او چگونه معلمی بود که سه نسل با همه‌ تفاوت‌هایی که نسل‌ها با هم دارند، احساسی مشترک و عمیق نسبت به او دارند و خود را شاگرد او می‌دانند و در غم از دست دادنش، از صمیم قلب می‌گیرند!



در یکی از شماره‌های آینده از رمز و راز توفیق این معلم بزرگ بیشتر خواهیم گفت و از او بیشتر خواهیم آموخت.

وزیر آموزش و پرورش

سید محمد بطحایی:

در سعادت و نیک‌نامی مرحوم حسین خوشنویسان همین بس که هفتاد و نه سالگی در این دنیا، سال‌ها خدمت صادقانه و بدون چشمداشت به آموزش و پرورش و فرزندان این مرز و بوم بود.

رئیس سازمان پژوهش و

برنامه‌ریزی آموزشی

دکتر حیدر تورانی:

حاج حسین خوشنویسان، یار دیرین و وفادار شهیدان رجایی و باهنر، معلم بزرگ معلمان و نماد خراموش ندنی یک معلم عاشق بود.

معاون پرورشی سابق

آموزش و پرورش

مهندس حسین مظفری‌شراد:

قدر آگاهی خوشنویسان

ناشناخته است! او هنوز

شناخته شده است.



نشستی با حضور
دو تن از طراحان
سند تحول بنیادین
آموزش و پرورش

زندگی مطلوب یا حیات طیبه

گفت‌وگو از نصرالله دادار
عکاس: غلامرضا بهرامی

اشاره

«حیات طیبه» یکی از مهم‌ترین مفاهیم کلیدی سند تحول بنیادین آموزش و پرورش است. اما بسیاری از فرهنگیان شناخت و تصور روشنی از مفهوم آن ندارند. تأسفبارتر اینکه، تصور و درک برخی هم ۱۸۰ درجه با مفهوم واقعی آن متفاوت و متضاد است. برای نمونه، عده‌ای بر این باورند که حیات طیبه اجباری و آخرتی است، در صورتی که طراحان سند تحول معتقدند حیات طیبه اختیاری و دنیایی است.

به منظور تبیین و تشریح مفهوم حیات طیبه و چگونگی تحقق آن در مدرسه‌های کشور، با حضور دو تن از طراحان و دست‌اندرکاران سند تحول، آقایان دکتر علیرضا صادق‌زاده، متخصص فلسفه تعلیم و تربیت و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس، و دکتر محمد حسنی، متخصص فلسفه تعلیم و تربیت و عضو هیئت علمی پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش نشست برگزار کردیم. گزارش این نشست که با شرکت تعدادی از معلمان و اعضای شورای برنامهریزی مجله رشد معلم انجام گرفت، در دو شماره تقدیم مخاطبان گران قدر مجله می‌شود. گزارش اول این نشست را در ادامه می‌خوانید.

خصوصیاتی دارد، یا اینکه چرا با وجود ده‌ها واژه که در معارف دینی به زندگی مطلوب ناظر است، مانند قرب الی‌الله، عبد صالح، رضوان و عبودیت، ما واژه «حیات طیبه» را انتخاب کرده‌ایم؟ آنچه می‌خواهیم به‌عنوان حیات طیبه مطرح کنیم، ناظر

■ **دکتر صادق‌زاده:** در ابتدا ضروری می‌دانم شکر خدای مهربان را به جا بیاورم که شرایطی فراهم شد تا درباره یکی از مفاهیم کلیدی سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، یعنی «حیات طیبه»، بحث کنیم. سؤال شد که مفهوم حیات طیبه چیست و چه ویژگی‌ها و

دکتر حسنی:
مخاطب حیات طیبه
عام است، ولی
می‌توان به آن برشی
زد که دستمایه
برنامه‌ریزان در
حوزهٔ تعلیم و تربیت
رسمی کشور قرار
گیرد

مانند راستگویی، وفای به عهد، امانت‌داری و عدالت که موارد انسانی هستند و فطرت پاک و عقل سلیم آن‌ها را قبول می‌کند، به ایمان و به قول معروف گفتن شهادتین نیاز نیست.

من می‌خواهم بگویم، حداقل شرط شروع حیات طیبه ایمان نیست. اما این حیات، یک نکته دارد که در واقع نوعی از زندگی مطلوب است که در چارچوب دین قرار دارد و دین آن را می‌پذیرد.

باید توجه داشت، ما با نسل‌هایی از کودک، نوجوان و جوان کار می‌کنیم که ضرورتاً با ادلهٔ دینی، زندگی درون دینی و در محیط دینی زندگی نکرده‌اند، اما فطرت پاک و عقل سلیم دارند. پس ما باید نقطهٔ شروع و عزیمت را برای جهت‌دهی ارزشی نسل نوجوان و جوان جایی قرار دهیم که شک و شبهه در آن نیست. یعنی اگر ما از امور و ارزش‌های انسانی و عقلانی شروع کنیم، قطعاً بدون دردسر و بدون چون و چرا جلو خواهیم رفت. البته منظور من از عقل آن است که دین قبول می‌کند، و نه عقل جزئی.

پس آنچه من از حیات طیبه برداشت می‌کنم، یک زندگی مطلوب در دنیاست که ذومراتب است. در مراتب اولیه‌اش می‌تواند از زندگی سالم انسانی شروع شود و در مراتب بالاتر، اعتلا پیدا کند. البته ما نظام معیار ربوبی را بر کل مراتب این زندگی حاکم می‌دانیم، اما برخی از این مراتب تأییدی و برخی تأسیسی هستند. این کلیات مفاهیم حیات طیبه بود که مصداق‌های آن بسیار گسترده‌اند و جامعیت دارند. حیات طیبه هم بعد فردی دارد و هم بعد جمعی. هم بعد رابطه با خدا دارد و هم بعد رابطه با انسان‌های دیگر. هم رابطه با طبیعت دارد و هم رابطه با خود.

حیات طیبه مفهومی فروگاسته به یکی از جنبه‌های زندگی نیست و همهٔ مسائل و ارزش‌های زندگی را پوشش می‌دهد. در مفهوم حیات طیبه لذت‌بخشی، گوارایی، جذابیت، عشق، علاقه، محبت، عاشقی و جنبه‌های عاطفی وجود دارد. به همین دلیل ما کلمهٔ طیب را ترجمه نکردیم، چون نتوانستیم واژه‌ای فارسی که همهٔ ابعاد طیب را پوشش دهد، پیدا کنیم. ما هدف تربیت را حیات طیبه نمی‌دانیم، بلکه هدف تربیت آماده کردن یا آماده شدن برای حیات طیبه است.

دکتر حسنی: سؤال شد چرا ما نوعی انتقال مفهومی کردیم و

به چند عنصر است: اولین نکته اینکه، در نگاه اسلامی، حتماً یک وضع مطلوب برای زندگی انسان در نظر گرفته شده است و حیات طیبه، برخلاف برخی تصورات که آن را آخرتی می‌پندارند، امری دنیایی است و در همین دنیا حاصل می‌شود نه بعد از مرگ و آخرت.

نکتهٔ دوم این است که حیات طیبه، به مفهومی که ما در نظر داشته‌ایم، رد کردن حیات طبیعی نیست، بلکه اعتلا بخشیدن به حیات طبیعی است و رنگ و بوی دینی و الهی پیدا می‌کند. البته ما به نگاه انتزاعی و زهدورزی قائل نیستیم، بلکه معتقدیم که انسان باید زندگی کند و از منابع و نعمت‌های دنیایی استفاده کند و لذت ببرد. اما در عین حال که از خوبی‌های دنیا و زندگی بهره می‌برد، باید در زندگی حیوانی نماند و فراتر برود. مهم این است که حیات طیبه امری انتخابی و اختیاری است و نمی‌توان کسی را به آن مجبور کرد.

نکتهٔ دیگر اینکه ما حیات طیبه را به صورت صفر و یک نمی‌بینیم که بگوییم حیات طیبه یا هست یا نیست، بلکه بیشتر آن را به صورت طیف می‌بینیم و وقتی آن را طیف بینیم، یعنی سلسله مراتبی دارد که از حداقل‌ها شروع می‌شود و به سمت بالا حرکت می‌کند.

در نگاه حیات طیبه، خیلی از چیزهایی که انسان با فکر، تجربه و اندیشهٔ خودش به دست آورده است تأیید می‌شود. یعنی عقل و فطرت سلیم و آنچه با تفکر بشر به دست می‌آید، ارزشمند است و نظام معیار ما تنها آن چیزهایی نیست که دین آورده و تأسیس کرده است، بلکه بیشتر آن چیزهایی است که عقل سلیم بشری به آن رسیده و دین آن‌ها را تأیید کرده است. خیلی از احکام و ارزش‌هایی که در حیات طیبه مطرح‌اند، از نوع ارزش‌های انسانی هستند که دین هم آن‌ها را تأیید می‌کند.

نکتهٔ دیگر که باید به آن اشاره کنم، این است که برخی افراد فکر می‌کنند حیات طیبه مخصوص آدم‌های مؤمن است. ولی ما در مبانی نظری سند تحول کمی جرئت کردیم و حرفی زدیم که کمی با این تفکر متفاوت است. ما گفتیم،

اگر حیات طیبه بخواهد وجه کاملی را که سعادت آخرت هم در آن باشد، دنبال کند، حتماً ایمان می‌خواهد. اما برای مراتبی از حیات طیبه که ما آن را مراتب پیش‌نیاز می‌دانیم،



دکتر صادق‌زاده:
برخلاف برخی
تصورات، حیات
طیبه امری آخرتی
نیست و در همین
دنیا حاصل می‌شود

از مفاهیمی مانند قرب الی الله، پرورش عبد صالح، عبودیت، تزکیه و رضوان که هم‌عرض مفهوم حیات طیبه هستند، به سمت حیات طیبه آمدیم؟

این مسئله بسیار مهمی است که واقعاً چه اتفاقی در افکار و اندیشه‌های ما رخ داد که ما هدف تربیت اسلامی را (که شاید نسل اول چنین برداشتی داشتند که ما باید انسان‌های صالح، پرهیزگار و کامل تربیت کنیم) تبدیل کردیم به یک مفهوم نزدیک به زندگی؛ مفهومی که ذومراتب بودنش، قابلیت تحقق آن را بیشتر می‌سازد و در عین حال که مخاطبش عام است، می‌توان به آن برشی زد که دستمایه برنامه‌ریزان حوزهٔ تعلیم و تربیت رسمی کشور قرار گیرد. روایتی از معصوم است که می‌فرماید: «من لا معاش له، لا معاد له».

این روایت بیانگر آن است که اگر می‌خواهیم انسانی تربیت کنیم که آخرت‌گرا باشد، باید در این دنیا تابع ملاک و معیارهای مناسبی برای زندگی باشد. زندگی مطلوب در این دنیا شرط لازم برای دنیای اخروی است. پس تعلیم و تربیت باید موقوف به فراهم کردن یک شرایط زیست درست در این دنیا باشد تا معاد محقق شود. شاید دلیل مهم اینکه ما از برخی مفاهیم و واژه‌ها به سمت حیات طیبه حرکت کردیم، همین روایت بود. این روایت موجب شد ما به دنبال واژه‌هایی برویم که به مفهوم زندگی توجه دارند. اتفاقاً در مسیر بررسی‌هایمان، به مفهوم زندگانی پاک آقای دکتر **خسرو باقری** و نظریهٔ حیات معقول مرحوم **علامه جعفری** برخوردیم که حرکتی خوب و سازنده در هدف‌گذاری برای تعلیم و تربیت بود. البته در این مسیر به نظر فیلسوفان دیگری مثل **آقای برودی** که آمریکایی است و زندگی خوب را هدف قرار داده و ابعاد زندگانی خوب را از منظر عقلانی مورد توجه قرار داده است نیز برخوردیم.

این‌ها دلایل محکمه‌پسندی شدند تا ما مفهوم جدیدی به نام «حیات طیبه» را برگزینیم که آقای دکتر صادق‌زاده ویژگی‌های آن را برشمردند و دستمایهٔ بسیار باارزشی برای کار در حوزهٔ تعلیم و تربیت است.

ما معتقدیم، حیات طیبه ذوابعاد است. ما نه آن نگاه مذهبی تند را قبول داریم که می‌گوید ما می‌خواهیم بچه‌ها را مانند آیت‌الله بهجت به عارف و انسان کامل تبدیل کنیم، و نه آن نگاه را که از غرب به ما رسیده است و می‌خواهد بچه‌ها را صرفاً برای

شغل آماده کند و تعلیم و تربیت را به آماده کردن بچه‌ها برای بخش‌های اقتصادی فرو کاسته است.

ما معتقدیم، حیات طیبه به همهٔ ابعاد اخلاقی، دینی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی توجه دارد و کاری می‌کنیم که بچه‌ها برای همهٔ ابعاد زندگی آماده شوند.

میل فطری انسان این است که زندگی استعلا یافته داشته‌باشد. به‌طور طبیعی، هیچ انسانی دوست ندارد به خاک بچسبد و در سطح طبیعی زندگی کند.

هیچ پیامبر یا دانشمند منصفی و هیچ فیلسوفی، حتی **اپیکور**، که به‌عنوان فیلسوفی لذت‌گرا معروف است، سعادت را فقط در زندگی مادی نمی‌بیند. اپیکور هم معتقد است لذت‌ها در سطوح بالا هم قرار دارند و می‌توان به آن لذت‌های دست بالا رسید و استعلا پیدا کرد، اما برای اینکه استعلا پیدا کنیم، قطعاً باید حد و حدودی در زندگی‌مان قائل باشیم.

من در جایی جمله‌ای پیدا کردم که بسیار باارزش بود. جمله این بود: «جاده‌ای که شما را به هدف نرساند، جاده نیست». یعنی جاده باید حد و حدود داشته باشد. این حد و حدود است که شما را به هدف می‌رساند. این حد و حدودها می‌توانند همان معیارها باشند. ما در معیارهایمان، به‌خصوص در حوزهٔ اخلاق، به شدت بر این باوریم که اخلاق یک معیار پیش‌آدینی برای حیات طیبه است که دین هم آن را تأیید می‌کند.

یعنی اگر ما بخوایم حیات طیبه را به سمت حیات دینی سوق دهیم، حتماً باید از ساحت اخلاقی بگذرد و اگر نگذرد، آن دین نیست و همان چیزهایی است که به اسم دین می‌بینیم و به بهانهٔ دین، آدم‌ها را آتش می‌زنند، زن‌ها را خرید و فروش می‌کنند و...

پس اگر قرار است حیاطمان را در مسیر رسیدن به ساحت دینی سوق دهیم، حتماً از مسیر ارزش‌های اصیل اخلاقی که عقلانی و جهانی است، می‌گذرد؛ مثل ارزش امنیت، پاکیزگی، راستگویی و ارزش‌های اخلاقی دیگر که مقدمات حرکت

در مسیر دینی هستند. در آیات قرآن به صراحت اعلام شده که ایمان مستلزم امنیت است. پس امنیت می‌تواند ملاکی برای حیات طیبه باشد.





سند معتبر دارید؟

نگر گس سجادی*

تصویرگر: میثم موسوی

که بگوید: «صحت اسناد موضوع ما نیست.» یا با اقتدار اعلام کند «سند معتبر است چون من می گویم.»
یک لحظه در درون حس فروریختن و خشم را تجربه کرده بود. گویی یک نفر در درونش سربرآورده بود و با نیشخند گفته بود: «تحویل بگیر خانم دموکرات! همین است دیگر! وقتی فضا را باز می گذاری، وقتی عنان کلاس را کامل در دستان خودت نمی گیری، وقتی به چند و چون و چالش روی خوش نشان می دهی و فضا را برای شاگرد باز می گذاری، همین می شود دیگر. هیمنهات می شکند، ابهتت فرو می ریزد، کلاس از دستت می رود...»
اما خانم رفیعی از آن دست معلم هایی نبود که بخواهد حاکم بلامنازع کلاس باشد. او کسی نبود که بخواهد به هر قیمتی،

وسط درس بود که فاطمه دست بالا برده بود و درباره صحت اسناد تاریخی سؤال کرده بود. میان حرف خانم رفیعی، در اوج بیان اختلاف **دکتر مصدق و آیت اله کاشانی**، وقتی معلم داشت با آب و تاب درباره سندی تازه انتشار یافته از کودتای ۲۸ مرداد توضیح می داد، فاطمه دستش را بالا برده بود و گفته بود، خانم، از کجا معلوم که سندتون معتبره؟
با شنیدن این سؤال همراه با نقد، انگار کلاس دچار شوکی شده بود! خانم رفیعی نوعی جسارت را در کلام فاطمه احساس کرده بود و با خودش فکر کرده بود باید نوکش را بچینم تا دیگر از این خودشیرونی ها نکنند. در ذهنش آمده بود بگوید، «ارزیابی سند کاری تخصصی است که اهلش باید انجام بدهند و ربطی به شما ندارد.» حتی به این فکر کرده بود

*عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

سکوت و پذیرش را در کلاسش نهادینه سازد. او می‌داند که پذیرش، اگر با دلیل و تبیین همراه نباشد، ناپایدار و بی‌ارزش است. می‌داند اگر دانش‌آموز متقاعد نشود، اگر پرسشش پاسخ داده نشود، اگر چالشش به رسمیت شناخته نشود و رفع نگردد، تربیتی رخ نمی‌دهد و تنها صورتی از تربیت بر جای خواهد ماند. خانم رفیعی خودش بچه‌ها را به پرسش دعوت کرده بود. خودش با آن‌ها گفت‌وگو می‌کرد. خودش جریان درس را به گونه‌ای تعاملی جلو می‌برد. و حالا این پرسش او را سخت به چالش کشیده بود...

سخنش را قطع کرد. لحظاتی سکوت کلاس را فرا گرفت. سکوت سنگین تر می‌شد و خانم رفیعی همچنان سرش زیر بود و فکر می‌کرد. خبر نامعتبری یادش افتاد که چند وقت پیش همه بچه‌های کلاس در شبکه‌های اجتماعی دست به دست کرده بودند و او کلی عصبانی شده بود که چرا بچه‌ها به سند خبر حساس نشده بودند و بی‌اعتباری‌اش را نفهمیده بودند. با خودش فکر می‌کرد، واقعا اگر بچه‌ها ارزیابی اعتبار اسناد را اینجا یاد بگیرند، کجا یاد خواهند گرفت؟

بعد از دو سه دقیقه، خانم رفیعی شروع کرد به جست‌وجو

در اینترنت. او به اعتبار اسناد حساس بود. حالا باید شواهد اعتبار سندش را پیدا می‌کرد. شواهدی که چند روز پیش، مبتنی بر آن‌ها، این سند را یافته و تأیید کرده بود و تبیینش را براساس آن استوار ساخته بود. یادش آمد دو سایت خبری معتبر و یک سایت تاریخی-پژوهشی سند را تأیید و منتشر کرده بودند.

سایت‌ها پیدا شدند و اخم‌های خانم رفیعی از هم باز شد. حالا شواهد روی نمایشگر بودند و خانم رفیعی در حال توضیح اعتبار سندش بود. آرام، استوار، منطقی و محکم. چشم‌های بچه‌ها از ذوق برق می‌زد و در دلشان قندِ تحسین آب می‌شد. گفت‌وگو میان خانم رفیعی، فاطمه و یکی دو دانش‌آموز دیگر در جریان بود و خانم رفیعی به راه‌های تأیید اعتبار سند و ریزه‌کاری‌ها اشاره می‌کرد. در اواسط بحث، خانم رفیعی خودش هم چیزهای جدیدی درباره ارزیابی سند یاد می‌گرفت. روند کلاس کمی تغییر کرده بود، اما چالشی بزرگ که خیلی وقت‌ها ذهن خیلی از بچه‌ها را قفل‌ک کرده بود، در حال پاسخ گرفتن بود. بحث اینقدر جدی بود که کسی واکنشی به زنگ تفریح نشان نداد.

دیدگاه اسلامی عمل، عاملیت آدمی را در دو حیطة اندیشه و اراده به رسمیت می‌شناسد. از این رو نمی‌تواند نسبت به چالش‌های شناختی دانش‌آموز بی‌تفاوت باشد. در این دیدگاه، چالش‌ها و پرسش‌ها به رسمیت شناخته و در عین حال با جدیت و منطق بررسی می‌شوند. از این رو، تبیین و نقد دو پایه استواری هستند که تربیت بدون آن‌ها یارای ایستایی و امید تحقق ندارد. در کلاس مبتنی بر این دیدگاه، سخنرانی‌های یک‌طرفه و تلقینی جای خود را به بحث‌های جدی عالمانه می‌دهند. در این میان، معلم در عین احترام به پرسش دانش‌آموز، نمی‌خواهد به گونه‌ای صوری و مصنوعی او را رسمیت بخشد و میدان را به او وانهد، بلکه بیشتر اوقات با اتکا به کوله‌بار دانش و توانمندی‌های خویش که علی‌القاعده سنگین‌تر از دانش‌آموز است یک قدم جلوتر از دانش‌آموز حرکت می‌کند و ابهام‌ها را پاسخ می‌دهد و گاه با تکیه بر حقیقت‌جویی خویش، در کنار دانش‌آموز قرار می‌گیرد و همپای او به سراغ حقیقت می‌رود.

او بسان مربی کوهنوردی است که سال‌ها در کوره‌راه‌های کوه و دره و دشت قدم زده و با فرازها و فرودهای آن آشناست. در عین حال که کنار دانش‌آموز حرکت می‌کند، همراهی‌اش می‌کند، دردش را می‌فهمد، سرعتش را با سرعت او تنظیم می‌کند و نمی‌خواهد ادای هیچ ندانستن و همپا بودن را هم درآورد. گام‌هایش استوارتر، حساب شده‌تر، دقیق‌تر و استادانه‌ترند. این گام‌های استوار می‌توانند

لنگی‌های دانش‌آموز و بی‌تجربگی‌های او را جبران کنند. البته دره است و خطر. راه است و عدم تعین و گاه این عدم تعین و دشواری باعث می‌شوند مربی به زمین افتد و برای برخاستن از شاگرد خویش هم کمک گیرد یا در کنار او به کشف ناشناخته‌ها برود. این گونه است که فرایند تربیت به کوهنوردی دل‌انگیزی توأم با خطر و لذت تبدیل خواهد شد. در این فرایند، دانش‌آموز و معلم، گاه در مقابل هم برای تمحیح همدیگر و گاه در کنار هم برای تکمیل یکدیگر قرار می‌گیرند و البته که در این تقابل و تکمیل، معلم دو سه گام جلوتر از دانش‌آموز است و باید باشد. اگر این گونه باشد، سفری شورانگیز به سوی حقیقت را می‌توان تجربه کرد؛ سفری که در آن دانش‌آموز کم‌کم آبدیده و دنیادیده می‌شود و می‌تواند مستقل از معلم و راهنمای خویش، سفرهای بعدی را به تنهایی تجربه کند.

از این رو، این رویکرد به جای تأکید بر استقلال‌داری فعلی دانش‌آموز، که ادعای رویکردهای دانش‌آموزمحور، سازه‌گرا و جدید است، استقلال‌یابی بالقوه او را هدف قرار می‌دهد. در حالی که معلم در استقلال‌داری فعلی دانش‌آموز، همواره در کنار جریان تربیت است و از پس دانش‌آموز گام برمی‌دارد، در استقلال‌یابی، جریان تربیت خود را براساس وابستگی فعلی دانش‌آموز - در اکثر موارد - و استقلال‌یافتگی آینده وی سامان می‌بخشد.

شما به کدام یک باور دارید؟ استقلال‌داری یا استقلال‌یابی؟



نگاهی دیگر
به هوش‌های
چندگانه

پرچانگی خوب نشانه‌های هوش کلامی-زبانی

محمد نیرو^۱ و مسعود غفاری شریف^۲

مقدمه

بحث هوش‌های چندگانه بر اصل تفاوت‌های فردی مبتنی است؛ تفاوت‌هایی که در مهندسی خلقت انسان‌ها برای گردش چرخ جوامع انسانی تنظیم شده‌اند. از این رو، لزوم شناخت و کاربست هوش‌های چندگانه توسط معلم در شیوه‌های برخورد با دانش‌آموزان و روش‌های آموزش، با توجه به تفاوت‌های فردی ایشان، اهمیت پیدا می‌کند. در این شماره و شماره‌های بعد قصد داریم نکات شناختی و کاربردی فرایند یاددهی-یادگیری را براساس هر یک از هوش‌ها بیان کنیم و هوش «کلامی-زبانی» نقطه آغاز آن است. هوش کلامی به توانایی استفاده از زبان برای توصیف حوادث، ایجاد ارتباط و استفاده از استعاره و اصطلاحات برای بیان افکار اشاره می‌کند.

مشخصه‌ها و مؤلفه‌های هوش کلامی-زبانی

بهترین روش برای سنجش هوش‌های چندگانه، برداشت واقع‌بینانه از نحوه انجام وظایف، فعالیت‌ها و تجربه‌های مربوط به هر مقوله هوشی است. از فهرست زیر می‌توان برای شناسایی هوش کلامی-زبانی دانش‌آموزان کمک گرفت، مشروط به در نظر گرفتن دو نکته:

- نباید این فهرست را یک آزمون در نظر گرفت.
- اطلاعات کمی (مانند تعداد دفعات بررسی هر مقوله هوشی) با تعیین میزان هوش در هر مقوله ارتباطی ندارد. بلکه هدف این فهرست ارتباط دادن فرد با تجربه‌های واقعی زندگی او به

- کمک این مقوله هوشی است. البته موارد بیشتری را که لزوماً در فهرست نیامده است نیز می‌توانید اضافه کنید.
- دانش‌آموزانی که این هوش در آن‌ها مسلط است، از مهارت شنیداری بالایی برخوردارند.
- کلمه‌ها را چه در گفتار و چه در نوشتار، هم از نظر معنایی و هم از نظر ساختار جمله‌بندی، درست به کار می‌برند.
- به خواندن، به‌خصوص خواندن داستان و شعر علاقه دارند.
- از بازی با کلمات لذت می‌برند؛ مثلاً بازی با کلمات هم قافیه. مثال: بگو «هشت»، «بشین برو رشت»، بگو «سه»، «زنگ مدرسه».

۱. دکترای برنامه‌ریزی درسی
۲. معلم ریاضی، منطقه ۴ تهران



- از بازی با جمله‌هایی که به خاطر همنشینی حروف متنافر تکرارشان سخت و سبب اشتباه می‌شود لذت می‌برند، ولی خود در این مورد مهارت دارند و کمتر دچار اشتباه می‌شوند. مثال: چایی داغه، دایی چاقه. یا شیش سیخ کباب، سیخ شیش هزار.
- به ساختار و صدا و معنا در زبان حساس هستند. مثلاً از هم‌پایان خود که در تلفظ کلمه‌ها مشکل دارند، ایراد می‌گیرند. مثلاً تلفظ عسک به جای عکس، تاسکی به جای تاکسی، سرفه به جای سفره.
- به راحتی معنی و مفهوم بعضی از لطیفه‌ها را می‌فهمند، آن‌ها را برای دوستان یا بزرگ‌ترها تعریف می‌کنند و از واکنش آن‌ها لذت می‌برند.
- دامنه لغات مورد استفاده آن‌ها نسبت به سنشان وسیع‌تر است.
- کلمه‌هایی را که خوانده یا شنیده‌اند در صحبت‌هایشان به کار می‌برند.
- می‌توانند داستان بسازند و داستان‌هایی را که شنیده یا خوانده‌اند دوباره تعریف و بازآفرینی کنند.
- در تعریف وقایعی که دیده یا شنیده یا خوانده‌اند مهارت دارند.
- اسامی مکان‌ها و زمان دقیق و جزئیات محل‌هایی را که دیده‌اند، به خوبی به حافظه می‌سپارند.
- از گفت‌وگوهای شفاهی لذت می‌برند و از طریق کلام به راحتی با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند.
- بدون آمادگی قبلی قادرند سخنرانی کنند.

- در ارائه گزارش، مثلاً گزارش شفاهی و بیان خاطره از سفرهای علمی و غیره، توانا هستند.
- از ارائه گزارش‌های کتبی مانند توضیح و تفسیر داستان لذت می‌برند.
- در فعالیت‌های ادبی مدرسه مثلاً درست کردن روزنامه دیواری کلاس یا مدرسه شرکت می‌کنند.
- به سرعت تایپ کردن را فرا می‌گیرند.
- در یادگیری زبان‌های دوم و سوم، غیر از زبان مادری خود، استعداد دارند.
- در یادگیری درس‌های ادبیات، تاریخ، اجتماعی و انگلیسی، نسبت به ریاضی رغبت بیشتری دارند.
- از جمع‌آوری مجلات و کتاب‌های مورد علاقه و انواع لوح‌های فشرده صوتی لذت می‌برند.
- بهترین جایزه برای آن‌ها خرید یک دستگاه پخش‌کننده فایل صوتی است، چون به کمک آن‌ها می‌توانند زمان فراغتشان را به گوش دادن بپردازند.
- در جوابگویی به تلفن در منزل، چنانچه از طرف والدین منع نشده باشند، پیشقدم هستند.
- اشعار زیادی را از حفظ می‌دانند و به همین علت از حافظه خوبی برخوردارند که روز به روز به آن اضافه می‌شود.
- علاقه زیادی به خرید لوازم تحریر مانند مداد، دفتر، خودکار و قلم در انواع متفاوت دارند.
- به سرعت در کاربرد علامت‌های سجاوندی مثل «؟:!» در نوشته‌هایشان مهارت پیدا می‌کنند.

روش‌های آموزش مبتنی بر هوش کلامی - زبانی

علاوه بر شکل‌های سنتی محتوا در هوش زبانی که همان محتوای مکتوب و کتاب ادبیات فارسی است، می‌توان برای رشد و پرورش هوش کلامی - زبانی دانش‌آموزان، دامنه‌ای متنوع از قالب‌های محتوایی و تجربه‌های یادگیری را در نظر گرفت. در این راستا، پیش‌بینی و طراحی تجربه‌ها و فرصت‌های یادگیری نظیر سخنرانی معلم، داستان‌سرایی، استفاده از پیش‌سازمان‌دهنده‌ها، بحث گروهی، گزارش‌دهی، بازی با لغات، روخوانی با صدای بلند، سخن‌گفتن فی‌البداهه، بازی با حروف و کلمات، سخنرانی دانش‌آموزان در مقابل جمع، هم‌خوانی، تک‌خوانی، گفت‌وگو و مباحثه، انتشار نشریات (کلاسی و مدرسه‌ای)، جمع‌آوری مجلات، اجرای نمایش‌نامه‌های کلاسی، مطالعه گروهی منابع درسی و کتاب‌های داستان، مفهوم‌پردازی تصاویر، نگارش فیلم‌نامه، استفاده از ضبط صوت برای ضبط صدای دانش‌آموز و ... ضمن افزایش حق انتخاب‌های معلم و دانش‌آموز، می‌تواند زمینه‌های متنوعی را برای توجه و رشد قابلیت‌های کلامی دانش‌آموزان فراهم کند.

البته باید به خاطر داشت که همه دانش‌آموزان نمی‌توانند همه مهارت‌های کلامی فوق را در سطح بالایی داشته باشند. برای مثال، برخی دانش‌آموزان ممکن است در خواندن مهارت خوبی داشته باشند، اما در نوشتن (نگارش) خوب نباشند.

عوامل محیطی هوش کلامی - زبانی

- می‌کند یا از واژگان ساده و یا اینکه موارد استفاده را مطابق درک دانش‌آموزان انتخاب می‌کند؟
- کلمه‌های نوشتاری چگونه به دانش‌آموزان ارائه می‌شوند؟ آیا کلمه‌ها روی دیوار و از طریق پوستر یا نقل قول وی نمایش داده می‌شوند یا از طریق منابع اصلی به دانش‌آموزان معرفی می‌شوند؟
- آیا میزان آلودگی زبانی^۲ در کلاس بسیار زیاد است (مواجهه مستمر و تقلیدآمیز از عبارات و جمله‌های کلیشه‌ای)، یا اینکه خود دانش‌آموزان ملزم به افزایش اطلاعات زبانی‌شان هستند؟

- بر اساس هوش‌های چندگانه می‌توان برای عواملی از کلاس که موجب اختلال یا ارتقای یادگیری شده‌اند و همچنین عواملی که در کلاس درس وجود ندارند، ولی می‌توانند روند یادگیری دانش‌آموزان را در کلاس درس تسهیل کنند، شرایط لازم را فراهم کرد. برای مثال، در ارتباط با هوش کلامی - زبانی، موارد زیر قابل توجه‌اند:
- واژگان گفتاری چگونه در کلاس درس استفاده می‌شوند؟ آیا معلم در گفتار خود از واژگان بسیار پیچیده و دشوار استفاده

روش‌های هدایت رفتاری کلامی-زبانی

در مورد مشاوره‌های انضباطی و تأدیبی نیز می‌توان هوش‌های چندگانه را در نظر گرفت. برای مثال، برای مخاطبی که از این هوش بهره بیشتری دارد، می‌توان به طرق زیر اقدام کرد:

۱. با دانش آموز صحبت کنید.
۲. کتاب‌هایی را که به مشکل و راه حل آن می‌پردازند در اختیارش قرار دهید.
۳. روش سخن گفتن با خود را به او آموزش دهید تا برای کنترل رفتار خویش از آن استفاده کند.



QR کد

در حوزه نویسنندگی و پرورش مهارت‌های مرتبط نیز پیشنهاد می‌شود این نوع دانش‌آموزان را به تولید یک هفته‌نامه کلاسی راهنمایی کرد. ایشان در طول هفته با جمع‌آوری اخبار مدرسه و اتفاقات درون و برون کلاسی، اخبار ورزشی مدرسه، مصاحبه با معلمان، کارکنان و دیگر دانش‌آموزان مدرسه و درج عکس در هفته‌نامه و تایپ و تکثیر آن در بین بچه‌ها، حتی با فروش آن به قیمت ناچیز، میدان خوبی برای رشد خود فراهم خواهند آورد. در سایر درس‌های علوم انسانی مثل اجتماعی و هدیه‌های آسمانی، سخنرانی و گفت‌وگو برای بچه‌های با هوش کلامی-زبانی بالا ضروری است. معلمی که بتواند با توجه به اصول سخنوری، یک سخنرانی جذاب را به عنوان قسمتی از طرح درس خود ارائه دهد، ذهن این دانش‌آموزان را سیراب خواهد کرد. در شروع هر ساعت کلاسی نیز معلم می‌تواند بیان خلاصه جلسه قبل را با استفاده از فراگیرندگان باهوش کلامی-زبانی آغاز کند. با وجود آنکه شاید لازم نباشد معلم در تدریس علوم به اندازه درس اجتماعی صحبت کند، اما لازم است بداند بچه‌های باهوش کلامی حتی در کلاس علوم و آزمایشگاه نیز به صحبت وی و گفت‌وگوی متقابل نیاز دارند. همچنین، در درس ریاضی، با تنظیم سناریویی می‌توان سخنوری کار را با فن شروع کرد و پس از گپ و گفت وارد نوشتن اعداد و ارقام روی تخته شد. مثلاً در درس تقسیم می‌توان کار را با یک داستان بدین ترتیب شروع کرد: پدری بزرگی به سفر رفته بود و ... بعد جاهای دیدنی آن شهر را اسم ببریم. سپس به سراغ سوغات آن شهر برویم و پدر بزرگ را با سوغاتی برای بچه‌ها وارد درس کنیم. بعد برسیم به اینکه پدر بزرگ می‌خواهد سوغاتش را بین مثلاً سه نفر از نوه‌هایش تقسیم کند. به نظر شما چه کار بکند؟! بچه‌ها شروع به نظر دادن می‌کنند و هوشمندان کلامی هم به‌طور کامل در درس مشارکت خواهند کرد.

کلام آخر!

همان‌طور که پرچانگی یک دانش‌آموز عیب نیست، سکوت و شنونده بودن دانش‌آموز دیگر هم عیب نیست! این‌ها ویژگی‌های دانش‌آموزان با شاکله‌ها و صفات متفاوت هستند. اگر معلم این ویژگی‌ها را نشانسد و راه‌های ارتباط و روش‌های تدریس متناسب با مخاطبش را نداند، ممکن است به دانش‌آموز برجسته بزند و او را متهم کند!

پی‌نوشت‌ها

1. mp3 or mp4 player
2. Linguistic Pollution

۳. الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالْتَقَشِّ فِي الْحَجَرِ (بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴)

تجربه‌های زیسته در دوره ابتدایی بر اساس هوش کلامی-زبانی

آقای مسعود غفاری شریف، آموزگار دبستان صلحا در منطقه ۴ تهران، چندین سال از این نظریه در تدریس خود بهره برده است. وی بر اساس مشاهدات خود می‌گوید: «گاهی برخی از سوءرفتارهای دانش‌آموزان بر برتری هوش کلامی-زبانی ایشان دلالت می‌کند. برای مثال، این دانش‌آموزان غالباً در کلاس بدون اجازه معلم حرف می‌زنند! در بحث‌های کلاسی فرصت صحبت به دیگر دانش‌آموزان را نمی‌دهند و وسط حرف دیگران می‌پرند و پرحرفی و پرچانگی می‌کنند. البته برخی ویژگی‌های مثبت نیز نشانگر این هوش برتر ایشان هستند. برای مثال، برای ارائه کنفرانس کلاسی زودتر از بقیه داوطلب می‌شوند. معمولاً قادرند نسبت به بقیه انشاهای بهتری بنویسند. اشعار را سریع‌تر و بانگیزه‌تر از بقیه حفظ و ارائه می‌کنند.

معمولاً بهترین ساعات درسی که می‌توان بچه‌های هوشمند کلامی-زبانی را شناخت و به ذوق آورد، کلاس‌های ادبیات است. همچنین، روان‌خوانی یا روخوانی از درس فارسی، با آمادگی و اعلام قبلی، یکی از میدان‌های رشد ایشان است.

داوطلب شدن همیشگی ایشان برای خواندن انشا در هر جلسه، از چالش‌های معلمان ادبیات آن‌هاست. در این حال، خوب است معلم ضمن ملاحظه مصالح سایر دانش‌آموزان، در هر جلسه فرصت ارائه به هوشمندان کلامی بدهد تا ضمن لذت بردن و احساس بالندگی در کلاس، ظرفیت آن‌ها را در پذیرش نقدها و تحلیل‌های فنی معلم در مورد انشایشان بالا ببرد. در این حال، جمع‌آوری انشاهای برگزیده در یک مجموعه به اسم خودشان، به‌ویژه در مورد این دانش‌آموزان و تکثیر و توزیع آن‌ها در میان بچه‌های کلاس و خانواده‌هایشان، طعم خوش نویسنندگی را برای همیشه در کام و ذهن ایشان ماندگار خواهد کرد.

همچنین، به دلیل ارتباط خوبی که هوشمندان کلامی با شعر و نظم دارند، معلم می‌تواند با درخواست کار اضافه حفظ شعر از ایشان، نقش پیام‌های اخلاقی، اجتماعی و غیره را به‌طور غیرمستقیم در نهاد آن‌ها بنگارد؛ همچنان‌که بنا بر فرمایش امام علی (ع) یادگیری در کودکی مانند نقاشی و اثر گذاشتن روی سنگ است^۲. از این‌رو بسیاری از بزرگ‌سالان اشعاری را که زمزمه می‌کنند محصول تلاش‌های دوران دبستان خود می‌دانند! دوبیتی‌ها، رباعی‌ها، اشعار کوتاه حاوی پیام‌های اجتماعی و اخلاقی و نثرهای ادبی مانند دیباچه گلستان سعدی از بهترین یادگاری‌های معلم در خاطرات آینده‌کودکان است که نمونه‌ای از آن در فیلم مربوط به کد کیوآر بالای صفحه دیده می‌شود.



حمایت حقوقی از معلمان

حسین عاملی*

در مطلب گذشته، در خصوص حمایت قضایی، شرایط و ... مباحثی ارائه شد. در این مطلب، نحوه ارائه خدمات قضایی دستگاه‌های دولتی (کارشناسان و مشاوران حقوقی) و نوع آن را بیان می‌داریم.

ممکن، به‌طور کتبی به‌مقام معرفی‌کننده اطلاع دهند تا امکان معرفی کارشناس حقوقی دیگر به مرجع رسیدگی‌کننده مربوطه فراهم باشد. تبصره: تشخیص عذر موجه بر عهده مقام یاد شده خواهد بود.

این خدمات کاملاً رایگان هستند. در ماده ۱۰ آیین‌نامه چنین تأکید شده است: «کارشناس حقوقی نمی‌تواند برای انجام حمایت قضایی و حقوقی موضوع قانون، از شخص متقاضی وجه یا مال یا سندی به‌عنوان حق‌الزحمه یا سایر عناوین مشابه، به نفع خود یا دیگری، اخذ کند. در غیر این صورت، با متخلف برابر قوانین و مقررات مربوط رفتار خواهد شد.»

نحوه خاتمه ارائه خدمات کارشناسان حقوقی نیز در ماده ۱۴ آیین‌نامه چنین آمده است: «در موارد زیر ارائه خدمات حقوقی کارشناس حقوقی خاتمه می‌یابد: الف) انصراف کتبی متقاضی حمایت قضایی و حقوقی به دستگاه متبوع کارشناس؛

ب) قطع رابطه استخدامی کارشناس حقوقی مربوط به دستگاه مربوط از قبیل استعفا، اخراج بازخرد، بازنشستگی، از کارافتادگی، انتقال یا فوت؛ پ) انقضای ارائه خدمات حقوقی با تصمیم دستگاه متبوع کارشناس.

تبصره: در صورت تحقق مفاد بندهای (ب) و (پ)، دستگاه دولتی مربوطه کارشناس دیگری را بر طبق مقررات این آیین‌نامه برای ادامه حمایت قضایی و حقوقی از متقاضی معرفی می‌کند.»

سؤال این است که کارشناسان حقوقی ماده ۷ آیین‌نامه حمایت قضایی از کارکنان دولت (که باید حداقل مدرک کارشناسی حقوق و گرایش‌های مرتبط داشته باشند) در چه مراجعی می‌توانند از کارمند خود دفاع کنند و وارد دعوی شوند؟

در ماده ۲ آیین‌نامه آمده است: منظور از «مراجع رسیدگی‌کننده» در این آیین‌نامه، کلیه دادگاه‌های عمومی، انقلاب، نظامی، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور، دادسراها، دیوان عدالت اداری، دیوان محاسبات کشور، هیئت‌های حل اختلاف مالیاتی و هیئت‌های رسیدگی به تخلفات اداری هستند.

ماده ۸ آیین‌نامه این قانون نوع خدمات حقوقی کارشناسان را شامل موارد زیر می‌داند:

الف) انجام مشاوره و ارشاد قضایی؛
ب) تنظیم شکایت، دادخواست، لوائح و دفاعیه‌های لازم؛
پ) شرکت در جلسات دادرسی و پیگیری اجرای حکم؛
ت) مراجعه به دستگاه‌های دولتی و غیردولتی مربوط، به منظور حسن اجرای وظایف محوله؛
ث) سایر خدماتی که وکلای دادگستری در مقام وکالت مجاز به انجام آن‌ها هستند.

همچنین، کارشناسان حقوقی که به‌عنوان حمایت‌کننده قضایی در دادگاه‌ها و ... شرکت می‌کنند، مطابق ماده ۹ آیین‌نامه مذکور، وظیفه دارند به‌طور فعال در تمام مراحل رسیدگی و دادرسی شرکت کنند و در صورتی که برای نبود امکان اقامه دعوا و شکایت و شرکت در جلسات رسیدگی و دادرسی عذر موجه داشته باشند، قبلاً مراتب را با رعایت فرصت زمانی

* کارشناس حقوقی اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران



حل مسئله
در کلاس درس

چرا رفتارم این طوری شده؟

تمرین کوه یخ در چهار گام

لیلی محمدحسین
تصویرگر: میثم موسوی

در سلسله مقالات حاضر سعی می‌کنیم با استفاده از تمثیل کوه یخ، یافتن راه‌حل‌های واقعی با نگرشی کل‌نگر (سیستمی) را با چهار گام تمرین کنیم. این چهار گام عبارت‌اند از:

۱. تحلیل یک اتفاق یا مسئله؛
۲. یافتن الگوهای رفتاری در مسائل مشابه؛
۳. شناسایی عوامل و نیروهای مؤثر در مسئله؛
۴. تغییر عامل یا الگویی ذهنی که باعث به وجود آمدن مسئله شده است.

در شماره قبل گام اول را معرفی کردیم. در این قسمت گام دوم معرفی می‌شود که در آن به کشف الگوی رفتاری می‌پردازیم.

در این گام باید کشف کنیم در پس رفتارهایمان چه الگویی وجود دارد؟ باید ببینیم آیا در گذشته مسئله‌ای مشابه داشته‌ایم و برخوردمان با آن چگونه بوده است. استفاده از این سؤال‌ها به کشف این الگو کمک می‌کند: چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ آیا قبلاً در این وضعیت یا وضعیتی مشابه قرار داشته‌ایم؟ در گذشته در برابر این وضعیت، چه اقداماتی انجام دادیم یا چه رفتاری داشتیم؟

با تحلیل این رفتارها در گذشته می‌توانیم به یک الگو دست یابیم. گاهی می‌توانیم با یک نمودار این الگو را نشان دهیم. در این نمودار، محور افقی، زمان و محور عمودی نوع رفتار را نشان می‌دهد. البته کشف این الگو به این معنا نیست که فکر کنیم این رفتار غیرقابل تغییر است و از تحول نومید شویم. قرار است در گام سوم تحلیل کنیم چه عواملی باعث بروز چنین رفتاری می‌شوند و برای تحول واقعی چه عاملی را باید تغییر دهیم.

در مقاله شماره ۱، مسئله بی‌انگیزگی دانش‌آموزان را در درس ریاضی مطرح کردیم. معلم می‌تواند در مواجهه با این مسئله به عقب برگردد و ببیند در وضعیتی مشابه، در کلاس‌های سال‌های قبل چه رفتاری کرده است؟ آیا از سازوکارهای تشویقی استفاده کرده است؟ آیا برای خوب انجام دادن تکالیف پاداش در نظر گرفته است؟ آن پاداش چه بوده است؟ با دانش‌آموزانی که هرگز موفق به دریافت پاداش نشدند، چه کرده است؟ آیا درباره این مسئله با همکاران دیگر صحبت کرده است؟ همکاران برای حل چنین مسئله‌ای چه کرده‌اند؟

با بررسی مقالاتی که درباره این موضوع نوشته شده‌اند، فهرست بلندی از تکنیک‌های ایجاد انگیزه در کلاس درس به دست می‌آید، از جمله:

۱ و شوق به دانش آموزان. اگر معلم از موضوع درس به هیجان بیاید و هیجان زده درس بدهد، احتمال اینکه دانش آموزان هم برای یادگیری به هیجان بیایند، بیشتر می‌شود.

۲ استفاده از روش‌های گروهی. گاهی وقتی دانش آموزان در گروه قرار می‌گیرند، ارتباطات بین فردی و کار کردن برای یک هدف مشترک، انگیزه یادگیری بعضی از آن‌ها را افزایش می‌دهد.

۳ شناخت عمیق دانش آموزان. این شناخت فراتر از دانستن نام دانش آموزان است. اگر علاقه‌ها و دغدغه‌های دانش آموزان را بشناسیم و بتوانیم بین محتوای درسی و علاقه‌های آنان ارتباط برقرار کنیم، آنگاه می‌توانیم انتظار داشته باشیم در یادگیری مطالب درسی شوق بیشتری داشته باشند.

۴ بالابردن سطح اهداف کلاس. اهداف باید ارزشمند و برای دانش آموزان قابل دستیابی باشند. اگر دانش آموزان برای رسیدن به اهداف، نیاز به تلاش زیاد نداشته باشند، انگیزه‌شان کاهش می‌یابد. درواقع، دانش آموزان دوست دارند به چالش کشیده شوند و برای رسیدن به اهداف تلاش کنند. البته اگر مطمئن باشند به آن اهداف می‌رسند.

۱ مسئولیت دادن به دانش آموزان. به طوری که احساس کنند در امور کلاس دخالت و به نوعی حق انتخاب دارند. مثلاً می‌توانند انتخاب کنند کدام تکلیف را انجام بدهند یا کدام مسئله را در کلاس حل کنند.

۲ توضیح روشن اهداف کلاس در جلسه‌های اول. روز اول کلاس، اهداف خواندن ریاضی، انتظاراتی که معلم از دانش آموزان برای این درس دارد، انتظاراتی که دانش آموزان می‌توانند از معلم داشته باشند و قوانین کلاس به روشنی شرح داده می‌شوند.

۳ برگزاری کلاس درس خارج از کلاس. گاهی برای ایجاد شور و شوق در کلاس درس خوب است معلم محل کلاس را تغییر دهد. مثلاً کلاس را در حیاط مدرسه یا یک پارک نزدیک تشکیل دهد.

۴ پیشنهاد پاداش‌هایی که برای دانش آموزان شوق‌انگیزند. مانند تماشای فیلم، جشن پیتزاخوری یا دادن برچسب تشویقی پاداش محسوب می‌شود.

۵ با شور و شوق درس دادن و سعی در انتقال این شور

تکلیف را برای دریافت پاداش انجام می‌دهند؟ آیا نوع پاداش غیرمؤثر بوده یا برای این گروه سنی تعیین پاداش بی‌تأثیر است؟ آیا تا به حال توانسته است کلاس درسش را در خارج از محیط رسمی کلاس یا حتی خارج از مدرسه تشکیل دهد؟ در صورت جواب مثبت، این کار چه تأثیری بر دانش آموزان داشته است؟ چه تغییر رفتاری در دانش آموزان مشاهده شده است؟

پس از بررسی دقیق پاسخ‌های این سؤال‌ها و تعداد دفعاتی که از این روش‌ها استفاده کردیم، می‌توانیم الگوی رفتاری خود و دانش آموزانمان را کشف کنیم. پس از کشف الگو، برای گام سوم آماده می‌شویم. در گام سوم قرار است بررسی کنیم چه عواملی زمینه‌ساز این الگوی رفتاری هستند.

منابع

1. <https://www.teachthought.com/pedagogy/21-simple-ideas-to-improve-student-motivation>.
2. <http://www.teachhub.com/top-12-ways-motivate-students>
۳. سنگه، پیترو و همکاران (۲۰۱۲). خلق محیط یادگیرنده در کلاس، مدرسه، جامعه. ترجمه لیلی محمدحسین. منظومه خرد. چاپ اول. ۱۳۹۷.

حال معلمی که دچار چنین مسئله‌ای است، چند دقیقه‌ای تأمل می‌کند تا ببیند آیا در گذشته از این روش‌ها برای افزایش انگیزه یادگیری دانش آموزان استفاده کرده است؟ آیا واقعا هنگام ارائه درس، شور و اشتیاق کافی داشته؟ آیا توانسته است هیجان خود را به دانش آموزانش منتقل کند؟ کدام یک از این روش‌ها مؤثرتر و کدام یک بی‌تأثیر بوده‌اند؟ اگر مثلاً از روش‌های گروهی استفاده کرده است، آیا دانش آموزان مقاومت کرده‌اند و گروه هم‌سالانشان هم برایشان ایجاد شور و شوق نکرده‌اند. از چه ترکیبی برای تشکیل گروه استفاده کرده است؟ گروه همگن یا ناهمگن؟ شیوه ارزیابی فعالیت‌های گروهی چگونه بوده است؟ از چه راهی مطمئن می‌شده که همه افراد گروه در انجام فعالیت‌ها مشارکت دارند؟

آیا تا به حال پاداشی برای انجام تکلیف در نظر گرفته است؟ آیا در ابتدای استفاده از پاداش، تعداد کسانی که تکلیفشان را انجام می‌دادند، افزایش یافته است یا بعد از یکی دو بار، تأثیر پاداش کم شده است و عده کمی



به بهانه بازدید
از موزه صلح
هیروشیما

باز هم ساداكو هزار دُرناي كاغذی اش

محمدناصری

احتمالاً برای شما هم پیش آمده است که کتابی را بخوانید و عمیقاً تحت تأثیرش قرار بگیرید. بعد آن کتاب را به آن‌هایی که دوستانشان دارید معرفی کنید و یا کتاب را بخرید و به آن‌ها هدیه دهید.

یکی از کتاب‌های دوست‌داشتنی دوره نوجوانی من، کتاب «ساداكو و هزار درناي كاغذی» بود؛ کتابی که «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» در سال ۱۳۵۹ چاپ کرد. من آن کتاب را از کتابخانه بسیار فعال محله‌مان به امانت گرفتم. بعدها آن را به خیلی‌ها معرفی کردم. در اواسط دهه ۱۳۶۰ هم که معلم مدرسه راهنمایی بودم، این کتاب جزو کتاب‌های مورد علاقه‌ام بود و به بهانه‌های متفاوت آن را به بچه‌های کلاس‌هایم هدیه می‌دادم.

ساداكو دخترکی ژاپنی بود که وقتی بمب اتمی آمریکا در هیروشیما ژاپن افتاد، فقط دو سالش بود. ده سال بعد بر اثر تشعشعات اتمی به سرطان خون مبتلا شد و خیلی زود در بیمارستانی در ژاپن درگذشت.

ساداكو در روایت این کتاب، کودکی پرجنب و جوش، فعال و بسیار پرتلاش بود؛ با شخصیتی دوست‌داشتنی و شیطنتهایی معصومانه. هنر او در زندگی‌اش چابکی و دوندگی‌اش بود. او از جمله بهترین دونده‌های مدرسه‌شان بود؛ دونده‌ای که باید در مسابقه مهمی شرکت می‌کرد و همین مسابقه دو، راز پنهان او را فاش کرد. او از جمله بچه‌هایی بود که در معرض تشعشعات اتمی بمب، به سرطان خون دچار شده بود.

ساداكو که حالا دوازده سال داشت و در اوج تلاش برای رسیدن به آرزوهایش بود، از پا افتاد و روی تخت بیمارستان خوابید.

در همان روزها که پشیمانی و یأس همه وجودش را پر کرده بود، یکی از صمیمی‌ترین دوستانش به ملاقاتش آمد. برایش یک قیچی و چند برگ کاغذ آورده بود. بعد، اولین درناي كاغذی را که با عشق درست کرده بود به او داد. او به ساداكو امید داد و گفت: «اگر هر بیماری، هزار دُرناي كاغذی بسازد، خداوند آرزویش را برآورده می‌کند و بیماری‌اش را شفا می‌دهد.»

از آن پس، ساداكو با امیدواری مشغول ساختن درناهای كاغذی می‌شود. اما هر روز که می‌گذرد حالش بد و بدتر می‌شود. ساداكو اما ساختن درناها را فراموش نمی‌کند. او با ناتوانی تمام، ششصد و چهل و چهارمین درناي كاغذی



کاغذی‌اش را می‌سازد، گرچه دیگر دست‌های ناتوان و چشم‌های کم‌سویش او را یاری نمی‌کنند و در حالی که آخرین درنا در دست‌هایش قرار دارد، روی تخت بیمارستان برای همیشه به خوابی ابدی می‌رود.

دوستان و هم‌کلاسی‌های او ۳۵۶ درنای دیگر می‌سازند و ساداکو را با ۱۰۰۰ درنای کاغذی، در حالی که تنها ۱۲ بهار از عمرش گذشته بود، به خاک می‌سپرند.

حالا ما بعدازظهر اول خردادماه سال ۱۳۹۷، همراه دوستان عزیزم **سیدمحسن گلدان‌ساز** و **محمدرضا حشمتی**، همراه دو دانشجوی دکتری پداگوژی و برنامه‌درسی از دانشگاه هیروشیما یعنی **آقای میاموتو** و خانم **ماتسورا** در مقابل موزه صلح هیروشیما هستیم.

هوای بهاری هیروشیما در اوج لطافت و طراوت است. چند گروه دانش‌آموزی برای بازدید از موزه آمده‌اند؛ تصویری که در همه جای ژاپن به وفور دیده می‌شود؛ در خیابان‌ها، در ایستگاه‌های مترو، فضای بازار و در همه شهرها مثل کیوتو، اوساکا، ناگویا و حالا در هیروشیما. ظاهراً هر دانش‌آموزی در ژاپن، حداقل برای یک‌بار به همراه هم‌کلاسی‌های خود و با نظارت معلمشان از موزه صلح بازدید می‌کند. و حالا در اینجا تقریباً گروه‌های مختلف دانش‌آموزی، مثل همه‌جا، خیلی منظم، با لباس‌های فرم مدرسه، به موزه آمده‌اند. به چهره‌هایشان که نگاه می‌کنم، در میان دخترها ده‌ها «ساداکو» می‌بینم.

در بخش ورودی موزه، اولین چیزی که جلب توجه می‌کند، ساعتی بزرگ است که روی ۸:۱۵ دقیقه متوقف شده است. ۸:۱۵ صبح ششم آگوست ۱۹۴۵، لحظه‌ای که زمان در «هیروشیما» متوقف شد.

در طبقه همکف، در گوشه‌ای از سالن، گوشی‌هایی در اختیار علاقه‌مندان غیرژاپنی قرار می‌گیرند که اطلاعات موزه را به زبان انگلیسی در اختیار آن‌ها می‌گذارند. به لطف راهنمایان جوانان، هر کدام یک گوشی می‌گیریم. سالن طبقه فوقانی محل شروع بازدید است. در ابتدای ورود به سالن طبقه دوم، ماکت بسیار بزرگی از شهر هیروشیما، پیش و پس از بمباران را در معرض دیدگان ما قرار می‌دهد؛ ماکتی که با هنرمندی تمام، با نور و رنگ و حرکت و



آمریکاست، خانم «پروفیسور واتانابه» به خوبی توضیح می‌دهد که در ژاپن فرایند توصیف و تبیین پدیده‌ها مبتنی به توالی زمانی رخدادهاست و معمولاً از گذشته شروع می‌شود و به حال و آینده می‌رسد.

آنچه در موزه هیروشیما مشهود است،

همگی شرح و توضیح وقایع بوده؛ بدون جانبداری

آشکار. این مدل گزارش و شرح وقایع نه تنها در موزه

که در کلاس‌های درسی هم دنبال می‌شود. خانم واتانابه درباره

بازگویی تاریخ در کلاس‌های درسی ژاپن می‌نویسد: «در کلاس‌های

تاریخ در ژاپن، معلم، گذشته را، به ترتیب وقایعی که روی داده‌اند،

مانند یک قصه بازآفرینی می‌کند. در این حال، دانش‌آموزان وضع

هر دوره تاریخی را با تمام جزئیات در ذهن مجسم می‌کنند و

می‌کوشند با تصور احساس یک شخصیت تاریخی، از دریچه چشم

او به مسائل بنگرند. در واقع، در کلاس‌های ژاپن تمایل بر این است

که به رویدادهای تاریخی، به مثابه نتیجه طبیعی اقدامات و رفتار

شخصیت‌ها نگریسته شود و با متصل کردن این رویدادها به یکدیگر،

چارچوبی برای درک مفهوم تاریخ ارائه شود.

در این چارچوب زمان‌محور، در عین حال که رویدادها از طریق

کتاب درسی به دقت دنبال می‌شوند، تداعی عواطف

و روحیات شخصیت‌ها - یعنی نکته‌ای که در

کتاب درسی هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌شود

- همچون واسطه‌ای برای درک تاریخ

عمل می‌کند. در واقع، در کلاس

تاریخ توانایی تداعی احساسات

جلوه‌های تأثیرگذار بصری، در عرض چند دقیقه، مروری بر یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های تاریخ بشر دارد.

آنچه ما می‌بینیم شهری سرسبز، آرام، زیبا و با حرکت خودروها در خیابان‌ها است که در عرض چند دقیقه ناگهان به تلی از خاکستر تبدیل می‌شود. بمب دیگری که سه روز بعد بر سر مردم «ناکازاکی» فرود می‌آید، بالغ بر ده‌ها هزار کشته بر جای می‌گذارد.

در سالن اصلی، تصاویر بزرگی از مقاطع مختلف زمانی نصب شده‌اند.

در کنار هر عکس هم توضیحاتی به زبان انگلیسی و ژاپنی وجود دارد.

گوشی‌های ما توضیحات نوشته شده را به زبان انگلیسی می‌خوانند.

سالن در سکوتی غم‌انگیز فرو رفته است. همه در خودشان هستند.

این تعلق خاطر ژاپنی‌ها به این دست گفت‌وگو در فرهنگ مکتوب،

بقیه را نیز مجذوب خود کرده است.

ناخودآگاه به یاد بازدید از «موزه جنگ لهستان» می‌افتم. دو سال

قبل، بازدید از موزه جنگ آن کشور داشتم و آنچه از آن بازدید

به خاطر مانده، صدای انفجار، فریاد و غوغای جنگ است. ترکیب

نور، صدا و عکس‌های تکان‌دهنده، با صداهای وحشتناک بمب و

سلاح‌های مختلف و موسیقی، تأثیربرانگیز بود. بازماندگان جنگ که

با اشک و بغض جنگ را روایت می‌کردند نیز صدایی مظلوم داشتند.

موزه‌ای است که وقتی از آن بیرون می‌آیی، انگار از معرکه جنگ جان

سالم به در برده‌ای و حالا به یک شهر آرام قدم می‌گذاری.

اما موزه «صلح هیروشیما» این‌طور نیست. موزه صلح است نه جنگ!

این نوع نگاه به نگاه فرهنگی هر جامعه بستگی دارد. به نظرم در موزه

هیروشیما در ظاهر آرام و ساکت آدم‌ها، فغان و غوغایی است.

مثل فغان و غوغایی که در ظاهر خاموش کتاب‌های

جنگ در قفسه‌های کتاب نهفته است.

در کتاب «پرورش هنر استدلال» که الگوهای

تبیین اندیشه در فرهنگ آموزش ژاپن و





شخصیت‌ها، به مثابه داشتن توانایی
تفکر و اندیشیدن است.»

در سالن بالا، تصاویر و قطعات
فیلم و توضیحات، همگی شرح وقایع
هستند. اما به سالن پایین که می‌رویم،
تصاویر بمباران از زوایای مختلف به همراه
نمونه‌ای از اشیاء و بازمانده‌هایی از زندگی
آدم‌هایی است که نابود شده‌اند. جایی که ده‌ها
دانش‌آموز ژاپنی گرداگرد آن حلقه زده‌اند و داستان
کسانی را می‌خوانند که بی‌هیچ اختیاری، در معرکه‌ای تلخ و
جانکاه قرار گرفته بودند:

■ سه‌چرخه شینیچی تنسوتانی که سه سال و ۱۱ ماه داشت
و عاشق سه‌چرخه‌سواری بود. آن روز صبح، در مقابل خانه بازی
می‌کرد که نوری در آسمان درخشید. او و سه‌چرخه‌اش سوختند.
او همان شب کشته شد. پدرش فکر می‌کرد او کوچک‌تر از آن
است که تنها و دور از خانه به خاک سپرده شود. پس او را با
سه‌چرخه‌اش در حیاط پشتی خانه دفن کرد. در تابستان ۱۹۸۵،
چهل سال بعد، پدرش او را به گورستان خانوادگی منتقل کرد و
سه‌چرخه‌اش را بعد از ۴۰ سال به موزه صلح بخشید (عکس ۱).

■ ظرف غذای شیگرو اوریمین که سال اول دبیرستان بود. مادرش
جسد او را صبح روز ۹ آگوست در کنار ظرف غذایش در مدرسه
پیدا کرد. غذای خورده نشده شیگرو هم سوخته بود (عکس ۲).

■ تروایچی آساهی دانش‌آموز سال اول دبیرستان بود. او و
۲۳۵ دانش‌آموز دیگر مدرسه و معلم‌هایشان در معرض انفجار قرار
گرفتند. تقریباً همگی آن‌ها بلافاصله بعد از انفجار کشته شدند. او
به رودخانه‌ای افتاد و توسط یکی از همسایه‌ها پیدا شد و
به خانه‌شان برده شد. اگرچه به شدت زخمی بود، ولی
توانست درباره انفجار حرف بزند و آنچه را که برای
دوستانش رخ داده بود، توصیف کند. او صبح روز ۹
آگوست درگذشت (عکس ۳).

و ده‌ها عکس دیگر که هر کدام داستانی داشتند:
سربازی با زبان زخمی؛ شهری که به بیابان تبدیل شده
بود؛ دشتی از قلوه سنگ؛ و البته عکس‌هایی که
ارتش آمریکا از وقوع حادثه گرفته بود.

و بالاخره ساداگو خوابیده در تابوت
چوبی، به همراه عروسک کوچکش و در
آرامش ابدی.^۲

در گوشه‌ای از سالن، فروشگاه‌های کتاب
و منابع تصویری قرار داشتند. جالب بود
که زندگی ساداگو در کتاب‌های مختلف
برای گروه‌های سنی متفاوت روایت
شده بود.

اما در بیرون از ساختمان موزه، در
پارکی بزرگ به مساحت ۱۲۰ هزار
متر مربع - که به «پارک یادبود صلح

هیروشیما» موسوم است - دو چیز جلب توجه می‌کند:
اول، «یادمان صلح هیروشیما» یا «گنبد بمب اتمی» که بنای
مخروبه و یادمانی از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی است. گنبد
گیناکو در فاصله نزدیکی از محل انفجار بمب اتمی در شهر هیروشیما
قرار داشت، اما به صورت کامل تخریب نشد. این ساختمان در
گذشته به‌عنوان مکانی برای توسعه صنعت هیروشیما مورد استفاده
قرار می‌گرفت. زمانی که بمب منفجر شد، این ساختمان جزو معدود
سازه‌هایی بود که توانست سرپا بایستد و باقی بماند. اکنون هم جزو
میراث جهانی «یونسکو» به شمار می‌رود.

دوم، بین این سازه و موزه هیروشیما، گوری نمادین برای قربانیان
هسته‌ای ساخته شده است. این گور خالی از یک مقبره طاق‌دار
برای کسانی که به خاطر انفجار بمب و یا تشعشعات بعدی آن
کشته شدند، تشکیل می‌شود. در زیر طاق مقبره، سنگی وجود
دارد که نام تمامی قربانیان روی آن حک شده است. ادای احترام،
کاری است که همه آن‌ها که با این بنا مواجه می‌شوند، به شکل‌های
متفاوت و بنا به آیین و اعتقادات فرهنگی خود، انجام می‌دهند.

اما در این پارک مجسمه‌ای هم قرار دارد که کاملاً آشناست:
«مجسمه ساداگو»؛ مجسمه‌ای که محصول علاقه دوستان ساداگو،
خانواده و همه دوستداران او در سراسر دنیاست. روز پنجم می
۱۹۵۸ (مصادف با روز کودک در ژاپن) در پارک یادبود صلح
هیروشیما، از این مجسمه پرده‌برداری شد. این بنا «یادبود صلح
کودکان» نام دارد؛ مجسمه ساداگو و یک درنای کاغذی بزرگ که
بالای سرش قرار گرفته است.

ظاهراً زمان بازدید از موزه صلح پایان یافته بود، اما ذهن من
همچنان درگیر ماجرایش است. پیش خودم فکر می‌کنم: اگر این
بمب را ژاپن روی یکی از شهرهای آمریکا انداخته بود، چه
اتفاقی می‌افتاد؟ و آن‌ها امروز در موزه خود، این ماجرا
را چگونه روایت می‌کردند؟ صلح می‌ساختند یا جنگ؟
باید با راهنمایان جوانمان خداحافظی کنیم؛ با
آن‌ها که ادب، نجابت، وظیفه‌شناسی، مهربانی و حس
مسئولیتی بسیار بالا در سیمایشان کاملاً مشهود است.
آن‌ها هنگام خداحافظی هدیه‌ای کوچک به ما می‌دهند؛
هدیه‌ای پرمعنا و زیبا. یک درنای کاغذی به اندازه
یک بند انگشت، و یک درنا از جنس چینی که با
ظرافت تمام ساخته شده است. درنای سفید که
بال‌هایش را باز کرده است و می‌خواهد پرواز
کند؛ بال‌هایی که با گل‌های سبزه و صورتی و
آبی رنگ شده‌اند.

پی‌نوشت

۱. واتانابه، ماساکو (۱۳۹۲) پرورش هنر استدلال. ترجمه
محمدرضا سرکار آرنی، علیرضا رضایی و زینب صدوقی.
مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. چاپ اول.
۲. این بخش (عکس‌ها و متن‌ها) از خبرگزاری ایسنا
انتخاب شده است.





پویاسازی مدرسه

فرشته هدایتی*

تصویرگر: میثم موسوی

تعلیم و تربیت سرمایه نسل امروز و آینده ما محسوب می‌شود؛ سرمایه‌ای که از طریق آن می‌توانیم کیفیت و سلامت زندگی را بهبود ببخشیم تا جامعه‌ای پیشرفته‌تر و سالم‌تر داشته باشیم. سلامت مدرسه را می‌توان از طریق مدیریت باکیفیت، بهره‌گیری از کارکنان باکیفیت، آموزش باکیفیت، کمک‌های فنی و تکنیکی، بازی و تعامل دانش‌آموزان در حیاط مدرسه، برگزاری مراسم صبحگاه، ایمن و تمیز و رنگارنگ نگه داشتن محیط، استفاده از گل و گیاه و نورپردازی مناسب، بهره‌گیری از معماری انعطاف‌پذیر و محوطه‌سازی جذاب، تهیه مبلمان متحرک، ترویج مواد غذایی سالم و ... محقق کرد.

شادی و شادمانی حالت و روحیه‌ای پیش‌برنده در انسان است و سلامت روانی انسان را نشان می‌دهد. شادمانی مجموعه‌ای از احساس‌های رضایت از خود و زندگی و احساس سبکباری است. شادمانی سبب آرامش خاطر و رضایت باطن می‌شود. زمانی که از درون احساس شادی و نشاط می‌کنیم، زندگی برایمان خوشایند می‌شود و افکار منفی، خشم، پریشانی و ... از ما دور می‌شود. شادی و شادمانی شوق فعالیت‌های اجتماعی را هم برمی‌انگیزد و امید و حرکت را احیا می‌کند.

به دنبال ادامه بررسی‌ها متوجه هورمون‌هایی شدم که ترشح آن‌ها در بدن باعث ایجاد نشاط و شادی می‌شود؛ هورمون‌هایی مثل دوپامین، سروتونین و اکسی‌توسین. البته بیشتر به دنبال راهکارهایی بودم که با ترشح این هورمون‌ها در بدن به ایجاد احساسات خوب و مثبت کمک می‌کنند. دفتر «یونسکو» در بانکوک طی مطالعه‌ای (۲۰۱۶)، چارچوبی برای تندرستی، شادابی و نشاط دانش‌آموزان در آسیا و اقیانوس آرام در قالب یک گزارش ارائه داد که آن را هم ترجمه و مطالعه کردم. سرانجام کار را به ترتیب زیر با هماهنگی «مدرسه دخترانه پروین اعتصامی» برای پویاسازی و شاداب‌سازی دانش‌آموزان دوره متوسطه اول در یکی از روستاهای اطراف تنکابن آغاز کردیم.



- گام اول:** برگزاری جلسه توجیهی برای دانش‌آموزان و همکاران.
- گام دوم:** برگزاری جلسه توجیهی برای اولیا.
- گام سوم:** جمع‌آوری لاستیک‌های فرسوده توسط اولیا و تحویل به مدرسه، و تهیه گلدان، گل و گیاه، و رنگ.
- گام چهارم:** نصب پرچم‌های رنگی به دور محوطه‌ای به وسعت ۱۰۰۰ متر مربع در حیاط مدرسه.
- گام پنجم:** برگزاری جشنواره رنگی، ورزشی و علمی.
- در این مرحله، ضمن مشورت با دانش‌آموزان و همکاران، رنگ صورتی انتخاب و جشنواره علمی، هنری و ورزشی دانش‌آموزان برگزار شد.
- گام ششم:** برگزاری جشنواره تغذیه سالم در مدرسه.
- گام هفتم:** برگزاری جشنواره ورزشی - علمی در مدرسه ابتدایی روستا.

* دکترای مدیریت آموزشی، تنکابن





در تمام فعالیت‌ها، هدفمان ایجاد شادی و نشاط اجتماعی در مدرسه بود. در برنامه‌ریزی برای فعالیت‌ها، به تقویت مهارت اجتماعی، حل مسئله، همدلی، احترام به بزرگ‌تر، و همکاری بین دانش‌آموزان توجه می‌شد. در پایان پویاسازی هم از دانش‌آموزان نظرخواهی کردم که حاصل آن نشان‌دهنده رضایت آنان از فضای به‌وجود آمده بود.



در پایان از مدیریت آموزش و پرورش شهرستان، جناب آقای **سعدی پور**، مدیریت پژوهش‌سرا، جناب آقای **حسین زاده**، مدیر مدرسه دخترانه پروین اعتصامی، خانم **کوزه‌گر**، و همه عزیزانی که در هزینه انجام این فعالیت‌ها ما را یاری رساندند، کمال تشکر و سپاس‌گزاری را دارم. طرح‌های بسیاری هم باقی مانده‌اند که متأسفانه به دلیل کمبود بودجه موفق به اجرای آن‌ها نشدیم. آرزوی من برقراری شادی و نشاط در مدرسه‌هاست. انسان‌های شاد قطعاً پیام‌آور صلح در جهان خواهند بود.



پیشتر دینی خوبی بود به نظر من در بعضی بیج‌ها می‌سپرد وقت معلم‌ها
مخدوم تأثیر زیادی خواهد داشت.
آر با هم همکاری داشته باشیم حتماً نمودن محیط زیبا آسانه من خودم
حتماً طرفداران خواندن بیج‌ها تغییر می‌کند.
شوق درس خواندن بیج‌ها در محیط زیبا و آرامش. بیفتن بیش تر می‌خواند.

Subject Year Month Date
 «اجرای این ایده که منی القاده گل شادان»
 حضرت سعید زینت و روح جان مبارک و کلوستر خوشبین
 به محبت مقدس تبلیغ علم و تربیت کمالی
 می‌باشند زکری انسان‌ها بدون زیبا یاری
 صفای بنامه بین ملایم ایده و طرح تشکر می‌ماند
 تلبیب شایسته که زیبا یاری و بار دهن
 منتشر گردید و بجز این‌ها بر هر که می‌سپرد
 در صورت گردید تا ما با اشتیاق افزودن آن بر هر
 قلم که علم صعود کنیم و آن‌ها را در مدرسه خود را
 در خشان ساریع با این طرح زیبا»



مهارت همدلی

زهرا السادات تقوی*



کودک انسانی از ابتدایی‌ترین دقایق تولد، درک احساس دیگران و احترام به آن را از اطرافیان خود خواهد آموخت. مسلم است، در صورتی که احساسات کودک با همدلی اطرافیان پاسخ داده نشود، مجال برای آموختن و به‌کارگیری این مهارت ارزشمند انسانی نخواهد داشت. جالب توجه است که بالاترین سطح همدلی، در کودکان و در سنین قبل از مدرسه و سنین مدرسه شکل می‌گیرد. در این سنین کودک می‌تواند ناراحتی و اضطراب دیگران را درک کند. کودکان و نوجوانانی که همدلی را نیاموخته‌اند، درک ضعیفی از مسائل اخلاقی و عاطفی پیدا می‌کنند. این افراد قادر به درک دیدگاه افراد دیگر نیستند و توانایی نگرستن به بعد ناپیدای مسائل را ندارند. در نتیجه، در بسیاری از مهارت‌های دیگر مانند مهارت

«همدلی» کهنه وفاقی است که دل تازه شود دوستی نقطه عطفی که در این منشور است با هم ای دوست بیا طرح مودت ریزیم «دشمنی» حاصل تلخی و نگاه کور است

عاکف - م

انسان موجودی است که در کنار دیگر افراد به دنیا می‌آید، در کنار دیگران رشد می‌کند و بسیاری از ناکامی‌ها و مشکلاتش نیز در ارتباط با دیگران شکل می‌گیرند. مهارت همدلی یکی از قابل‌تأمل‌ترین ابزارها برای دستیابی به آرامش در زندگی فردی و اجتماعی است. یادگیری و به‌کارگیری مهارت همدلی در افرادی که با کودک یا نوجوانشان مشکل دارند، بی‌اغراق مانند روشی جادویی، به بهبود روابط منجر می‌شود.

* دکترای روان‌شناسی سلامت





۱. گاهی لازم است قبل از شروع درس با دانش‌آموزان همدلی کنیم.

یک معلم ریاضی همواره از دانش‌آموزان نوجوانش گلایه می‌کرد که درس را جدی نمی‌گیرند و دغدغه آن‌ها بیش از آنکه پرداختن به درسشان باشد، فوتبال و بازی این تیم و آن تیم است.

رفتار ناکارآمد: رفتار همیشگی معلم بزرگوار در مورد این دانش‌آموزان سرزنش و نصیحت آن‌ها بود.

رفتار کارآمد: معلم بزرگوار پس از تمرین و کاربرد مهارت همدلی در ارتباط با دانش‌آموزانش، به نتایج متفاوتی دست یافت. او فرایند همگامی را با ورود به کلاس و با پرسش درباره بازی روز قبل استقلال و پرسپولیس آغاز کرد. چند دقیقه‌ای همگام دانش‌آموزانش شد، سپس وارد دومین مرحله شد و با یک جمع‌بندی موضوع کلاس را به مبحث درس هدایت کرد.

در فرایند همدلی، توصیه، نصیحت، سرزنش و راهکار ممنوع است. البته همدلی کردن به معنای پذیرش و تصدیق کامل احساس و رفتار طرف مقابل نیست. در مرحله هدایت می‌توانیم نظرات خویش را در فضایی سالم و بالغ‌گونه عنوان کنیم.

حل مسئله، مهارت ارتباط مؤثر و مهارت کنترل خشم با مشکل مواجه خواهند بود. علاوه بر این، زمینه آسیب رساندن به دیگران و بزهکاری را نیز خواهند داشت.

همدلی یعنی بتوانیم دنیا را از دیدگاه دیگری بنگریم. برای اینکه با کسی همدلی کنیم، لازم نیست حتما کمکی به او کنیم، باری از دوش او برداریم، راه‌حلی به او نشان دهیم و یا نصیحتش کنیم، تنها کافی است این پیام را به او منتقل کنیم که احساس او را می‌فهمیم و موقعیت کنونی او برای ما مهم است.

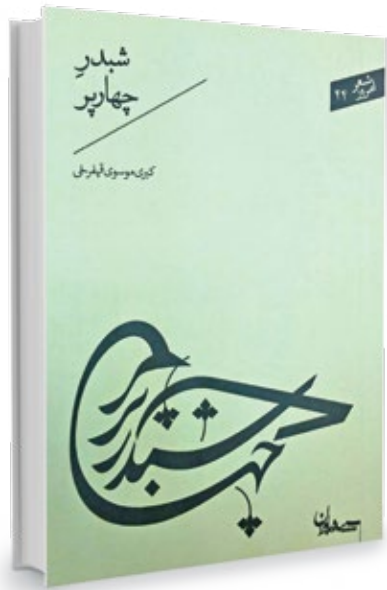
اولین قدم برای به‌کارگیری مهارت همدلی، مرحله همگامی است. پس از آن مرحله هدایت آغاز می‌شود. اجازه دهید این مراحل را با ذکر دو مثال شفاف کنیم.

۲. گاهی لازم است با فردی آشفته همدلی کنیم.

دو دانش‌آموز با یکدیگر درگیر شده‌اند. هر دوی آن‌ها دیگری را مقصر می‌دانند. دانش‌آموز «آ» با خشونت با دانش‌آموز «ب» رفتار می‌کند. با ورود ناظم که از دور شاهد این درگیری بوده است، هر یک به کناری می‌روند. دانش‌آموز «آ» همچنان با هیجان از خود دفاع و دیگری را متهم می‌کند.

رفتار کارآمد: ناظم ضمن کنترل هیجانات خویش، با قاطعیت دو دانش‌آموز را از یکدیگر جدا و با آن‌ها تک‌تک گفت‌وگو می‌کند. ناظم در مرحله همگامی اجازه بیان احساسات را به دانش‌آموز می‌دهد. با او ارتباط چشمی برقرار می‌کند و می‌گوید: درست می‌گویی، خیلی عصبانی شده‌ای. بعد با ورود به مرحله هدایت، رهبری اتفاقی را به دست می‌گیرد و می‌گوید: البته بهتر بود به جای خشونت از راه دیگری استفاده کنی، مثلاً می‌توانستی یا می‌توانستی، اگر به جای خشونت راه دیگر را امتحان کرده بودی، حالا تو مقصر نبودی.

رفتار ناکارآمد: ناظم با عصبانیت به موقعیت وارد می‌شود و هر دو دانش‌آموز را سرزنش می‌کند.



معرفی کتاب

«شبدر چهارپیر» عنوان مجموعه شعر کبری موسوی قهفرخی است که انتشارات «سپیده باوران» به زیور طبع آراسته است. این کتاب در برگیرنده شعرهای این شاعر خلاق و پرکار است که در قالب «سه گانی» سروده شده‌اند. سه گانی قالب فراموش شده‌ای بوده که چند سالی است مورد توجه شاعران قرار گرفته. این قالب از سه مصراع تشکیل شده که شاعر در انتخاب وزن آن‌ها مختار است و به صورت می‌تواند قافیه‌ها را در سه مصراع جابه‌جا کند. چند سه گانی از این کتاب بخوانید:

منتشر کرده مجموعه‌ای ناب
از شکوه و غم و رنگ، لبریز
دفتر انتشارات پاییز!

گرچه نام ما کنار هم نبوده است
باز هم امید هست
در ستون تسلیت...

قرن‌هاست
جمعه، هر چه رشته، پنبه می‌شود
تو نمی‌رسی و شبه می‌شود

پرنده‌تر

نشست خستگی‌اش را تکاند روی درخت
شکسته پرهایش را نشانده روی درخت
پرنده از دل زخمی و دل رنجورش
چه‌ها چه‌ها که برایم نخواند روی درخت
دم غروب که شد با نسیم آوازش
پرنده‌های جهان را کشاند روی درخت
هوای لانه خود کرد و بال‌هایش را
ز گرد و رنگ تعلق تکاند روی درخت
پرنده بود رها بود مثل ما که نبود
پرنده‌تر شد و پر زد نماند روی درخت

مبین اردستانی

زنداد رنگ

گر نباشد عشق دنیا جای تنگی بیش نیست
بیستون بی تیشه فرهاد سنگی بیش نیست
چرخ این نه آسیا از اشک ما در گردش است
بعد عشاق این جهان جز آب و رنگی بیش نیست
هر قدم سنگ عدم افتاده پیش پای ما
در مسیر زندگی تیمور، لنگی بیش نیست
یوسف از دامان پاکش طعم زندان را چشید
کام یونس از جهان کام نهنگی بیش نیست
پیرهن چون پاره شد بویش به کنعان می‌رسد
غنچه قبل از او شدن زندان رنگی بیش نیست
چشم وا کردیم و عمر آمد به سر همچون حباب
از نبودن تا فنا دنیا درنگی بیش نیست....

رضا صالحی

چترها

در صدایت دم کرده نعنا پنهان کرده بودی
در دهانت شعری از فروغ
و در قلبت کبوتری که خودش را مدام به پنجره می‌کوبد
من همه را پیدا کردم
تو خندیدی
و باران مانده در ابرها
چترهای مانده در انبار را فروخت
تو خندیدی
و دست‌هایم محصول بهتری داشت
من داشتم با دست‌هایم
شاخه‌ای را که از بهار بیرون مانده بود
به درخت برمی‌گرداندم

سید رسول پیره

شاعران ایران در جهان (۲)

در این شماره، به جایگاه فردوسی در ادبیات جهان، به اختصار اشاره می‌شود. گویا داستان‌های شاهنامه در قرون وسطا از طریق مسلمانان به اروپا شناسانده شدند، ولی به احتمال قریب به یقین، اولین ترجمه بخشی از شاهنامه را در اواخر قرن هجده، شخصی به نام جوزف چمپیون، انجام داد که توجه اروپاییان را به خود جلب کرد. در پی آن، سر ویلیام جونز در دو اثر خود به نام‌های «ترجمه شعرهای آسیایی» و «مقاله پیرامون شعر شاعران شرق» فردوسی را کامل‌تر و تحسین‌برانگیزتر به اروپاییان معرفی کرد.

در همین اوان بود که لوئی لانگلس، مستشرق فرانسوی، بخشی از شاهنامه را بسیار روان و جذاب ترجمه کرد و فردوسی را بسیار ستود.

در اوایل قرن نوزده، شخصی به نام والنبورگ عاشقانه به ترجمه شاهنامه روی آورد که متأسفانه مرگ زودرس او در چهل‌سالگی، کارش را ناتمام گذاشت. پس از مرگ او، دوستش، بیانکی، بخش ترجمه شده والنبورگ را به چاپ رساند.

شاهنامه عموماً بین فرانسویان طرفدار و دوستدار بیشتری داشت. به همین دلیل، اغلب محققان و مترجمان از آن کشور بودند، تا آنجا که بزرگ‌ترین و مشهورترین چهره شاهنامه پژوه و مترجم یعنی ژول مول از آلمان به فرانسه آمد و در پی شیفتگی به زبان فارسی، برای آموختن زبان فارسی به مدرسه زبان‌های شرقی پاریس رفت. او پس از شاگردی در محضر سیلوستر دو ساسی و تحقیق و پژوهش انتقادی روی شاهنامه، در سال

۱۸۳۸ میلادی موفق شد جلد اول شاهنامه را چاپ کند و تأثیر زیادی بر ادبیات اروپا و شخصیت‌هایی چون هوگو، کوپه، نلدکه و ماکس مولر بگذارد.

ژول مول قریب چهل سال روی شاهنامه کار کرد و رنج کشید تا توانست همه آن را ترجمه کند، اما پس از سی و هشت سال از ترجمه اولین مجلد، در سال ۱۸۷۶ میلادی از دنیا رفت. حاصل زحمت و تلاش شبانه‌روزی و چهل‌ساله این جان شیفته، مجموعه‌ای ۸ جلدی (یک جلد دیباچه + هفت جلد ترجمه شاهنامه) است که در اختیار علاقه‌مندان سراسر جهان قرار گرفته است.

پس از مول، باریبه دو منار، از شاگردان او، کار او را ادامه داد و شخصیت‌هایی دیگر مثل سنت‌بوو، رنان، آمپرو کول درباره یا متأثر از شاهنامه بسیار نوشتند.

ماتیو آرنولد منظومه «سهراب و رستم» خود را متأثر از فردوسی، اما با دخل و تصرفی در فرعیات نوشت. کوپه هم در قطعه «دو گور» فردوسی را ستایش می‌کند.

آمپر فردوسی را از بزرگ‌ترین شاعران عالم بشریت معرفی می‌کند و حتی شاهنامه را از «نیبلونگن»، «یلیداد و اودیسه» و «مهابهاراتا» برتر می‌داند.

در مجموع، فردوسی و شاهنامه در جهان از مقام بسیار ارزشمندی برخوردارند و شخصیت‌های زیادی برابر شاهنامه تعظیم و تواضع کرده‌اند و می‌کنند.

علی آبان

دوربانی

از من بگذر که با خودم در جنگم
بگذر که به جای خاک بودن، سنگم
چون خانه جنگ دیدگان متروکم
چون کوچه آشتی‌کنان دلتنگم

ای تاول خسته‌با کمی راه بیا
حتی شده با طعنه و اکراه بیا
هی می‌روم و می‌روم و می‌روم و ...
ای جاده بی‌رحم تو کوتاه بیا

سعید فرمانی

پشت خط ۱۹

آیا شعر معنا دارد؟ در پاسخ این پرسش، حرف‌هایی در محافل و نشریات ادبی متداول است، از این قبیل:

- شعر معنا ندارد، بلکه معنی دارد و شعرهای خوب، علاوه بر این، معنی معنی هم دارند.

- شعر دارای معناست، در عین بی‌معنایی و بی‌معناست در عین معنی‌داری

- شعر واقعی معناگریز و حتی معناستیز است.

تا دل‌تان بخواهد می‌توانید از این جور جملات بسازید و در میدان وسیع

نظریه‌پردازی ادبی، به هر طرف بتازید. این نوع حرف‌ها فقط بازی با کلمات است و برای سرگرم کردن مخاطبان تازه‌کار و کم‌اطلاع مناسب است. اما شعر، با معنای کلمات و جملات چه نسبتی دارد؟

شعر چون با کلمات و جملات شکل می‌گیرد، ناگزیر با معناهای کلمات و جملات ارتباط دارد؛ حتی با معناهای دور و تداعی‌های حاصل از هر کلمه و عبارت. مثلاً وقتی کلمه «زمستان» را می‌خوانیم، برف و سرما و بخاری و لباس گرم و چتر و زنجیر چرخ و خیلی چیزهای دیگر در ذهنمان تداعی می‌شوند.

یا وقتی «آب» را می‌خوانیم، زلالی و جاری بودن و زندگی و ماهی و گیاه و رود و صحرا و تشنگی و کربلا و شهادت برایمان تداعی می‌شود.

علاوه بر این تداعی‌های ساده، جملات شعر نیز معانی متعددی را به خاطرمان می‌آورند. از پیوند این تداعی‌ها و نیز به هم پیوستن آن‌ها با تداعی‌های کلمات و جملات دیگر در یک قطعه شعر، تصاویر و معناهای گوناگونی شکل می‌گیرند که زیبایی شعر در همین گوناگونی است.

اسماعیل امینی

تجربه‌های
معلمان دربارهٔ
نظم

زلف پریشان نظم

بهارک طالبلو



در آبان‌ماه سال تحصیلی ۹۶-۹۷ در کانال رشد معلم موضوعی در خصوص «راهکارهای معلمان برای برقراری نظم در کلاس» مطرح شد. در این باره، معلمان تجربه‌ها و نظرهای خود را برای ما فرستادند. در این شماره و شمارهٔ بعد مجله برخی از این تجربه‌ها به اشتراک گذاشته می‌شوند.

شما هم می‌توانید در خصوص سؤالات مطرح شده در پیام‌رسان «بله» به نشانی «@roshdmoallem»، تجربه‌هایتان را به اشتراک بگذارید.

داور گیتی‌نورد/ دبیر عربی قرآن و پیام‌های آسمانی/ استان آذربایجان شرقی، شهرستان سراب

تعدادی (سه تا پنج) قانون فراگیر برای تسهیل کنترل رفتار دانش‌آموزان در کلاس درس وضع کنید و از درک و فهم قوانین توسط دانش‌آموزان اطمینان یابید. تا حد ممکن در تدوین و تعیین حدود قوانین از کمک دانش‌آموزان بهره‌مند شوید.

با دانش‌آموزانی که خودسرانه و خودمحرورانه کاری انجام داده‌اند، جداگانه صحبت کنید و تا جایی که ممکن باشد از تنبیه آن‌ها در مقابل دوستان و هم‌کلاسی‌هایشان بپرهیزید.

فرزانه خدایی/ معلم ابتدایی دبستان دخترانهٔ واله/ منطقهٔ ۲ تهران

معمولاً بی‌توجهی به درس معلم، برهم زدن کلاس و بازیگوشی شیوه‌ای دفاعی است که دانش‌آموز در مقابل شکست، تحقیر یا به منظور ابراز وجود به کار می‌گیرد. هنگامی که دانش‌آموزان احساس ترس، اضطراب یا خشم می‌کنند، بیشتر مرتکب سوءرفتار و بی‌انضباطی می‌شوند. معلمانی که دانش‌آموزان خود را درک می‌کنند و به حرف‌ها و احساسات آن‌ها توجه دارند و در حد توان خواسته‌های معقول و منطقی آن‌ها را برآورده می‌کنند، خیلی راحت‌تر و بهتر می‌توانند با شاگردان رابطهٔ عاطفی و دوستانه برقرار کنند و در نتیجه از بروز بسیاری مشکلات، شیظنت‌ها و بی‌انضباطی‌ها می‌کاهند.

همچنین، روش‌های یکنواخت تدریس موجب بی‌توجهی دانش‌آموزان به درس، به هم خوردن موقعیت یادگیری و ایجاد شلوغی و بی‌نظمی در کلاس خواهد شد. اوقات فراغت دانش‌آموزان در مدرسه و کلاس درس نیز به برنامه‌ریزی نیاز دارد.

فریده ناصری / معلم ابتدایی / مشهد

من از خود دانش‌آموزان می‌خواهم برای کلاس خودشان مقررات بگذارند. قوانین در چهار موضع اخلاقی، انضباطی، بهداشتی و درسی وضع می‌شوند. بعد از اینکه قوانین پذیرفته شد، همه را روی یک برگه می‌نویسم. همه باید از رویش بنویسند و برگه را برای خود نگه دارند. بعد برگه را به دیوار نصب می‌کنیم. و اما تشویق‌های من معلم:

۱. در آخر هفته، بهترین‌ها و آن‌هایی که تلاش کرده‌اند بهتر بشوند، برگزیده می‌شوند و به من کمک می‌کنند تا برنامه هفته آینده را وضع کنیم. این برنامه شامل تعیین انواع بازی در کلاس، خواندن کتاب مورد علاقه، خواندن شعر، صحبت در مورد آرزوها و آینده و شنیدن خاطرات معلم است.

۲. برگزیدگان می‌توانند به‌عنوان نماینده یا همیار یا سرگروه یک ساعت، معلم کلاس باشند.

زهرا فریدونی / معلم پایه اول / رشت

من برای ایجاد نظم در کلاس، در ابتدای سال تحصیلی از دانش‌آموزانم می‌خواهم برای حرف زدن انگشت اشاره خود را روی دهان خود قرار دهند و تا زمانی که به آن‌ها فرصت داده نشده است، حرف نزنند.

برای برقراری سکوت در کلاس به آن‌ها یاد داده‌ام هرگاه دستم را بالا گرفتم، همگی سکوت کنند. با تکرار و تمرین در عرض یک هفته، بچه‌ها به این قانون عادت خواهند کرد.

گاهی اوقات هم به بچه‌ها بازی کردن و قصه‌خوانی در پایان درس را وعده می‌دهم که آن‌ها به شوق آن نظم را رعایت می‌کنند.

معصومه ریحانی شیروان / معلم پایه اول ابتدایی / شیروان

راهکارهای من برای برقراری نظم:

■ خواندن یک تک‌بیت شعر از همکار فرهیخته، آزاد سعیدی:
اون که من دوشش دارم قشنگ نشسته
اون که من دوشش دارم دستاش رو میزه
اون که من دوشش دارم قشنگ می‌شینه
اون که من دوشش دارم لباسو بسته
دانش‌آموزان با این تک‌بیت‌ها شرطی شده‌اند و خیلی سریع به برقراری نظم در کلاس کمک می‌کنند.

■ گفتن جمله دوستون دارم. با این جمله، دست‌ها روی میز قرار می‌گیرند و همه مرتب و مؤدب می‌نشینند.

■ اجرای قانون اجازه گرفتن برای حرف زدن هنگام تدریس معلم. هر کس این قانون را رعایت نکند تا پایان آن زنگ فقط باید شنونده باشد.

مختار فاتحی / دبیر زبان / کامیاران

■ به‌منظور جلوگیری از سروصدای دانش‌آموزان فعالیت‌هایی آموزشی که جنبه سرگرمی دارند، اجرا می‌کنیم. برای مثال، بعد از آموزش یک مبحث، بلافاصله بازی آموزشی انجام می‌دهیم، ایفای نقش می‌کنیم و فیلم و انیمیشن نمایش می‌دهیم.

■ دانش‌آموزانی را که موجب بروز ناهماهنگی در کلاس می‌شوند، با فاصله نسبت به یکدیگر و در ردیف‌های جلوتر کلاس می‌نشانم و گاهی هم به آن‌ها مسئولیت‌هایی مانند آماده کردن کامپیوتر و پروژکتور، جمع‌آوری تکالیف بچه‌ها، توزیع برگه‌های امتحانی، خواندن مطالب آموزنده خارج از مبحث درسی واگذار می‌کنم.

طاہره کریمی شالی / منطقه ۶ تهران

■ من برای برقراری نظم در کلاس یک قرارداد تنظیم کردم. یعنی اهداف خودم را در چند مورد نوشتم و به امضای خود دانش‌آموزان رساندم. به آن‌ها گفتم توجه نکردن به این قوانین باعث کسر امتیاز خواهد شد. اگر یک‌بار باشد و تکرار نشود، امتیاز منفی حذف می‌شود، ولی اگر تکرار شود، هر بار از نمره انضباط آن‌ها کم خواهد شد. این قرارداد را داخل پوشه کار خود معلم قرار می‌دهم.

راحله بهادر / معلم پایه ششم دبستان پسرانه / تهران

■ گاهی با نگاهی چنددقیقه‌ای، حتی چند ثانیه‌ای و بی‌صدا، خود بچه‌ها آرام می‌شوند. گاهی هم استفاده از جدول انضباطی و گذاشتن منفی و مثبت در جدول تأثیر گذار است.

امتحانات تلفیقی

رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی



فیزیک

سیستم آموزش و پرورش در طول دوازده سال تحصیلی مقدار ۵۶۹۸۶۸۴۷ کیلو محفوظات را با حرکت شتابدار و با فشار ۳۴۵۲ پاسکال به مغز دانش آموز فرو می‌کند. حساب کنید آموزه‌ها باید با قدرت چند اسب بخار به مغز دانش آموز زورچپان شوند تا اولاً سرریز نکنند و ثانیاً خوب رسوب کنند و تا آخر عمر دست نخورده و آکبند باقی بمانند؟

ریاضی

یک دانش آموز به طور متوسط در هر ساعت پونصد برنامه و فیلم دانلود می‌کند و شونصد سایت را بالا پایین می‌کند و از هزار «استوری» اسکرین‌شات می‌گیرد. جمع جبری تلاش‌های معلمی را حساب کنید که می‌خواهد با تکیه بر یافته‌های عصر لقمان حکیم به ارتقای اطلاعات تکنولوژیک دانش آموز کمک کند و کم هم نیاورد. احتمال اینکه این معلم هنگام تدریس بتواند در برابر پشت چشم نازک کردن‌های شاگردان مقاومت کند، چند درصد است؟ (با تصحیح شیپارد و سایر تصحیح‌ها)

فیزیک

تعیین کنید چهارصد دانش آموز در یک حیاط چهل متری مدرسه چطور انرژی پتانسیل خود را در کسری از زمان به انرژی جنبشی تبدیل کنند که سرجمع هشتصد و چهل کیلو و سه چارک چربی را آب کنند و بدین وسیله نگرانی مسئولان برنامه‌های بهداشتی تلویزیونی را مبنی بر چاقی ۲۱ درصد از دانش آموزان برطرف کنند؟

ادبیات فارسی

شعر زیر را بخوانید و به سؤالات جواب دهید:

مطالبات

فرهنگیان

پرداخت

خواهد

شد.

اولاً این شعر مربوط به کدام شاعر پارسی‌زبان و

متعلق به چه دوره‌ای از تاریخ ادبیات است؟

ثانیاً، صنایع ادبی و بدیعی از قبیل مجاز، کنایه،

ابهام، ایهام، استعاره و اغراق را در آن مشخص کنید؟

ثالثاً، برای فرهنگ‌یانی که ادعا می‌کنند این شعر

پیرو سبک سورئالیسم است و واقع‌گرایانه نیست،

تعیین کنید یک من ماست چقدر کره دارد؟ (در

مقیاس چارک).

زیست‌شناسی

در سرود «باز آمد بوی ماه مدرسه...»، عنصر حاوی بوی ماه مدرسه با چه چگالی و نقطه ذوبی و کجای جدول مندلیف قرار دارد؟ آیا این بو با دماغ غیر مسلح نیز قابل حس شدن است؟ ارتباط آن را بر رشد میزان آلاینده‌های هوا و ترافیک روزهای اول مهر مشخص کنید؟ محاسبه کنید که قلب دانش‌آموزان، معلمان و اولیا، پس از شنیدن این سرود تا چه حجمی از خون را در ثانیه می‌تواند پمپاژ کند؟ آیا می‌توانید فرمولی برای ارتباط میان بوی ماه مدرسه و مشکلات قلبی عروقی مردم پیدا کنید؟ تعیین کنید که در آموزش و پرورش، کجا می‌خواستیم برویم، چی می‌خواستیم و چی شد؟! (با رسم شکل و کروکی)





شورای مسأله کاوی

شقایق بهرامی

وقتی در مواجهه با یک مسئله دو یا چند راه به نظر تان می‌رسد که هر کدام مزایا و معایبی دارند و هیچ کدام راضی تان نمی‌کند، زمان مناسبی برای کمک گرفتن از همکاران، با استفاده از چارچوب مشورت، است. هدف از این چارچوب آن است که معلم ارائه‌دهنده، همراه با معلمان دیگر، به مسئله‌ای پیچیده، مرتبط با کلاس یا زندگی حرفه‌ای، عمیق‌تر فکر کند.

برای درک بهتر مراحل گفت‌وگو، متن حاضر با نمونه‌هایی از گفت‌وگوهای جلسه‌ای که در تاریخ ۱۷ اسفند ۹۵ در یک مدرسه دخترانه برگزار شد، همراه شده است. در این جلسه، هشت نفر از نیروهای آموزشی شامل معلم، معاون، مدیر، و معاون پرورشی حضور داشتند. بارهای اولی که از چارچوب‌های گفت‌وگو استفاده می‌کنید، بد نیست مراحل را روی کاغذ چاپ کنید و در اختیار گروه قرار دهید.

آغاز (۳ تا ۵ دقیقه)

- گرداننده جلسه چارچوب گفت‌وگو را مرور و ارائه‌دهنده را معرفی می‌کند و مطمئن می‌شود مستندساز برای ثبت جلسه آماده است.
- گرداننده جلسه برای شرکت‌کنندگان توضیح می‌دهد برای برگزاری بهتر جلسه ناچار است هر مرحله را در زمان مشخص شده تمام کند و اگر صحبتی به درازا کشید یا از موضوع خارج بود، آن را متوقف کند.

۲

توصیف یک دوراهی (۵ دقیقه)

- ارائه‌دهنده درباره تنگنایی که در آن قرار گرفته است توضیح می‌دهد و سؤالی را برای گروه مطرح می‌کند. نحوه صورت‌بندی این سؤال، به علاوه کیفیت بازاندیشانه ارائه، در نحوه پیشبرد گفت‌وگو مهم است. اگر ارائه‌دهنده در ارتباط با مسئله نمونه‌ای از کار دانش‌آموز، خودش، یا نوع دیگری از کار را با خودش آورده باشد، در این مرحله زمانی به بررسی این نمونه یا نمونه‌ها، به صورت فردی و در سکوت، اختصاص داده می‌شود.

۱

مراحل اجرای مشورت

۵

پرسیدن سؤالات کاوندہ (۱۰ دقیقه)

● شرکت کنندگان سؤالاتی کاوندہ از ارائه دهنده می پرسند. این سؤالات قرار است به ارائه دهنده کمک کنند فکرهايش را درباره مسئله روشن تر کند یا گسترش دهد. هدف این مرحله آن است که کمک کند ارائه دهنده به درکی بهتر از سؤالی که مطرح کرده است برسد و بتواند تحلیلی عمیق تر از موقعیتی که به اشتراک گذاشته است داشته باشد. در اینجا ارائه دهنده ممکن است به بعضی سؤالات گروه پاسخ دهد، اما بحثی در مورد پاسخ او در نخواهد گرفت. در پایان این ده دقیقه، گرداننده جلسه از ارائه دهنده می خواهد سؤال اولیه را دوباره برای گروه طرح کند.

- موضوع به گروه بندی محدود نیست، سؤال من این است که چرا آن بچه در مدرسه طرد می شود؟

- آیا همیشه فاصله گرفتن از گروه بد است؟ ممکن است آدمها تصمیم بگیرند خودشان به تنهایی کار کنند. آیا لازم است همه کار گروهی را تمرین کنند؟

- باید ببینیم آیا دیدگاهمان «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» است؟ انتظار داریم بچهها برای پذیرفته شدن مثل دیگران بشوند و یا ویژگی هایشان را حفظ کنند؟ چه چیز در آن ویژگیها باعث طرد شدنشان می شود؟

- معلمها چطور احتمال دارد این طردشدگی را تقویت کنند؟

۶

بحث درباره مسئله (۲۰-۱۵ دقیقه)

● پیش از شروع این قسمت، اگر سؤالات کاوندہ زیاد بودند، آنها را مرور می کنیم.

● شرکت کنندگان درباره مسئله بحث می کنند. سؤالات کاوندہ ای که در قسمت قبل مطرح شدند، می توانند به گفت و گو جهت بدهند. در طول این

بحث ممکن است اعضای گروه راهکارهایی پیشنهاد کنند؛ هر چند بیشتر اوقات تلاش بر این است که مسئله را به شکلی کامل تر و عینی تر تعریف کنند.

● ارائه دهنده در این مرحله صحبت نمی کند، اما به دقت گوش می دهد و یادداشت برمی دارد. البته لازم است گرداننده جلسه، هر چند وقت یکبار، از ارائه دهنده درباره جهت بحث بپرسد و مطمئن شود بحث در جهتی پیش می رود که برای ارائه دهنده مفید است.

۴

بازتاب (۵ دقیقه)

● اعضای گروه دقایقی را به توصیف آنچه از ارائه دهنده شنیده اند، می گذرانند. اعضای گروه هر چیزی را که در خاطرشان مانده است، یک بار دیگر تکرار می کنند تا توجه همه اعضا به آن نکات جلب شود. اظهار نظرها در این مرحله الگوهایی از این دست خواهند داشت: «من می بینم که...» یا «شنیدم که ارائه دهنده گفت...».

در طول این مرحله، ارائه دهنده کاملاً ساکت است.

- من شنیدم همیشه کسی هست که طرد می شود.

- شاید با گروه بندی اجباری بچهها را صرفاً از یک آسیب آبی مصون می کنیم.

۳

پرسیدن سؤالات شفاف ساز (۵ دقیقه)

● اعضای گروه سؤالاتی شفاف ساز از ارائه دهنده می پرسند. سؤالات شفاف ساز جوابهایی مختصر، مشخص و وابسته به واقعیتها دارند. ارائه دهنده جواب این سؤالات را به روشنی می داند، اما به هر دلیلی، در مورد آنها ایجاد شده است که در این مرحله برطرف می شوند.

● گرداننده جلسه باید مراقب باشد سؤالاتی که در این بخش مطرح می شوند دقیقاً از همین جنس باشند. اگر پرسشی ارائه دهنده را به فکر فروبرد، سؤال شفاف ساز نبوده است.

● خوب است گرداننده، در زمانی مناسب نزدیک به پایان این بخش، از شرکت کنندگان بخواهد با مکث کوتاهی مسئله را با خودش مرور کنند که تا حد امکان چیز مهمی جا نماند.

- بچههایی که از آنها حرف می زنید پایه چندم هستند؟ چهارم.

- آیا با تنها ماندن در گروه بندی کلاسی، بچهها واقعا برای آینده بیرون از مدرسه آماده می شوند؟ ام.. نمی دانم، راستش... [گرداننده در اینجا وارد گفت و گو می شود و توضیح می دهد که این سؤال پیچیده تر از آن است که سؤالی شفاف ساز باشد.]

در فعالیت های گروهی کلاس، می توانیم گروه بندی را به بچهها واگذار کنیم یا خودمان بچهها را به گروه هایی تقسیم کنیم. در کلاس های من، همیشه در حالت اول حداقل یکی از دانش آموزان هست که تنها می ماند. البته که این موقعیت ناخوشایند است، اما بیشتر شبیه دنیای واقعی است. در حالت دوم، با انتخاب گروه توسط معلم، کسی تنها نمی ماند، ولی مگر نه آنکه در مدرسه باید بچهها را برای شرایط واقعی بیرون آماده کنیم؟ سؤال من این است که بالاخره درباره گروه بندی چه کار باید بکنم؟



بازاندیشی معلم ارائه‌دهنده (۵ دقیقه)

• ارائه‌دهنده در مورد آنچه شنیده و آنچه حالا با توجه به شنیده‌های تازه‌اش فکر می‌کند، بازاندیشی خواهد کرد و با گروه درباره آن مواردی حرف می‌زند که به‌طور خاص در طول بحث توجهش را جلب کرده‌اند.



بازبینی فرایند (۵ دقیقه)

• گرداننده جلسه گفت‌وگوی کوتاه‌تری را درباره مشاهده گروه از فرایند مشورت هدایت می‌کند: این چارچوب چه کارکردی برایمان داشت؟ چه مواردی به خوبی کار کردند؟ چه چیزهایی را باید در دفعات بعدی تغییر دهیم؟

- موضوعی که قبلاً در ذهنم بود و الان باز ذهنم را مشغول کرد، نتیجه‌محور بودن کلاس‌هاست و اینکه چطور نتیجه محور بودن باعث می‌شود بعضی دانش‌آموزان آسیب‌پذیرتر شوند. البته هنوز نمی‌دانم چطور می‌توانایی‌های بچه را به معلم‌های دیگر و به مدرسه نشان می‌دهم. سعی می‌کنم این یک تناقض بزرگ است. تقسیم کار در گروه جور است که می‌کنم. این خیلی به چشم می‌آید و فرد به فرد به سمت طرف شدن می‌رود. تفاوت تقسیم کار باید طوری باشد که این تفاوت مخفی شود؟ توانایی کمتر آیا تقسیم کار را بیوشاند؟ برای اینکه بچه‌ها با بچه دیگر رفتار محترمانه در آن فعالیت را بیوشاند؟ او هم مثل خودشان است؟ داشته باشند، باید فکر کنند او هم مثل خودشان است؟

- چرا ارائه‌دهنده در بحث شرکت نکند؟ شاید اگر در بحث بود، به دیدگاه او نزدیک‌تر می‌شدیم.
- ولی به این ترتیب، ایده‌ها بیشتر به چالش کشیده شدند.
- پرسیدن سؤالات کاونده، بدون آنکه همان موقع جوابی بدهیم، سؤالات را در ذهنم ته‌نشین کرد. باعث شد الان فکر کنم شاید من که به فرایندگرایی معتقدم هم همین نتیجه‌گرایی را در کلاس دنبال می‌کنم.





علی حسینی نامقی*

رها می‌کنند. پس نکته‌ای که معلمان باید بدانند این است که در انجام فعالیت‌های پژوهشی، شرط اول انتخاب موضوع، اهمیت و چرایی آن انتخاب است. وقتی شما در شروع یک پژوهش نتوانید برای انتخاب موضوع خود دلیلی ارائه دهید، به آن معنی است که آن پژوهش از پایه ایراد دارد.

درس پژوهی مانند دیگر پژوهش‌ها باید از قوانین کلی پژوهش پیروی کند. اهمیت و چرایی پژوهش برای شخص محقق بسیار مهم است. این موضوع فعالیت‌های محقق را هدفمند می‌کند و عاملی انگیزشی برای به سرانجام رساندن پژوهش محسوب می‌شود. در انتخاب موضوع درس پژوهی، همگی افراد باید در مورد آن دغدغه فکری داشته باشند. گروه درس پژوهی موفق آن است که موضوع مورد نظر برای همه اعضایش جذاب به نظر برسد و احساس کنند در آن مفهوم درسی به اطلاعات بیشتری نیاز دارند. این گونه گروه‌ها می‌کوشند با تعامل با یکدیگر و منابع اطلاعاتی در اختیار، در راه پیدا کردن تدریسی با کارایی بالا گام بردارند.

نکته‌ای که باید به معلمان درس پژوهی یادآوری کرد، این است که در درس پژوهی موضوع سخت یا آسان معنایی ندارد و نمی‌توان براساس موضوع، گروهی را از دیگری برتر دانست. معلمان می‌توانند در مفاهیم درسی که در آن‌ها احساس نیاز می‌کنند و درس پژوهی‌های انجام شده قبلی جوابگوی مشکلشان نبوده است گروهی درس پژوهی با همکاران تشکیل دهند.

در پایان باید بر این نکته تأکید کرد که درس پژوهی مانند دیگر پژوهش‌ها باید دارای هدف باشد. انتخاب موضوع درست یکی از معیارهایی است که می‌تواند به درس پژوهی روح ببخشد.

امروزه کمتر معلمی را می‌توان یافت که از فرایند درس پژوهی اطلاع نداشته باشد. اکنون چندین سال است که انجام درس پژوهی یکی از پیشنهادهای برنامه‌های آموزشی کلان وزارت آموزش و پرورش است و به صورت جشنواره‌ای، براساس دستورالعمل‌هایی که دبیرخانه کشوری درس پژوهی صادر می‌کند، به اجرا در می‌آید. با وجود این هنوز هم بعضی از معلمان برای انجام درس پژوهی رغبتی نشان نمی‌دهند. وقتی پای صحبت‌های این معلمان می‌نشینم از نافرجام بودن کارشان و دست نیافتنشان به نتیجه مطلوب گلایه دارند. باید پرسید، فعالیتی که در راستای توسعه حرفه‌ای معلمان طراحی شده است چگونه چنین سرانجامی پیدا می‌کند. جواب ساده است. بعضی از معلمان در انجام درس پژوهی سهواً خطاهایی را مرتکب می‌شوند که شیرینی و لذت انجام آن را به کامشان تلخ می‌کند! یکی از این خطاها انتخاب اشتباه موضوع درس پژوهی است. شاید این خطا برای شما کمی عجیب به نظر برسد. چگونه گروه درس پژوهی می‌تواند در انتخاب موضوع دچار خطا شود؟!

بعضی از گروه‌های درس پژوهی به سراغ موضوعاتی می‌روند که در آن مشکل ندارند و اعضای گروه نیز در آن احساس نیاز نمی‌کنند. آن‌ها فقط و فقط به علت اینکه آن موضوع قدرت مانور بیشتری برای تدریس دارد، به سوی آن می‌روند. وقتی شما موضوعی را انتخاب می‌کنید که در آن هیچ احساس نیازی نمی‌کنید، به چه دلیل یا علتی آن فعالیت را موضوع درس پژوهی قرار می‌دهید؟ هدف شما چیست؟ در پایان قرار است به چه چیزی دست پیدا کنید؟!

در این گونه موارد، معمولاً در اواسط درس پژوهی، به دلیل نبود هدف، از انگیزه افراد کاسته می‌شود. لذا کار را نیمه تمام

دست بزن زود بگو

بهاره میرزاپور*
عکاس: فاطمه میرزاپور

شرح کلی

این فعالیت از یک فعالیت سنتی به نام «دست بزن، زود بگو» الهام گرفته شده است. نوع سنتی آن این طور است که ابتدا یک دیوار که رو و اطراف آن اشیای متفاوتی قرار دارد انتخاب می شود. فعالیت کنان، مقابل آن در یک ردیف می ایستند. هر زمان مربی شروع فعالیت را اعلام کرد، نفر اول به سمت دیوار می دود، دستش را به یکی از اشیای می زند و نام آن را می گوید. پس از آن نفر دوم به سمت دیوار می دود، نام شیء اول را به همراه شیء دیگری می گوید و فعالیت به همین صورت پیش می رود تا کل اشیای توسط همه فعالیت کنان نام برده شوند. اکنون به این فکر کنید که می توانیم به جای اشیای، مفاهیم درسی را روی دیوار قرار دهیم و با این فعالیت، کلاس درس را به بستر شادتری برای یادگیری تبدیل کنیم.

مقدمات اولیه فعالیت

پس از اتمام تدریس، با کمک دانش آموزانتان، مفاهیم درس را به دسته های کلی تقسیم و برای آن ها نام تعیین کنید.

* معلم مطالعات اجتماعی و تفکر متوسطه اول
منطقه ۴ آموزش و پرورش شهر تهران

مقدمه

یکی از کارهای مهمی که می توانیم در تدریسمان انجام دهیم این است که کل مفاهیم درس را به یک نقشه کلی تبدیل و آن را با دانش آموزان مرور کنیم. فعالیت این شماره به ما کمک می کند این کار را با کمک دانش آموزان انجام دهیم و لحظه های خلق دانش شادتری برای آن ها بسازیم.

نام فعالیت: دست بزن، زود بگو

هدف: کمک به بهبود تمرکز در یادگیری درس، ایجاد شور و نشاط در کلاس، رشد خلاقیت

رده سنی: دوره دوم دبستان و پایه هفتم
ابزار: دیواری که بتوان روی آن کاغذ نصب کرد یا چسباند؛ کاغذ سفید به تعداد دانش آموزان.

مدت: یک ساعت

فضای اجرا: یک کلاس بزرگ، نمازخانه یا سالن ورزشی



مثال

مبحث «کسر» در «ریاضی»: جمع و تفریق کسرها، ضرب کسرها، تقسیم کسرها، محاسبات با کسر
 مبحث «فعل» در «فارسی»: از نظر زمان: گذشته، حال و آینده
 مبحث «اسم» در «عربی»: مذکر و مؤنث، مفرد و منثنی و جمع، متصرف و غیرمتصرف، معرفه و نکره، و مبنی و معرب
 مبحث «ماده» در «علوم»: گاز، جامد و مایع
 سپس براساس تعداد دسته‌بندی‌های انجام شده، دانش‌آموزان را گروه‌بندی کنید. هر موضوع را روی یک برگه بنویسید و به یک گروه بسپارید. به تعداد اعضای هر گروه به آن‌ها برگه بدهید و از آن‌ها بخواهید مراحل زیر را سپری کنند:
 ۱. ابتدا با هم گفت‌وگو کنند و تمام مفاهیم درس مورد نظر را که با موضوع خودشان مرتبط است، شناسایی و آن‌ها را یادداشت کنند.
 ۲. هر کدام، روی یک برگه، یکی از مفاهیم را با یک نماد نشان بدهد یا نقاشی کند. یا همگی با هم برای کل موضوع خود شعر بسرایند و هر کدام یک بیت از شعر را روی یک برگ کاغذ بنویسند. یا برای موضوعشان یک داستان بنویسند و بخش‌های داستان را روی کاغذهای مجزا نقاشی کنند. لازم است حواسشان به ترتیب مفاهیم باشد.



نحوه فعالیت

هر گروه کاغذهای خود را به ترتیب روی بخشی از دیوار در کنار هم نصب کنند. همه اعضای گروه، با فاصله مناسب از دیوار، مقابل آن بایستند. با اعلام موضوع از طرف گروه و فرمان شروع فعالیت از طرف معلم، نفر اول به سمت دیوار بدود و یکی از مفاهیم را اعلام کند و آن را روی دیوار نشان دهد. اگر شعر سروده‌اند، می‌تواند بیت اول شعر را و اگر داستان نوشته‌اند، قسمت اول داستان را بخواند. پس از او، نفر دوم به سمت دیوار بدود و ابتدا مفهوم نفر اول و سپس یک مفهوم دیگر را نشان دهد یا ادامه شعر و داستان را بخواند.
 فعالیت آن‌قدر ادامه پیدا کند که تمام اعضای هر گروه، همه مفاهیم موضوع مورد نظر را بیان کنند و تمام گروه‌ها کل موضوع خود را فعالیت کنند.



در حاشیه فعالیت

- مجموع کارهای دانش‌آموزان نقشه‌ای کلی از درس می‌سازد که می‌توان آن‌ها را در مجله مدرسه چاپ کرد.
 - می‌توان فعالیت را، هم برای یک فصل کامل و هم به صورت مرحله‌ای، برای درس‌های هر فصل اجرا کرد. در حالت دوم، به جزئیات بیشتری پرداخته می‌شود و نقشه دقیق‌تری ایجاد می‌شود.
 - این فعالیت شیوه‌ای جذاب برای برگزاری امتحان کلاسی از یک فصل کامل هم هست.



اندوه سورچی

آنتوان چخوف

برگردان: سروژ استپانیان

تصویرگر: میثم موسوی

با قصه نمی‌توان رفع گرسنگی و تشنگی کرد. قصه چیزی به حساب پس‌انداز آدم اضافه نمی‌کند. اما با قصه می‌شود رشد و ارتقا یافت. قصه‌ها و افسانه‌های مردمی بی‌استثنا چنین نقشی در رشد انسان‌ها دارند، چرا که با خرد و تخیل و تجربهٔ جمعی صیقل یافته و جلا داده شده‌اند. داستان امروزی ادامهٔ همان قصه‌های دیروزی است که انسان‌ها دور آتش برای هم تعریف و شب‌های تاریک و ظلمانی خود را روشن می‌کردند. داستان امروزی، اگر داستان به معنی درست کلمه باشد، داستان کشف و شهود است. داستان همدلی و همدردی با آدم‌های تنها و زخم‌خورده است. اندوه چخوف چنین داستانی است. چنین تنهایی و اندوه هولناکی را در متون کلاسیک فارسی هم می‌توان سراغ کرد که ما معلم‌ها شاید کمتر قدرش را دانسته و حقشان را ادا کرده‌ایم. می‌گویند **احمدک نامی** عاشق شده بود و کسی را نمی‌یافت که از رنج و حرمانش برای او بگوید. رفت بازار و کارگری را اجیر کرد و آورد خانه. دست‌مزدش را داد و خوردنی پیش او نهاد. گفت، من اکنون از درد و فراقم می‌گویم، تو فقط سر تکان بده.

با هم داستان «اندوه سورچی» آنتوان چخوف را می‌خوانیم که شباهت غریبی با عاشق تنهای متون فارسی ما دارد.

داوود غفارزادگان

گرگ و میش غروب است. برفدانه‌های درشت آبدار به گرد فانوس‌هایی که دمی پیش روشنشان کرده‌اند، با تانی می‌چرخند و همچون پوششی نازک و نرم، روی شیروانی‌ها و پشت اسب‌ها و بر شانه‌ها و کلاه‌های رهگذران می‌نشینند. **ایونا پنا پف** سورچی، سراپا سفید گشته و به شیخ می‌ماند. تا جایی که یک آدم زنده بتواند تا شود، پشت خم کرده و بی حرکت در جای خود نشسته است. چنین به نظر می‌رسد که اگر تلی از برف هم روی او بنشیند، باز لازم نخواهد دید تکانی بخورد و برف را از روی خود بتکاند. اسب لاغر مردنی‌اش هم سفیدپوش و بی حرکت است. حیوان بی‌نوا با آرامش و سکون خود و با استخوان‌های برآمده و پاهای کشیده چون چوب خرد، از نزدیک به اسب قندی صناری می‌ماند. به احتمال بسیار زیاد، او هم به فکر فرو رفته است. اسبی را که از گاوآهن و از مناظر خاکستری‌رنگ مألوفش جدا کنند و در این گرداب آکنده از آتش‌های دهشت‌انگیز و تق و تق بی‌امان و در آمد و شدهای شتابان انبوه جمعیت رها کنند، محال است به فکر فرو نرود.

ایونا و اسب نحیف او مدتی است همانجا بی حرکت مانده‌اند. از پیش از ظهر که از اصطبل درآمده‌اند، هنوز یک پایاسی دشت نکرده‌اند و اکنون، تاریکی شب پرده خود را رفته‌رفته بر شهر می‌گستراند. فروغ بی‌رمق فانوس‌های خیابان جای خود را به رنگ‌های زنده می‌دهند و هیاهوی آمد و شد جمعیت، آن به آن رو به فزونی می‌نهد. در همین هنگام، صدایی به گوش ایونا می‌رسد:

- سورچی! محله ویبور گسکویه!

ایونا یکه می‌خورد و از لای مزگان و پلک‌های برف‌پوش خود، نگاهش به یک نظامی شنل‌پوش می‌افتد. مرد نظامی تکرار می‌کند:

- گفتم برو به ویبور گسکویه، مگر خوابی؟ راه بیفت! ایونا از سر اطاعت تکانی به مهار اسب می‌دهد. تکه‌های برف از پشت حیوان و از شانه‌های خود او فرو می‌ریزند. مرد نظامی سوار سورت‌مه می‌شود. ایونا لب‌های خود را می‌جنباند و موج می‌کشد و گردنش را مانند قو دراز می‌کند و اندکی نیم‌خیز می‌شود و شلاق خود را نه بر حسب ضرورت که بر سبیل عادت به حرکت درمی‌آورد. اسب تکیده‌اش نیز گردن می‌کشد و پاهای چوبسانش را کج می‌کند و با شک و تردید به راه می‌افتد.

هنوز چند دقیقه از حرکت سورت‌مه نگذشته است که از میان انبوه تیره‌رنگ آدم‌هایی که از دحام کنان درآمده‌اند هستند، فریادهایی به گوش ایونا می‌رسد:

«هی، مگر کوری؟ کجا می‌آیی غول جنگی؟ بگیر سمت راست؟»

مرد نظامی نیز با لحنی آمیخته به خشم می‌گوید: «مگر بلد نیستی سورت‌مه برانی؟ بگیر سمت راست!» سورچی یک کالسکه به ایونا فحش می‌دهد و رهگذری که ضمن عبور از خیابان، شانه‌اش به پوزه اسب ایونا خورده با چشم‌هایی آکنده از خشم نگاهش می‌کند و برف از آستین خود می‌تکاند. ایونا که گویی روی سوزن نشسته است یکبند وول می‌خورد و آرنج‌هایش را کمی بلند می‌کند و چشم‌هایش را دیوانه‌وار به این سو و آن سو می‌گرداند. انگار نمی‌فهمد کجاست و از چه رو آنجاست. مرد نظامی ریشخندکنان می‌گوید:

- چه آدم‌هایی رذلی! هی سعی می‌کنند با تو درگیر شوند یا به زیر پاهای اسبت بیفتند. پیداست با هم تباخی کرده‌اند سر به سرت بگذارند.

ایونا به طرف او می‌چرخد و نگاهش می‌کند و لب‌های خود را می‌جنباند. از فرار معلوم می‌خواهد چیزی به او بگوید، اما جز کلماتی نامفهوم سخنی از دهانش خارج نمی‌شود. مرد نظامی می‌پرسد:

- چی گفتی؟

ایونا دهان خود را به لبخندی کج می‌کند، به حنجره‌اش فشار می‌آورد و با صدایی گرفته می‌گوید: «پسرم ارباب. پسرم چند روز پیش مرد».

- هوم! چطور شد مرد؟

ایونا همه بالاتنه خود را به سمت او می‌گرداند و جواب می‌دهد: «خدا می‌داند! باید از تب نوبه مرده باشد. سه روز در مریض‌خانه خوابید. بعدش مرد. خواست خدا بود».

از میان تاریکی صدایی به گوش می‌رسد: «شیطان لعنتی! رویت را برگردان. جلوی راحت را نگاه کن! مگر کوری؟ پیرسگ! چشم‌هایت را باز کن».

مرد نظامی می‌گوید: «تندتر برو! این طوری تا فردا هم به مقصد نمی‌رسیم. اسبت را هین کن».

ایونا بار دیگر گردن می‌کشد و اندکی نیم‌خیز می‌شود و شلاقش را موقرانه به حرکت درمی‌آورد. سپس سر خود را چندین بار دیگر به سمت افسر برمی‌گرداند و نگاهش می‌کند، اما مسافر نظامی پلک بر هم نهاده و پیداست که حال و حوصله شنیدن حرف‌های او را ندارد. ایونا پس از آنکه مسافر خود را در ویبور گسکویه پیاده می‌کند، سورت‌مه را روبه‌روی رستورانی نگه می‌دارد، پشت خم می‌کند و بی حرکت می‌نشیند. برف آبدار بار دیگر او و اسبش را سفیدپوش می‌کند. ساعتی

می‌گذرد و ساعتی دیگر.

سه مرد جوان، در حالی که پاهای گالوش پوششان را محکم به سنگفرش پیاده‌رو می‌کوبند و به هم دشنام می‌دهند، به طرف سورت‌مه می‌آیند. دو نفر از آن‌ها بلندقد و لاغراند، اما سومی کوتاه‌قامت و گوژپشت است. آنکه گوژپشت است، با صدایی که به جرنج جرینگ شیشه می‌ماند، بانگ می‌زند: «سورت‌مه! برو سر پل شهربانی!... سه نفری ۲۰ کوپک!...»

ایونا افسار اسب را تکان می‌دهد و موج می‌کشد. این همه راه و فقط ۲۰ کوپک؟! با این حال حوصله ندارد چانه بزند. امروز از نظر او یک روبل با ۲۰ کوپک هیچ تفاوت نمی‌کند. فقط کافی است مسافری داشته باشد. جوان‌ها تنه‌زان و ناسزاگویان سوار سورت‌مه می‌شوند و به طرف نشیمن یورش می‌برند. مشاجره‌شان بر سر این است که کدام دو نفر بنشینند و کی سر پا بایستند. بعد از دقایقی کلنجار و اوقات تلخی، توافق می‌کنند که جوان گوژپشت، به سبب قد کوتاهش، بایستد و دو دوستش روی نشیمن بنشینند. جوان گوژپشت نفس خود را به پشت گردن ایونا می‌دمد و با صدای زنگدارش فریاد می‌کشد: «راه بیفت! بزن بریم! عجب کلاهی داری داداش! تمام پترزبورگ را زیر پا بگذاری، کلاهی بدتر از این پیدا نمی‌کنی.»

ایونا خنده‌کنان جواب می‌دهد: «هه هه هه ... همین را دارم.»

«همین را دارم!!! تندتر برو! اگر آهسته بروی، مجبور می‌شوم یک پس‌گردنی جانانه مهمانت کنم! چطور؟» یکی از قددرازها می‌گوید: «سرم دارد می‌ترکد! دیشب من و واسکا در منزل دوک‌ماسف چهار بطر کنیاک بالا رفتیم.»

قددراز دیگر با عصبانیت می‌گوید: «من نمی‌فهمم آدم چرا باید دروغ بگوید؟! تو داری مثل سنگ چاخان می‌کنی!»

- به خدا دروغ نمی‌گوییم.

- همان قدر دروغ گفتی که مثلاً گفته باشی شپش سرفه می‌کند.

ایونا می‌خندد و می‌گوید: «هه هه هه... چه جوان‌های شادی!»

جوان گوژپشت از کوره در می‌رود و داد می‌زند: «تف! مرده‌شور برده! پیر وبایی! تندتر برو! به اسبت شلاق بزن! به حسابش برس تا بدود!»

ایونا صدای مرتعش جوان گوژپشت و اندام بی‌قرار او را در پشت سر خود حس می‌کند. دشنام‌ها و متلک‌های آن‌ها را می‌شنود و رفت‌وآمد رهگذران را می‌بیند و قلبش از بار گران احساس تنهایی رفته‌رفته رها می‌شود. جوان گوژپشت تا جایی که نفس در سینه دارد و سرفه امانش می‌دهد، ناسزاگویی و غرولند می‌کند. دو جوان قددراز

از دختری به اسم نازدا پترونا صحبت می‌کنند. ایونا با استفاده از سکوت کوتاهی که حکمفرما می‌شود، به آن سه می‌نگرد و زیر لب من‌من‌کنان می‌گوید: «این هفته پسر، پسر جوانم مرد!»

جوان گوژپشت آه می‌کشد و به دنبال سرفه‌ای لب‌های خود را پاک می‌کند و می‌گوید: «همه‌مان می‌میریم. خب، حالا تندتر برو! آقایان این یارو خلق مرا تنگ می‌کند! این‌طور که می‌رود، کی به مقصد می‌رسیم؟»

- اینکه کاری ندارد. حالش را جا بیار. یک پس‌گردنی مهمانش کن!

- پیر طاعونی شنیدی چه گفتند؟ گردنت را می‌شکنم! با سورچی جماعت تعارف بی‌تعارف!... آقای مار زنگی با تو هستم! می‌شنوی؟ نکند حرف‌های مرا باد هوا حساب می‌کنی؟

و ایونا صدای پس‌گردنی را حس می‌کند، نه خود آن را. خنده‌کنان می‌گوید: «هه هه هه... چه ارباب‌های شاد و شنگولی! خدا شما را حفظ کند!»

یکی از قددرازها می‌پرسد: «بینیم، زن داری یا مجردی؟»

- من؟ هه هه هه. ارباب‌های شاد و شنگول! حالا دیگر یک زن دارم، آن هم خاک سیاه است. هه هه هه. منظورم گور است... پسر مرد و من هنوز زنده‌ام. خیلی عجیب است! عزرائیل راهش را گم کرده است. به جای اینکه سراغ من بیاید، رفت سراغ پسر.

آن‌گاه برمی‌گردد طرف مسافران تا چگونگی مرگ فرزندش را حکایت کند، اما در همین موقع، جوانک گوژپشت نفس راحتی می‌کشد و خبر می‌دهد: «خدا را شکر، بالاخره رسیدیم!»

ایونا سکه ۲۰ کوپکی را می‌گیرد و تا مدتی دراز، به دهل‌باز ساختمانی که سه جوان عیاش در تاریکی آن ناپدید شده بودند، چشم می‌دوزد. باز تنهاست. سکوت بار دیگر وجودش را پر می‌کند. اندوهی که لحظه‌ای ناپدید شده بود، دوباره پدیدار می‌شود و بیش از پیش بر قلبش سنگینی می‌کند. نگاه نگران و پردردش روی انبوه جمعیتی که در پیاده‌روها رفت‌وآمد می‌کنند، می‌لغزد. از میان هزاران نفری که در خیابان‌های شهر در رفت‌وآمدند، آیا یک نفر هم پیدا نمی‌شود که به درددل او گوش دهد؟ اما آدم‌ها به شتاب می‌گذرند، بی‌آنکه به او و اندوهش اعتنا کنند. اندوهی است گران، اندوهی که به بی‌نهایت می‌ماند. اگر سینه‌اش را بشکافند و اندوهش راه خروج بیابد، ای بسا سراسر دنیا را دربر بگیرد. با وجود این، اندوهی است ناپیدا. اندوهی که در پوسته‌ای نازک چنان نهان شده است که حتی در روز روشن هم با چراغ نمی‌شود رؤیتش کرد.

در این دم، نگاه ایونا به دربان خانه‌ای می‌افتد که



کیسه کوچکی در دست دارد. تصمیم می‌گیرد با او هم‌صحبت شود. پس می‌گوید: «ساعت چند است برادر؟»
- ده. اینجا توقف نکن.

برو جلوتر!

سورتمه را چند قدمی به جلو می‌راند، پشت خم می‌کند و خویشتن را به دست اندوه می‌سپارد. اکنون می‌داند که نمی‌تواند

با آدم‌ها باب گفت‌وگو بگشاید. اما هنوز پنج دقیقه نمی‌گذرد که قد راست می‌کند و سرش را طوری می‌جیباند که

انگار سردرد شدیدی دارد. مهار اسب را

تکان می‌دهد و با خود فکر می‌کند، باید به کاروانسرا برگردم.

و اسب تکیده‌اش، انگار که به اندیشه او بی‌پرده باشد، یورتمه می‌رود. حدود یک و نیم ساعت بعد، ایونا پای بخاری بزرگ و کثیفی نشسته است. روی سکوی بخاری و بر کف اتاق و روی نیمکت‌ها، عده‌ای خوابیده‌اند و صدای خروپفشان بلند است. دود بخاری مارآسا در فضای اتاق پیچ و تاب می‌خورد. هوا گرم و خفقان‌آور است. ایونا به خفته‌ها چشم می‌دوزد، تن خود را می‌خاراند و از اینکه زود باز گشته است افسوس می‌خورد. با خود فکر می‌کند: «حتی پول یونجه هم در نیامد. شاید علت اندوهم همین باشد! آدمی که کارش را بلد باشد. آدمی که خودش و اسبش سیر باشند، همیشه خدا خیالش آسوده است...»

سورچی جوانی از گوشه‌ای سر بلند می‌کند و خواب‌آلوده و نفس‌نفس‌زنان دست خود را به طرف سطل آب دراز می‌کند. ایونا می‌پرسد: «می‌خواهی آب بخوری؟»

- آره، معلوم است که آب می‌خواهم.

- خب. بخور. نوش جان. گوارای وجودت. آره برادر، همین هفته‌ای که گذشت، پسر مرد. شنیدی چی گفتیم؟ هفته گذشته، در مریض‌خانه. داستانی بود!

ایونا به سورچی جوان می‌نگرد تا مگر تأثیر سخنان خود را مشاهده کند، اما در قیافه مرد جوان کوچک‌ترین تغییری پدیدار نمی‌شود. جوانک رواندازش را بر سر می‌کشد و بار دیگر خواب می‌رود. ایونای پیر آه می‌کشد و تن خود را می‌خاراند. همان قدر که سورچی جوان احتیاج به آب داشت، او تشنه آن است که با کسی

درددل بکند. چیزی نمانده است که هفته مرگ فرزندش سر آید، اما او هنوز نتوانسته است با کسی به سیری درددل کند. باید حکایت کند که

پسرش چگونه بیمار شد، چگونه درد کشید، پیش از مرگ چه‌ها گفت و چگونه درگذشت. باید حکایت کند مراسم خاک‌سپاری چگونه انجام شد و خود او بعد از مرگ فرزند، چگونه به بیمارستان رفت تا لباس‌های

آن ناکام را تحویل بگیرد. دخترش آنیسیا در ده مانده است.

راجع به او هم باید حرف بزند. آخر

مگر درددل آدم تمام می‌شود؟ همین‌طور که او غم دل می‌گوید، شنونده نیز باید بنالد و آخ و واخ کند و آه بکشد. زن‌ها به درددل آدم بهتر از مردها گوش می‌دهند. زن جماعت گرچه ناقص عقل است، اما کافی است دهان باز کنی تا شیون و زاری سر دهد. سورچی پیر با خود اندیشید: «خوب است بروم سری به اسب بزنم. برای خوابیدن همیشه فرصت هست.»

لباس می‌پوشد و به طرف اصطبل راه می‌افتد. بین راه اصطبل، به یونجه و کاه و هوا فکر می‌کند. آن‌گاه که تنه‌است، نمی‌تواند به فرزندش بیندیشد. از او با همه می‌شود سخن گفت، اما در تنهایی خود سخت وحشت داشت به او بیندیشد و چهره‌اش را در نظر خود مجسم کند.

در اصطبل، همین که نگاهش به چشم‌های براق اسب می‌افتد، می‌پرسد:

- داری نشخوار می‌کنی؟ خب نشخوار کن، نشخوار کن. حالا که پول یونجه در نیامده، کاه بخور. راستش برای کار کردن پیر شده‌ام. اگر پسرم نمرده بود، سورچی می‌شد. کاش نمی‌مرد!

آن‌گاه لحظه‌ای سکوت می‌کند و باز ادامه می‌دهد: آره برادر! کوزما ایونچ مرد. نخواست زیاد عمر کند. بیخود و بی‌جهت مرد. حالا فرض کنیم تو یک کره داشته باشی و مادر آن کره باشی و یک‌هوا کره‌ات بمیرد. راستی حیف نیست؟ دلت کباب نمی‌شود؟

اسب لاغر و تکیده نشخوار می‌کند و گوش می‌دهد و نفس گرم خود را به صاحبش می‌دمد.

و ایونا بیش از این تاب نمی‌آورد. درد و اندوه خود را برای اسبش حکایت می‌کند و می‌گرید.

حس خوب جوجه‌پروری در مدرسه

گزارشی از اجرای طرح خود ا تکایی در دبیرستان شبانه‌روزی فاطمه‌الزهرا (س) بهبهان

گزارشگر: نصرالله دادار
عکاس: امیر عباس برگ



بوی مرغ، بوی خروس، بوی جوجه، بوی خونه، بوی روستا.
بوی کار، بوی تلاش، بوی عمل، بوی عاملیت.
بوی احساس تعهد، بوی مسئولیت، بوی رسالت.
بوی تولید، بوی بازار، بوی درآمد، بوی خود ا تکایی.
بوی اتحاد، بوی گفت‌وگو، بوی پایان رقابت‌های کور.
بوی خانه در مدرسه، بوی پایان دل‌تنگی‌ها در مدرسه.
بوی خنده، بوی شادی، بوی همدلی، بوی جشن و سرور.
بوی خوش زندگی، بوی عشق، بوی امید، بوی تربیت!

به دبیرستان متوسطه اول شبانه‌روزی فاطمه‌الزهرا (س) بهبهان آمده‌ایم؛
آمده‌ایم تا گزارشی از اجرای طرح خود ا تکایی این مدرسه با عنوان «طرح
تولید مرغ و بلدرچین» تهیه کنیم؛ طرحی که پیوند مستحکمی بین دانش‌آموز
و معلم، خانه و مدرسه، و بازار ایجاد کرده است؛ طرحی که فایده‌های
آموزشی، تربیتی، اجتماعی و روحی فراوانی برای دانش‌آموزان داشته است؛
طرحی که آوازه آن در شهر بهبهان پیچیده است.

گزارش ما را از چگونگی اجرای طرح خود ا تکایی و دستاوردهای آن ببینید:



من، بلکه به دانش‌آموزان انرژی مثبت و نشاط می‌بخشد. خوش حال است که برای تهیه گزارش از طرح خوداتکایی به این مدرسه رفته‌ایم. او ۹ سال است که

مدیر این دبیرستان است.

همکارانش خانم **مینا وارسته**، معاون فناوری،

و خانم **مهتری عالیان**، سرپرست خوابگاه مدرسه را به دفترش دعوت می‌کند.

خانم زارعی می‌گوید: «دبیرستان ما ۲۷۸ دانش‌آموز دختر در سه پایه هفتم، هشتم و نهم دارد که بیشتر آن‌ها از خانواده‌های روستایی محروم، عشایر و کوچ‌نشین هستند.»

وی می‌افزاید: «من در طول سال‌های خدمتم در آموزش و پرورش، همواره از اینکه ما دانش‌آموزانی تربیت می‌کنیم که فقط مجموعه‌ای مطالب علمی را حفظ می‌کنند و مهارت‌های عملی نمی‌آموزند، رنج می‌بردم. به همین دلیل، در هر فرصتی که برای آموزش مهارت‌های عملی بچه‌ها فراهم می‌شد، قدم‌هایی هر چند کوچک برمی‌داشتم؛ مثل ماکت‌سازی، بافتن کلاه، دستکش و شل؛ درست کردن کش مو، تل و دستبند؛ برگزاری نمایشگاه کتاب؛ گلیم بافی و ... بنابراین، وقتی طرح خوداتکایی دبیرستان شبانه‌روزی اعلام شد، به شدت از اجرای آن در مدرسه خودمان استقبال کردم.»

طرح تولید مرغ، بلدرچین و تخم‌مرغ

به گفته خانم زارعی، این طرح در بهمن‌ماه سال ۱۳۹۶، با خرید یک دستگاه جوجه‌کشی با ظرفیت ۳۶۰۰ تخم‌مرغ و ساختن محل نگهداری جوجه‌ها و مرغ‌ها در مدرسه آغاز شد و آموزش‌های لازم به دانش‌آموزان داده شد.

خانم زارعی در پاسخ به این سؤال که چرا این طرح، یعنی تولید مرغ و بلدرچین و تخم‌مرغ را برای اجرای طرح خوداتکایی در این مدرسه انتخاب کرده‌اید، می‌گوید: طرح تولید مرغ و تخم‌مرغ با شرایط بومی، اقلیمی و جغرافیایی و فرهنگ منطقه متناسب است و اتفاقاً در اصل طرح خوداتکایی به این ویژگی تأکید شده است.

در نتیجه، من با همکاری همسر که در اجرای این طرح خیلی به ما کمک کرد و جا دارد همین‌جا از او تشکر کنم، در ابتدا یک دستگاه جوجه‌کشی با هزینه شخصی خودمان و با ظرفیت ۳۶۰۰ تخم‌مرغ خریدیم و فضاهای لازم را برای نگهداری جوجه‌ها و مرغ‌ها در مدرسه فراهم کردیم. به یاری خدا، عملاً از تاریخ ۲۰ بهمن‌ماه سال قبل (۱۳۹۶)، کار را با قرار دادن ۱۵۰ تخم‌مرغ و ۳۰۰ تخم بلدرچین در دستگاه جوجه‌کشی شروع کردیم. پس از ۱۷ روز، همه تخم‌های بلدرچین‌ها به جوجه تبدیل شدند، ولی از تخم‌مرغ‌ها، پس از ۲۱ روز، فقط ۱۰۰ جوجه متولد شدند. این نتیجه اولین کاشت ما بود. هم‌زمان با تولید جوجه‌های مرغ و بلدرچین، ۱۰۰ مرغ محلی هم برای پرورش نژادهای اصلی محلی خریدیم.

طرح خوداتکایی

طرح خوداتکایی در تاریخ ۲۰ آبان‌ماه سال گذشته (۱۳۹۶)، از طرف معاونت آموزش متوسطه وزارت آموزش و پرورش به منظور فراهم کردن شرایط مناسب برای آموزش علمی مهارت‌های کاربردی، تقویت روحیه کار و تلاش، توسعه فرهنگ

کارآفرینی، پرورش مسئولیت‌پذیری در دانش‌آموزان، کسب درآمد و تأمین بخشی از هزینه‌های تحصیلی دانش‌آموزان و همچنین استفاده مناسب از اوقات فراغت در مدرسه‌های شبانه‌روزی، به دبیرستان‌های دوره اول متوسطه ابلاغ شده است.

بهبهان

شهرستان بهبهان در جنوب شرقی استان خوزستان، در فاصله ۲۰۰ کیلومتری از شهر اهواز واقع شده است و در حدود ۲۲۰ هزار نفر جمعیت دارد.

آب‌وهوای بهبهان نیمه بیابانی یا کوهپایه‌ای است. قدیمی‌ترین نرس‌زار ایران و زادگاه اصلی آن متعلق به شهرستان بهبهان است.

یکی از حوادث تلخ روزگار این شهر، بمباران موشکی مدرسه پیروز بهبهان در دوران جنگ ایران و عراق است. حدود ساعت ۱۷:۱۰ دقیقه چهارم آبان سال ۱۳۶۳ شمسی، در حالی که دانش‌آموزان نوبت عصر مدرسه حمدالله پیروز بهبهان در کلاس‌های درس خود بودند، مورد اصابت موشکی عراقی‌ها قرار گرفتند و ۶۹ دانش‌آموز، چهار معلم و یک خدمتگذار مدرسه شهید و ۱۳۰ دانش‌آموز و ۱۳ معلم دیگر زخمی شدند.

دبیرستان فاطمه‌الزهرا (س)

ساعت ۹ صبح یک روز بهاری است. تازه وارد ترمینال مسافری شهر بهبهان شده‌ایم. با یک تاکسی به سمت دبیرستان متوسطه اول فاطمه‌الزهرا (س) حرکت می‌کنیم. دبیرستان در انتهای کوی حجت، نرسیده به بیمارستان تأمین اجتماعی این شهر قرار دارد. فاصله زیادی نیست و خیلی زود می‌رسیم.

خانم لیلا زارعی، مدیر دبیرستان، در بیرون از مدرسه منتظر ماست. با راهنمایی ایشان وارد مدرسه و دفتر کارش می‌شویم. خوش‌اخلاق، با نشاط، پرانرژی و با انگیزه است. مثل همه جنوبی‌ها خون‌گرم و صمیمی است. از رفتار و کردار او خوب می‌توان فهمید که از کارش احساس رضایت و خرسندی دارد و واقعاً کارش را دوست دارد.

احساس رضایت از کارش، نه‌تنها به



خانم زارعی: بچه‌ها با اجرای این طرح زنده شده‌اند، اعتماد به نفسشان بیشتر شده است و مهارت‌های زیادی برای زندگی آینده کسب کرده‌اند

که نتایج آموزشی و پرورشی طرح بسیار زیاد بوده است. بچه‌ها با اجرای این طرح زنده شدند و اعتماد به نفس پیدا کردند. مهارت‌های زیادی هم برای زندگی آینده کسب کرده‌اند.»

به گفته خانم **مینا وارسته**، معاون فناوری دبیرستان، که بیش از ۹ سال است در این مدرسه انجام وظیفه می‌کند، دستاوردهای اجرای طرح خوداتکایی در این مدرسه بسیار ارزشمندند.

وی می‌گوید: «یکی از سیاست‌های اصلی ما در مدرسه این است که آموزش درس‌ها از حالت حفظی فاصله بگیرد و جنبه‌های عملی پیدا کند تا بچه‌ها بتوانند از آموخته‌هایشان در زندگی آینده خود استفاده کنند. اجرای این طرح در مدرسه به تحقق این سیاست خیلی کمک کرد.

ما در آموزش درس‌هایی مثل فناوری تلاش می‌کنیم بچه‌ها احساس کنند آموزش‌ها در زندگی‌شان مؤثرند. اجرای این طرح به ما کمک کرد این احساس در بچه‌ها شکل بگیرد.»

خانم وارسته می‌افزاید: «با اجرای این طرح، بچه‌ها یاد گرفته‌اند که می‌توانند روی پای خود بایستند و در آینده منتظر شغل دولتی نباشند. من فکر می‌کنم، این طرح‌ها شادی و نشاطی به بچه‌ها می‌دهد که از طریق‌های دیگر نمی‌توان به آن دست یافت.» معاون فناوری دبیرستان به اثرات اجرای این طرح روی آموزش سایر درس‌ها مانند علوم، جغرافیا و هنر نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: «این طرح روی آموزش برخی دیگر از درس‌ها، غیر از درس فناوری، بسیار تأثیر داشته است.

دانش‌آموزان سعی می‌کنند درس‌هایی مانند علوم، جغرافیا و هنر را بیشتر به صورت عملی یاد بگیرند و از دست‌سازهای خودشان مثل رنگ کردن سنگ‌ها، درست کردن گلدان و رنگ‌آمیزی کمدها در یادگیری استفاده کنند.»

پای صحبت‌های سرپرست خوابگاه دبیرستان

خانم مهتری عالیان، سرپرست خوابگاه دبیرستان شبانه‌روزی فاطمه‌الزهرا (س) است. او می‌گوید: «اکنون سه سال است که من سرپرست خوابگاه هستم، ولی شور و نشاطی که این چند وقت، سپس از اجرای طرح خوداتکایی در بچه‌ها می‌بینم، در سال‌های اول و دوم ندیدم.

هر چند که درس‌هایی مثل فناوری در دو سال گذشته هم بودند. آن موقع هم فعالیت‌هایی مثل کلاه‌بافی، شال‌بافی و برپایی بازارچه را داشتیم، ولی این طرح روی بچه‌ها خیلی اثر گذاشته است. من بعد از ظهرها و بعد از پایان کلاس‌ها می‌بینم که موضوع مرغ‌ها و جوجه‌ها فعالیت‌های جدی برای بچه‌ها شده است.

به این صورت، در کنار اجرای طرح، تحقیقات گسترده‌ای هم درباره نحوه کار انجام دادیم و کار را پیش بردیم. در حال حاضر ۵۰۰ جوجه مرغ که تازه از دستگاه بیرون آمده‌اند، و تعدادی مرغ محلی و نژادهای اصیل داریم که روزانه بین ۵۰ و ۶۰ تخم مرغ تولید می‌کنند و ما به بازار عرضه می‌کنیم.»

مدیر دبیرستان فاطمه‌الزهرا (س)، در ادامه، ضمن تشکر از حمایت‌های رئیس اداره آموزش و پرورش شهر بهبهان در اجرای این طرح گفت: رئیس اداره آموزش و پرورش و امام جمعه شهرمان از این طرح بازدید کردند و این اتفاق، ما و به خصوص دانش‌آموزان را تشویق کرد. حتی امام جمعه شهر از اجرای این طرح در نماز جمعه یاد کرد.



نتایج و دستاوردها

یکی از سؤال‌هایی که درباره اجرای این طرح در ذهن افراد بسیاری پیش می‌آید، این است که این طرح چه نتایج و دستاوردهایی برای مدرسه و دانش‌آموزان داشته است؟ مدیر دبیرستان فاطمه‌الزهرا (س) در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «در حال حاضر از نظر اقتصادی نمی‌دانیم کار ما چقدر موفقیت‌آمیز بوده است، ولی با جرئت می‌توانیم بگوییم



خانم مهري عاليان
سرپرست خوابگاه:
اجرای این طرح
باعث مستحکم
شدن روابط خانه و
مدرسه در دبیرستان
ما شد

این طرح پای آموزش را به خانه‌ها باز کرد

یکی از نکات بسیار جالبی که خانم عالیان به آن اشاره می‌کند، این است که این طرح پای آموزش را به خانه‌های دانش‌آموزان هم کشیده است. او در این باره می‌گوید: «چند روز پیش، یکی از دانش‌آموزان می‌گفت مامان من ۵۰ مرغ خریده است تا کاری را که ما در مدرسه یاد گرفته‌ایم، در خانه هم انجام دهیم. حتی برخی اوقات والدین دانش‌آموزان روستایی به مدرسه مراجعه می‌کنند و درباره نگهداری و پرورش مرغ و جوجه از ما سؤال می‌کنند و راهنمایی می‌خواهند. بنابراین، این طرح باعث استحکام روابط خانه و مدرسه هم شده است.»



طرح، تقویت حس مسئولیت‌پذیری در ما بود.

■ نسرین پرور، دانش آموز پایه هفتم:

ما درس‌های زیادی از این طرح آموختیم. اول آنکه نحوه پرورش مرغ و بلدرچین و چگونگی نگهداری از آن‌ها را آموختیم. ما یاد گرفتیم واکسن‌های آن‌ها را به موقع بزنیم و با دماسنج و رطوبت‌سنج، دما و رطوبت محیط آن‌ها را مناسب کنیم. یکی دیگر از نکاتی که آموختیم، فروش محصولاتمان بود. ما توانستیم بهترین فروش را در شهر اهواز داشته باشیم.

نکته جالب دیگری که خانم عالیان به

آن اشاره می‌کند، آموزش فروشندگی به بچه‌ها از طریق این طرح است. وی می‌گوید: «با اجرای طرح خودتکایی، بچه‌ها آموختند که فروشندگی هم یک هنر است و با این هنر می‌توان بخشی از مسائل زندگی را حل کرد.»

■ یاسمن ایلچی، دانش آموز پایه نهم:

فایده این طرح ایجاد حس صمیمیت و مهربانی بین بچه‌ها بود. ما حتی حس می‌کنیم در خانه خود هستیم، چون مدرسه بوی خانه، بوی روستا، بوی مرغ و خروس گرفته است و دیگر در مدرسه حس دل‌تنگی نداریم.

دانش‌آموزان درباره اجرای طرح چه نظری دارند؟

جامعه هدف بسیاری از طرح‌هایی که در مدرسه‌ها انجام می‌شوند، دانش‌آموزان هستند. به منظور آگاهی از تأثیر اجرای طرح خودتکایی در این دبیرستان، پای صحبت تعدادی از دانش‌آموزان مدرسه می‌نشینیم. اتفاقاً دانش‌آموزان حرف‌های بسیار جالبی درباره طرح مطرح می‌کنند.

■ گلناز عکاشه، دانش آموز پایه هشتم:

یک بخش از درس فناوری ما پرورش مرغ و مرغداری است. اجرای این طرح موجب شد ما این درس را خوب یاد بگیریم و خاطره شیرینی از آن پیدا کنیم.

■ نرگس سجادی مهر، دانش آموز پایه نهم:

اجرای این طرح اعتماد به نفس ما را افزایش داد. ما یاد گرفتیم که تنها به کارهای دولتی فکر نکنیم و به خودمان متکی باشیم. چون از همین دوران دانش‌آموزی توانستیم درآمد کسب کنیم. کسب درآمد برای انسان شیرین است.

■ خانم الناز ابوعلی، دانش آموز پایه هشتم:

درسی که من در اجرای این طرح آموختم، نحوه درمان مرغ و جوجه‌ها به هنگام بیماری است. چند وقت پیش تعدادی از جوجه‌ها و مرغ‌ها مریض شده بودند. ما با عجله سیر و ماست تهیه کردیم و با هم مخلوط کردیم و به آن‌ها دادیم. حیوانات خوب شدند و این احساس بسیار خوبی به ما داد.

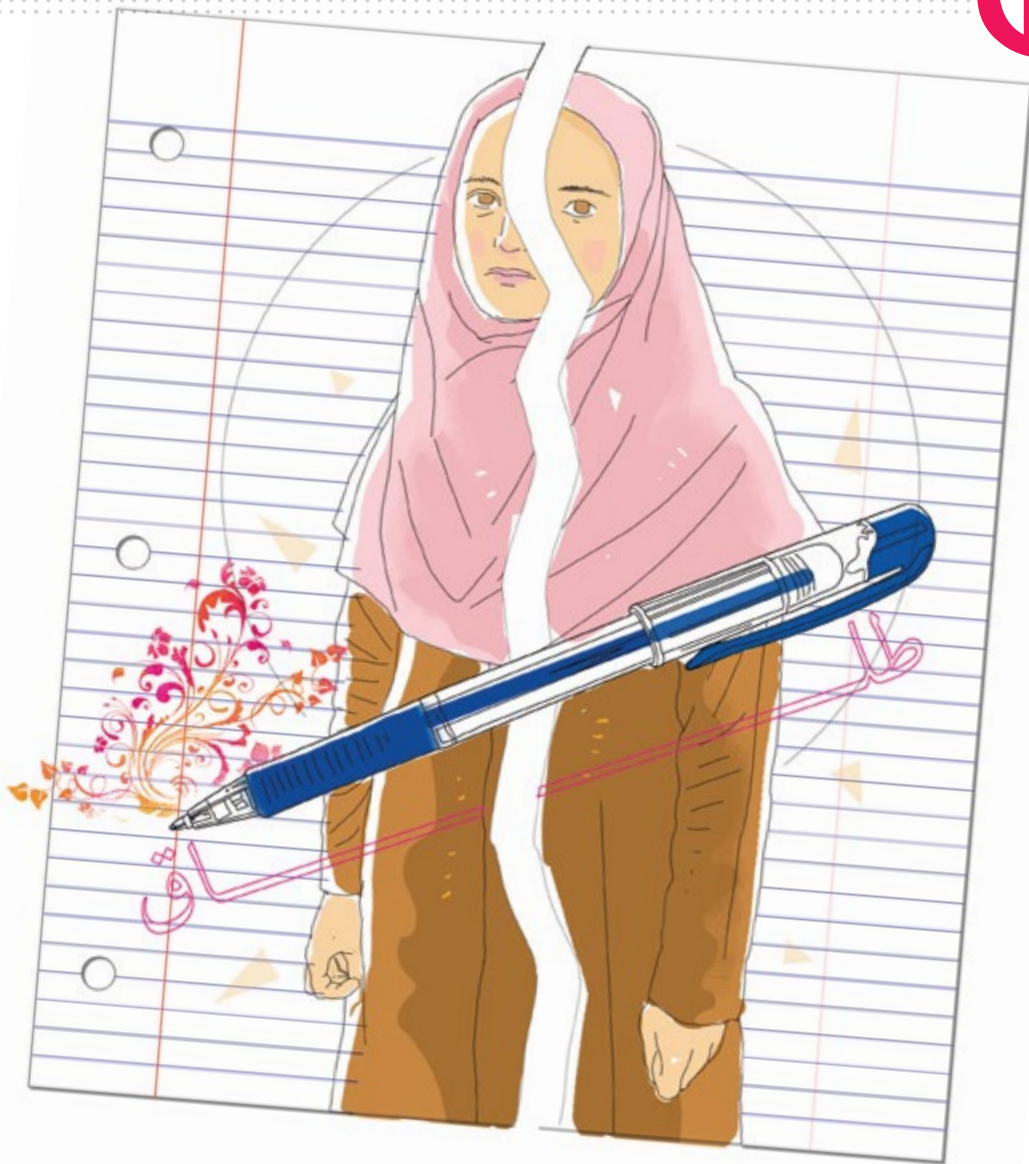
■ فاطمه حسین‌زاده، دانش آموز پایه هشتم:

اجرای این طرح در مدرسه ما که اکثر دانش‌آموزان آن روستایی و از نظر اقتصادی ضعیف هستند، بسیار اثربخش است. یکی از تأثیرات بسیار خوب اجرای این

■ فاطمه پرور، یکی دیگر از دانش‌آموزان:

به نظر من، بهترین تأثیر این طرح این بود که خانواده‌ها حس خوبی نسبت به مدرسه پیدا کردند، زیرا دیدند مدرسه چیزهایی به ما یاد می‌دهد که برای زندگی آینده و حتی خانواده ما مفیدند.





راز سمیه

معصومه محمدی*

تصویرگر: میثم موسوی

یک لحظه به ذهنم خطور کرد که مطب‌های سونوگرافی در این شهرستان کوچک فقط بعد از ظهرها باز هستند، چرا ساعت ده و یازده صبح؟ با خودم گفتم، شاید می‌خواهند به خانه یکی از فامیل در شهر بروند. گفتم، کلاس من تقریباً تمام شده است. شما با مدیر هماهنگی کنید، من چند دقیقه دیگر سمیه را می‌فرستم که با شما بیاید.

از من خداحفظی کرد و راه دفتر را با گام‌های بلندش در پیش گرفت. انگار می‌خواست زودتر برود. من هم برگشتم سر میزم. از قضا یکی از پنج نفری که دور میز من املا را تصحیح می‌کرد، همین سمیه بود. گفتم: «سمیه مریض بودی، چرا نگفتی؟» با صدای لرزان و آرامی گفت: «بله خانم.»

زنگ دوم بود. املا تمام شده بود. طبق معمول، گروهی از دانش‌آموزان دور میز من نشسته بودند و با هم املاها را تصحیح می‌کردیم. یکدفعه در کلاس به صدا درآمد. با گفتن بفرمایید من، دستگیره در چرخید و در باز شد. مردی میان‌سال با موهای مجعد و چشم و ابروی سیاه و صورتی آفتاب‌سوخته و هیكلی قوی و تنومند، طوری که تمام قاب در را پر کرده بود، پشت در ایستاده بود. به احترامش از جا بلند شدم، به سوی در رفتم و احوال‌پرسی کردم. گفت: «من پدر سمیه هستم.»

چون دوتا سمیه تو کلاس داشتیم، پرسیدم کدام سمیه؟ گفت: سمیه... آمده‌ام برایش اجازه بگیرم. باید ببرمش شهر برای دکتر. برای سونوگرافی.

* معلم، دهگلان استان خوزستان

رنگ سمیه مثل برگ خزان دیده زرد شده بود. در این لحظه، دست‌هایش توجه مرا به خود جلب کرد. خودکار قرمزی که برای تصحیح املا لای انگشتان لاغر و بلندش قرار گرفته بود، برایش سنگینی می‌کرد. انگار که پتکی شده بود و بر سر کلمات آوار می‌شد. لرزشی در دستانش دیدم که قدرت گرفتن خودکار را از او می‌گرفت. فکر کردم شاید از آمدن پدرش جلوی در کلاس خجالت کشیده است! چون خودش هم خیلی آرام و کم‌رو بود. سریع گفتم: «دخترم! برگه‌ها را ول کن. وسایلت را جمع کن و با پدرت برو.»

او هم از جایش بلند شد، سر میزش رفت، اسباب و وسایلتش را در کوله‌اش انداخت و آن را روی شانه‌هایش استوار کرد. از کلاس بیرون رفت و آرام در را بست.

شقایق از بچه‌های پر جنب و جوش کلاس بود. گفت: «خانم تو را به خدا نگذارید سمیه برود.»

من لیخندی زدم و گفتم: «پدرش دنبالش آمده است. باید برود. کار واجبی دارد.» شقایق مثل فنر از جایش پرید. آمد جلوی میز من و در گوشم گفت: «خانم، سمیه کار دکتر ندارد. اصلاً هم به شهر نمی‌رود. مشکلی دارد، نمی‌خواهد زنگ بعدی در کلاس باشد. من برایش همه‌چیز آورده‌ام.» با نگاهم به او فهماندم که متوجه موضوع نشده‌ام.

آرام گفت: «زنگ بعد حرفه‌وفن داریم. قرار بوده هر کدام از ما خوراکی‌هایی مانند سالاد و غذاهای سنتی درست کنیم و به کلاس بیاوریم؛ چیزی شبیه جشنواره غذا. اما سمیه نامادری دارد. نه برایش چیزی آماده کرده و نه گذاشته است چیزی درست کند. برای همین از پدرش خواسته است به دنبالش بیاید و اجازه‌اش را بگیرد.»

هری دلم ریخت. همان لرزشی را که چندلحظه پیش در دستان سمیه دیدم، حال در پاها و زانوهای خودم احساس کردم. از جایم بلند شدم، خودم را به سختی کنار پنجره رساندم و دستانم را روی لبه پنجره تکیه‌گاه خودم قرار دادم و از پنجره به حیاط نگاه کردم.

پدرش جلوتر از سمیه می‌رفت و سمیه آرام با کوله‌باری از ناراحتی و افسوس، از اینکه نتوانسته بود در کنار دوستانش شاد باشد، به دنبال پدرش مدرسه را ترک می‌کرد. باید کاری می‌کردم. کلاس را به نماینده کلاس سپردم، راه حیاط را در پیش گرفتم و بدو بدو خودم را به آن‌ها رساندم. به پدرش گفتم: «اگر امکان دارد یک روز دیگر او را به دکتر ببرید. گویا مراسمی هست! شاید سمیه دوست داشته باشد بماند! چون شقایق دوستش هم خیلی دوست دارد که سمیه باشد. پدرش انگار از اصل ماجرا بی‌خبر بود، گفت: «باشه، اما خودش گفته که بیایم دنبالش.»

نگاهی به سمیه انداختم. انتظار داشتم برگردد به کلاس، اما گفت: «خانم، فردا همه‌چیز را برایت می‌گویم، ولی الان می‌روم.» در جایم خشکم زد. گفتم هر جور که دوست داری.

نمی‌توانستم چیزی بگویم. ممکن بود حرفی بزنم که اوضاع بدتر شود. مصلحت را در این دیدم که زیاد اصرار نکنم.

به کلاس برگشتم. تا وسایلت‌ها را جمع‌وجور کردم، زنگ خورد. بچه‌ها از کلاس خارج شدند. من ماندم و شقایق.

پرسید: «خانم سمیه برنگشت، نه»

گفتم: «نه، برنگشت.»

گفت: «کاش بود. خیلی دوست داشتم که باشد.»

گفتم: «من هم همین‌طور.»

حرف‌های شقایق و نامادری و غذا و زنگ بعد و حرفه‌وفن تمام افکارم را به‌هم ریخته بود. نمی‌دانستم چه کار کنم، اما حاضر بودم تمام دنیا را بدهم که ناراحتی او را نبینم.

زنگ بعد به کلاس دیگری رفتم، اما فکرم درگیر سمیه بود. وقتی صدای خنده هم‌کلاسی‌هایش می‌آمد و سروصدای آن‌ها در فضای سالن و دیگر کلاس‌ها می‌پیچید، من را آزار می‌داد.

بعدازظهر که به خانه برگشتم، فکر سمیه امانم را بریده بود. دخترم را خواباندم و به اتاق دیگری رفتم. آن قدر گریه کردم

که صدای هق‌هق گریه‌هایم گوش فلک را کر می‌کرد. بیت شعری که همیشه تکرار می‌کردم، به ذهنم خطور کرد:

تا توانی دفع غم از چهره غمناک کن

در جهان گریاندن آسان است اشکی پاک کن

من همیشه این بیت را تکرار می‌کردم، اما معنی واقعی آن را به‌خوبی امروز درک نکرده بودم. اشک‌هایم را پاک کردم. تصمیم گرفتم علاوه بر معلمی، برایش مادری کنم و حداقل سنگ‌صبورش باشم. رازدارش بمانم و برایش دلسوزی کنم.

فردای آن روز، تمام ماجرا و مشکلاتش را در مورد نامادری و بدرفتاری‌هایش و تنگدستی پدرش و زورگویی‌هایش و ناراحتی‌های خواهر کوچکش و گریه‌های کودکانه‌اش و اینکه مادری نیست که او را نوازش کند و مهم‌تر از همه، غم ندیدن مادرش به مدت چند سال برایم گفت. قلبم به سختی می‌تپید و نفسم به سختی بالا و پایین می‌رفت.

این را هم گفت که دیروز نمی‌خواستم هم‌کلاسی‌هایم با چشم‌ترحم به من نگاه کنند. در ضمن، پدرم خیلی عصبی است، نمی‌توانم خیلی از واقعیت‌ها را برایش بگویم، چون ممکن است دعوا راه بیفتد و خواهر کوچکم بترسد. ما که مادر نداریم تا او را در بغل گیرد و آرامش کند.

در دنیای آدم بزرگ‌ها، ما چقدر می‌توانیم سخت‌گیر و سنگدل و نامهربان باشیم که فرشتگانی به این پاکی و معصومیت را درگیر مسائل و خواسته‌های نابه‌جا و نامعقول خود کنیم.

اینکه من کاری کردم یا نکردم، اطالۀ کلام است. فقط هنگام طلاق خوب است به فرزندانمان بیشتر ببندیشیم، چون لحظه لحظه زندگی آن‌ها خالی از مشقت نخواهد بود.

آخر سال، سمیه برایم نوشته بود: شما جای مادر نداشته‌ام را پرکرده بودید. کاش سال دیگر هم به این مدرسه بیایید.

نگاهی به خاطره «راز سمیه»

حسین حسینی نژاد*

می شد تا با دانش آموز بیشتر ارتباط بگیریم. بالاخره ما متوجه نشدیم علت جدایی مادر سمیه از پدرش چه بوده است؟ یا مشکل نامادری با آن‌ها در چه مواردی بوده؟

۲ زمان و مکان خاطره مشخص نیست. این یکی از ایرادهای اغلب خاطرات است. نویسندگان فکر می کنند چون برای خودشان روشن بوده، حتماً برای خواننده هم روشن است. در حالی که این طور نیست. ما نمی دانیم این خاطره در چه مدرسه‌ای، شهری یا روستایی و در چه سالی اتفاق افتاده؟ و این را هم نمی دانیم که این اتفاق، در سال چندم از تجربه معلمی نویسنده رخ داده است. اگر در سال‌های آغازین است، ایرادی ندارد که از وضع خانوادگی بچه‌ها اطلاعی ندارد، اما اگر در سال‌های میانی حرفه معلمی است، این ایراد بزرگی است که ایشان از زبان دیگر شاگردان، آن هم در وسط سال، از وضع زندگی سمیه باخبر می شود.

۳ و سرانجام، اگر نویسنده در پایان وارد نتیجه گیری نمی شد، بهتر بود. خاطره تقریباً تا آخر بدون شعاعزدگی پیش آمده. اما آنجا که نویسنده در اواخر کار وارد موعظه شده، از نویسندگی بی طرفانه فاصله گرفته است. متن باید جوری به پایان برسد که خواننده خود نتیجه بگیرد. برای رفع این مشکل، اگر دو سه سطر از درد دل‌های سمیه می نوشت، ما به عنوان خواننده در می یافتیم که طلاق ظلمی در حق کودکان است ...

اما در کل، هم خاطره خوبی بود و هم نویسنده نسبتاً خوب از عهده بیانش برآمده بود. به ایشان تبریک می گوئیم و منتظر دیگر نوشته‌هایشان هستیم. این نکته را هم اضافه کنم، اگر چه سوژه این خاطره تازگی نداشت، اما با ظرافت‌هایی، قابلیت تبدیل شدن به فیلم کوتاه را دارد. البته در فیلم‌نامه، به جای تمرکز بر نامادری، که معمولاً بر خوردهایی از این دست دارند، می توان بر آرزوی پدر بر خروج از این بحران تأکید کرد یا بر همکاری جمعی دانش آموزان با دوستی که در چنین شرایطی گرفتار شده است. حتی یک موضوع تلخ را می توان از زاویه مثبت به تصویر کشید.

اینجاست که می گویند، هر خاطره‌ای ارزش ثبت دارد. هر خاطره‌ای می تواند به داستان، فیلم و سریال تبدیل شود. قدر خاطرات خودمان را بدانیم و برای ثبت آن‌ها وقت بگذاریم. با نوشتن هر خاطره، گویی دوباره آن‌ها را تجربه و لمس می کنیم. این لذت را از خود دریغ نکنیم.

خاطره‌ای که خواندیم، با وجود آنکه سوژه‌اش تکراری است، اما پرداخت نسبتاً خوبی دارد. از نظر بیان می توان گفت، نویسنده فردی توانا و قصه گوی خوبی است. توانسته است خواننده را با خودش همراه کند. با استفاده از ظرفیت «گفت‌وگو» خاطره را خیلی خوب پیش برده است. به جای آنکه از زبان خودش از ابتدا تا انتها بنویسد، پدر و دانش آموزان و خودش را وارد صحنه کرده و با گفت‌وگو خاطره را روایت کرده است.

نویسنده در بیان مقصود، علاوه بر گفت‌وگو، از تشبیه هم بهره گرفته است. به این نکته واقف است که تشبیه روایت را برای خواننده ملموس تر می کند. برای نمونه: «شقایق مثل فنر از جایش پرید»، «چیزی شبیه جشنواره»، «نگ سمیه مثل برگ خزان دیده زرد شده بود»، «نگار که پتکی شده بود و بر سر کلمات آوار می شد».

علاوه بر گفت‌وگو و تشبیه که به نوشته روح داده‌اند، برخی جملات و ترکیبات هم توجه خواننده را به متن جلب می کنند:

- همان لرزشی که چند لحظه پیش در دستان سمیه دیدم، حال در پاها و زانوهای خودم احساس می کردم.
- سمیه آرام با کوله‌باری از ناراحتی و افسوس از اینکه نتوانسته بود در کنار دوستانش شاد باشد، به دنبال پدرش مدرسه را ترک کرد.

• تا توانی دفع غم از چهره غمناک کن
در جهان گریاندن آسان است اشکی پاک کن

استفاده از این بیت به درک عمیق تر خاطره کمک کرده است. علاوه بر همه این موارد، نویسنده برای رساندن مطلبش از توصیف هم به خوبی کمک گرفته و در این راه موفق بوده است. یکی از زیباترین توصیف‌های متن: «یکدفعه در کلاس به صدا درآمد. با گفتن بفرمایید من، دستگیره در چرخید و در باز شد. مردی میان سال با موهای مجعد و چشم و ابروی سیاه و صورتی آفتاب‌سوخته و هیکلی قوی و تنومند، طوری که تمام قاب در را پر کرده بود، پشت در ایستاده بود. به احترامش از جا بلند شدم...»

این‌ها از محاسن این خاطره بودند، اما توجه به چند نکته می توانست به قوت بیشتر آن کمک کند:

۱ آنجا که کودک همه مشکلات خانوادگی‌اش را برای معلم مطرح می کند، خوب بود این موضوع در یکی دو سطر توصیف

* مدیرمسئول ماهنامه انشا و نویسندگی



کاشت، داشت و برداشت در فرایند یادگیری

نیره شاه‌محمدی*
تصویرگر: میثم موسوی



همان‌طور که دانش‌آموزان در حال انجام پروژه خود هستند، معلم فرایند انجام کار آن‌ها را به‌طور مرتب بررسی می‌کند. در اولین مرحله، لازم است دانش‌آموزان هدف‌های خود را از انجام پروژه به درستی بیان کنند و رئوس مطالبی را که باید جمع‌آوری شود، از قبل مشخص کنند. در مرحلهٔ پردازش، ممکن است دانش‌آموزان دریابند اطلاعات به‌دست آمده کافی نیست یا اطلاعات غیرمرتبط زیادی به‌دست آورده‌اند. معلم از آن‌ها می‌خواهد به طرح اولیهٔ خود برای انجام پروژه برگردند تا مشکلات کارشان مشخص شود. حتی شاید لازم باشد در طرح اولیهٔ خود تغییراتی برای انجام پروژه بدهند! همان‌طور که دانش‌آموزان وارد مرحلهٔ سوم می‌شوند، ممکن است بسیاری از آن‌ها بین مرحله‌های اول و دوم رفت‌وآمد داشته باشند و مدل ارائهٔ پروژه خود را تغییر دهند تا بتوانند به نتیجهٔ بهتری دست یابند.

بحث و گفت‌وگو دربارهٔ یادگیری، به‌عنوان فرایندی که مرحله‌به‌مرحله اتفاق می‌افتد، به دانش‌آموزان کمک می‌کند مهارت‌های فراشناختی را در انجام تکالیف درسی خود به راحتی به کار ببرند. مجهز ساختن دانش‌آموزان به ابزارهای شناختی، بر توانایی آن‌ها می‌افزاید و کمک می‌کند مشکلات یادگیری خود را حل کنند. در فرایند یادگیری فراشناختی، معلم تسهیلگر، دانش‌آموز را با به‌کارگیری مهارت‌های فراشناختی، به یادگیرنده‌ای مستقل تبدیل می‌کند. از طریق این سه مرحله، یعنی ورود اطلاعات از طریق حواس (دیدن، شنیدن، مزه کردن، بو کردن و لمس کردن)، پردازش داده‌های جدید و تفکر دربارهٔ اینکه این اطلاعات چقدر می‌توانند مفید باشند و ذخیرهٔ آن‌ها در حافظه، دانش‌آموزان می‌آموزند مغز آن‌ها چگونه یاد می‌گیرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Input
2. Process
3. Output

منبع

Wilson, Donna, Conyers, Marcus (2016) Teaching students to drive their brains: metacognitive strategies, activities, and lesson, ASCD.

میل به دانستن و تلاش برای دانستن و فهمیدن از ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر وجود آدمی است، چنان‌که ذهن انسان همواره درگیر انبوهی از پرسش‌ها بوده است. در این میان، این پرسش اساسی که فرد دربارهٔ دانستن چه می‌داند و چگونه و تا چه حد می‌داند، جایگاه خاص خود را داشته است. از این رو، دانش‌فرد دربارهٔ چگونگی یادگیری خود و به‌کارگیری مدل‌های یادگیری فراشناخت، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. یکی از مدل‌های پرکاربرد در یادگیری فراشناختی، مدل «درون‌داد»^۱، فرایند و برونداد^۲ (IPO) است. براساس مدل «IPO» یادگیری در فرایند فراشناخت در سه مرحله اتفاق می‌افتد:

۱. ورود اطلاعات: در این مرحله، یادگیرنده نسبت به آنچه باید بداند آگاه می‌شود و به جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز برای دستیابی به نتایج موفقیت‌آمیز می‌پردازد. برای مثال، در هنگام انجام پروژه مرتبط با درس علوم تجربی، دانش‌آموزان ابتدا هدف‌های انجام پروژه را تعیین می‌کنند و سپس به جمع‌آوری داده‌های مورد نیاز از منابع معتبر می‌پردازند.

۲. پردازش اطلاعات: در این مرحله، دانش‌آموزان اطلاعات جمع‌آوری شده را بررسی و تحلیل می‌کنند. برای مثال، دانش‌آموزان برای انجام پروژه علوم تجربی خود، اطلاعات جمع‌آوری شده را بررسی و تحلیل می‌کنند و با استفاده از آن‌ها پروژه خود (مانند ترسیم یک تصویر گرافیکی، تهیه یک مدل یا انجام یک آزمایش) را انجام می‌دهند. آن‌ها هنگام تحلیل اطلاعات ممکن است دریابند که برای جمع‌آوری اطلاعات بیشتر، باید به مرحلهٔ درون‌داد (ورود اطلاعات) برگردند.

۳. خروجی: در این مرحله، دانش‌آموزان دانش و مهارت‌های تازه کسب شده را در انجام تکالیف خود به کار می‌گیرند. به بیانی دیگر، در این مرحله، دانش‌آموزان پروژه خود را کامل می‌کنند و به معلم تحویل می‌دهند. انجام درست دو مرحلهٔ قبل باعث می‌شود در این مرحله دانش‌آموزان تکلیف خود را زودتر، راحت‌تر و بهتر انجام دهند.

۸ اربعین حسینی



۱۷

شهادت امام رضا (علیه السلام)

چه فرقی می‌کند، پرنده باشم، یا ابر، یا باد!
از این پس نه پایی برای دویدن لازم دارم
نه نایی برای رسیدن.
مقصد که «تو» باشی هر وقت اراده کنم به تو می‌رسم
کافیست صدایت بزخم و پاسخ بدهی
که اگر جز این باشد باید دنیا را مجاله کرد و دور انداخت.

سعیده اصلاحی

امام هشتم حضرت رضا (ع) فرمودند:

عقل شخص مسلمان تمام نیست، مگر اینکه ده خصلت را دارا باشد:
۱. از او امید خیر باشد؛

۱۳ روز دانش آموز



۲. مردم از بدی او در امان باشند؛
۳. خیر اندک دیگری را بسیار شمارد؛
۴. خیر بسیار خود را اندک شمارد؛
۵. هر چه حاجت از او خواهند دل‌تنگ نشود؛
۶. در عمر خود از دانش‌طلبی خسته نشود؛
۷. فقر در راه خدایش از توانگری محبوب‌تر باشد؛
۸. خواری در راه خدایش از عزت با دشمنش محبوب‌تر باشد؛
۹. گمنامی را از پرنامی خواهان‌تر باشد.

سیس فرمود: دهمین و دهمین چیست؟ به او گفته شد: چیست؟
فرمود: احدی را ننگرد، جز اینکه بگوید اواز من بهتر و پرهیزگارتر است.
(تحف العقول، ص ۴۴۳)

۲۴

روز کتاب، کتاب‌خوانی و کتاب‌دار

پرونده این شماره را ببینید!



۲۵

شهادت امام حسن عسگری (علیه السلام)

امام حسن عسگری (ع) فرمودند:
سلام کردن به هر کس (که) بر او می‌گذری و نشستن در جایی که پایین‌تر از
جایگاه توست، نشانه تواضع و فروتنی است (بحار الانوار، ۷۸: ۳۷۲، ح ۹).

۱۹

روز جهانی علم در خدمت صلح و توسعه

«گر علل و چهره واقعی جنگ‌های کوچک و بزرگی را که در طول قرن‌ها، به‌ویژه در قرن بیستم، روی داده‌اند بشناسیم، دیگر آن را به جامعه‌های غیرمتمدن نسبت نمی‌دهیم. اروپای سال‌های نخست قرن بیستم، خود را مرکز قانون، تمدن، علم و فرهنگ می‌دید و ما شاهد دو بار درگیر شدن کشورهای اروپایی در نیمه اول قرن بیستم شدیم. انسان‌های تحصیل کرده و ظاهراً فرهیخته، دچار اسارت فکری می‌شوند و چنان در این اسارت غرق می‌شوند که بزرگ‌ترین جنایت‌ها را مرتکب می‌شوند. بنابراین، موضوع قدرت تحلیل، شناختن ابعاد تبلیغات رسمی و غیررسمی، دقیق دیدن و خردمندانه اندیشیدن بخشی از فرهنگ صلح است که باید آن را تجربه کنیم» (توران میرهادی، گفت‌وگو با زمان، صفحه ۱۷۷، مقاله‌ای درباره مفهوم صلح و زندگی)



با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و نه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد کودک برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی

رشد دانش‌آموز برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

♦ رشد آموزش ابتدایی ♦ رشد تکنولوژی آموزشی

♦ رشد مدرسه فردا ♦ رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- ♦ رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی ♦ رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- ♦ رشد آموزش هنر ♦ رشد آموزش مشاوره مدرسه ♦ رشد آموزش تربیت بدنی
- ♦ رشد آموزش علوم اجتماعی ♦ رشد آموزش تاریخ ♦ رشد آموزش جغرافیا
- ♦ رشد آموزش زبان‌های خارجی ♦ رشد آموزش ریاضی ♦ رشد آموزش فیزیک
- ♦ رشد آموزش شیمی ♦ رشد آموزش زیست‌شناسی ♦ رشد مدیریت مدرسه
- ♦ رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کاردانش ♦ رشد آموزش پیش‌دبستانی
- ♦ رشد آموزش متوسطه دوم

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

♦ نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴

آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

♦ تلفن و نمابر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸

♦ وبگاه: www.roshdmag.ir

۲۹

ولادت حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به روایت اهل سنت و آغاز هفته وحدت

هله پیوسته سرت سبز و لب خندان باد

هله پیوسته دل عشق ز تو شادان باد

غم‌پرستی که تو را ببند و شادی نکند

همه سرزیر و سیه‌کاسه و سرگردان باد

چون که سرزیر شود توبه کند باز آید

نیک و بد نیک شود دولت تو سلطان باد

نور احمد نهدل گبر و جهودی به جهان

سایه دولت او بر همگان تابان باد

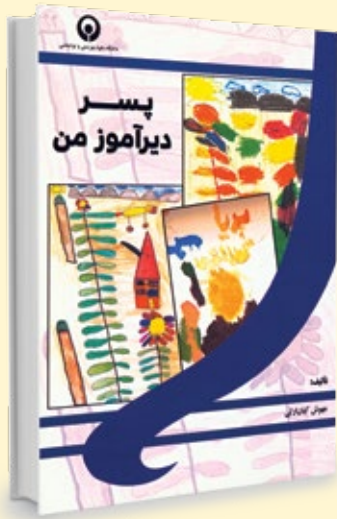
گمرهان را ز بیابان همه در راه آرد

مصطفی بر ره حق تا به ابد رهبان باد

(مولانا جلال‌الدین بلخی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۹۲)

۲۶	۱۲	شنبه
۲۷	۱۳	یکشنبه
۲۸	۱۴	دوشنبه
۲۹	۱۵	سه‌شنبه
۳۰	۱۶	چهارشنبه
۱۷	۳	پنجشنبه
۱۸	۴	جمعه
۱۹	۵	شنبه
۲۰	۶	یکشنبه
۲۱	۷	دوشنبه
۲۲	۸	سه‌شنبه
۲۳	۹	چهارشنبه
۲۴	۱۰	پنجشنبه
۲۵	۱۱	جمعه

- ۱ آبان روز آمار و برنامه ریزی
- ۸ آبان اربعین حسینی (ع) - روز نوجوان
- ۱۳ آبان روز دانش آموز
- ۱۴ آبان روز فرهنگ عمومی
- ۱۶ آبان رحلت رسول اکرم (ص)؛ شهادت امام حسن مجتبی (ع)
- ۱۷ آبان شهادت امام رضا (ع)
- ۱۸ آبان روز ملی کیفیت
- ۱۹ آبان روز جهانی علم در خدمت صلح و توسعه
- ۲۴ آبان روز کتاب و کتابخوانی
- ۲۶ آبان روز جهانی فلسفه
- ۲۹ آبان ولادت حضرت رسول (ص)
- به روایت اهل سنت و آغاز هفته وحدت - روز جهانی کودک



پسر دیرآموز من

نویسنده: مهوش کیان ارثی
ناشر: دانشگاه علوم بهزیستی و توان بخشی
سال نشر: ۱۳۹۶

مادر یک جوان دیرآموز در تلاش است با بازگویی خاطرات سال‌های کودکی و نوجوانی فرزندش (پویا)، تجربه‌های خود را با مخاطبانی که با چنین افرادی سروکار دارند به اشتراک بگذارد. کتاب «پسر دیرآموز من» ثمرهٔ این تلاش است که در قالب روایت تجربه‌هایی از فعالیت برای رشد و پیشرفت یک کودک دیرآموز و رساندن او به یک زندگی با حداقل وابستگی به اطرافیان، به مخاطب عرضه می‌شود. نویسنده که در مسیر این تلاش‌ها نتیجه گرفته است که فعالیت‌های والدین فرزند دیرآموز برای رسیدن به مقصود به تنهایی کافی نیست و همراهی بخش‌های دیگری از جامعه را می‌طلبد، قسمت‌های مهمی از کتاب را به چگونگی رویارویی فرزندش با محیط مدرسه اختصاص داده است. این بخش بی‌شک برای اولیای مدرسه و والدینی که فرزندان دیرآموز دارند، مفید است. این مواجهه از زمانی آغاز می‌شود که والدین پویا هنوز از مشکل او تصور روشنی ندارند (زمانی که او به کلاس اول دبستان می‌رود). در این میان، صبوری و وجدان کاری معلم به یاری آموزش کودک می‌آید و همراهی مدیر مدرسه در سال‌های بعد، او را در آموختن برخی درس‌های پایه‌های بالاتر یاری می‌کند. کتاب با تجربهٔ حضور پویا در مدرسه‌های استثنائی و دبیرستان‌های عادی همراه می‌شود تا تصویر کامل‌تری از روند رشد و پرورش یک فرد دیرآموز در رویارویی با نظام‌های آموزشی و پرورشی و نگاه‌های متفاوت و گاه متضاد دست‌اندرکاران آموزش و پرورش پیش روی مخاطب قرار دهد.



حمایت از کالای ایرانی

رشد و ارکاشد

نحوهٔ اشتراک مجلات رشد به دو روش زیر:
الف. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی www.roshdmag.ir و ثبت‌نام در سایت و سفارش و خرید از طریق درگاه الکترونیکی بانکی.
ب. واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبهٔ همراه آرمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست و ارسال فیش بانکی به همراه برگ تکمیل‌شدهٔ اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۰۲۳۳۰۸۸۴۹.

عنوان مجلات در خواستی:

- نام و نام خانوادگی:
- تاریخ تولد:
- میزان تحصیلات:
- تلفن:
- نشانی کامل پستی:
- استان:
- شهرستان:
- خیابان:
- پلاک:
- شمارهٔ پستی:
- شمارهٔ فیش بانکی:
- مبلغ پرداختی:
- اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شمارهٔ اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۳۳۳۱-۱۵۸۷۵

تلفن بازرگانی: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

Email: Eshterak@roshdmag.ir

- هزینهٔ اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۳۵۰/۰۰۰ ریال
- هزینهٔ اشتراک یک سالهٔ مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۲۲۰/۰۰۰ ریال



پرونده کتابخوانی
مجله رشد
شماره ۲ | آبان ۱۳۹۷



معلم

رشد



هر سال ۲۴ آبان، روز کتاب و کتابخوانی، بهانه‌ای برای یادآوری به دست ما می‌دهد؛ یادآوری لحظه‌های زیبایی که لابه‌لای صفحه‌های کتاب‌ها گذرانده‌ایم؛ لحظه‌هایی که انگار از عمرمان کم نکرده‌اند، بلکه به آن افزوده‌اند. چه ساعت‌ها و روزهایی از کودکی و نوجوانی ما با کتاب‌ها پر شد. با قهرمان‌های داستان‌ها خندیدیم و گریستیم و آه کشیدیم. برای رسیدن به نقطه پایان لحظه‌شماری کردیم و شماره لحظه‌ها و ساعت‌ها را از یاد بردیم.

چه حیف است که این روزها دنیای پرزرق‌وبرق رسانه‌ها جای کتاب‌ها را در برنامه زمانی ما و کودکان ما تنگ کرده است! اگر دانش‌آموزان، ما معلمان را در حالی ببینند که برای یافتن پاسخ پرسش‌هایمان به کتاب‌های مرجع مراجعه می‌کنیم، از ما الگو می‌گیرند. مهم است که ما معلمان کتاب‌های روز حوزه تخصصی خودمان را بشناسیم و با خود به کلاس ببریم. گاهی هم خوب است یک کتاب خواندنی بی‌ربط با درس به کلاس ببریم و برای رفع خستگی دانش‌آموزان، بخشی از آن را بلند بخوانیم.

فرهنگ کتابخوانی به همین سادگی ترویج می‌شود. در عین حال، تداوم آن نیازمند ایجاد عشق و علاقه به کتاب و کتابخوانی است. نمونه‌هایی از تلاش‌های همکارانمان را در این مسیر زیبا در پرونده این شماره می‌خوانید.



روایت‌معلمی
که همچنان
کتابدار است

سفر در سیرانه

می‌کنیم به سرود خواندن، سرودهای شاد و آموزشی به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی. علاوه بر سرود، تئاتر را هم در برنامه داریم. از آن‌ها خواسته‌ام بنویسند، نقاشی کنند، خطاطی کنند و ... کلاس شاد و پربراری شده است. این روش را از کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان دوران کودکی خودم آموخته‌ام. امروز یکی از شاگردانم گفت: «پدر و مادرم رفتند مهمانی. من نرفتم، چون می‌خواستم به کلاس بیایم.»

این حرف برایم عجیب و شوق‌انگیز بود، چرا که من در طول سال تحصیلی کلی تلاش می‌کردم دانش‌آموزان را یک ساعت و نیم به زور آموزش دهم ...»

آقای ماهر لذت معلمی را در این کلاس تابستانی تجربه می‌کند و حاصل این تجربه در سال تحصیلی بعد خودش را نشان می‌دهد: «کلاس‌داری‌ام بهتر شده و کلاس‌ها را مشارکتی‌تر اداره می‌کنم. پارسال که به بچه‌ها تحقیق می‌دادم، تحقیق آماده‌ی کافی‌نتی تحویل می‌دادند. یک بار هم نمی‌خواندندش. اما امسال برای تحقیق شرط گذاشته‌ام. اول اینکه باید دست‌نویس باشد. بعد هم منبع داشته باشد. منبع اصلی هم کتاب است. پس از آن، تحقیق میدانی و در نهایت اینترنت. برای اینترنت نمره کمتری در نظر گرفته‌ام. به بچه‌ها آدرس کتابخانه و کانون پرورشی را داده‌ام و نشانی آدم‌های خوبی را که کمکشان می‌کنند. در عوض، حجم تحقیق را کم کرده‌ام؛ مثلاً یک یا دو صفحه.

دیروز کتابخانه که رفتم، کتابدارها گفتند شاگردانتان دنبال کتاب آمده‌اند. خبر خوشی بود. اما از آن خوش‌تر اینکه علی‌آقای مسئول ارائه تحقیقات آماده دیگر سراغم را نمی‌گیرد. به بچه‌ها روش تحقیق کردن و ارجاع دادن را یاد داده‌ام. دیروز یکی‌شان یک تحقیق خوب یک صفحه‌ای ارائه داد. کار خودش بود و دست‌خط خودش. چنان احساس خوبی داشتیم که نگو. برایم مهم است که به این بهانه بچه‌ها به کتابخانه بروند و صفحه‌های کتاب بخوانند.»

تجربه‌ی بعدی آقای ماهر معاونت پرورشی در مدرسه‌های روستایی است برای چشیدن شیرینی هدایت فعالیت‌های

شاعر است و پس از تجربه‌ی خبرنگاری، مترجمی و کتابداری، بالاخره راه خود را در معلمی یافته است و در عین حال گویی از هیچ‌یک از این‌ها دست برنداشته. رسالت اطلاع‌رسانی را در وبلاگ‌نویسی دنبال می‌کند. شعر و ترجمه همچنان لایه‌لای روزنگارهای وبلاگش خودنمایی می‌کنند. کتابداری هم گویی هویت اوست. هویتش را با خود به مدرسه آورده است و حتی با زنبیل به این سو و آن سو می‌برد!

آقای جواد ماهر اهل تربت حیدریه است. در دانشگاه قم ادبیات عرب خوانده و از زمان دانشجویی در رسانه‌ها فعالیت کرده است. پس از چندین سال کتابداری، از سال ۱۳۸۶ معلمی را با تدریس درس‌های عربی و دینی در دوره‌ی دبیرستان و نیز فعالیت در زمینه‌ی سوادآموزی در روستاها آغاز کرده است. در اولین سال معلمی خود، حس و حال خود را به این صورت بیان کرده است: «دلیم برای کتابخانه تنگ شده است؛ برای سکوت و تنهایی، برای کتاب‌های بی‌آزار. در حال خو گرفتن با یک تغییر صد و هشتاد درجه‌ای هستم! از کتابخانه به کلاس؛ از سکوت به هیاهو؛ از یادگیری به یاددهی؛ از پرسشگری به پاسخگویی. با این تغییر به سختی کنار می‌آیم. من کتابخانه‌ی خودم را می‌خواهم!» معلوم است سروکله زدن با دانش‌آموزان، و تلاش برای اداره‌ی کلاس و هم‌زمان با آن، آموختن درس به آن‌ها، او را کلافه کرده است. اما همین عطش یادگیری باعث می‌شود راه خود را در مدرسه پیدا کند. پس از پایان سال تحصیلی، به درخواست بچه‌های محل، در مسجد کلاس تابستانی قرآن برگزار می‌کند. این کلاس دریچه‌ای تازه به روی او می‌گشاید: «سه روزی می‌شود کلاس را در مسجد شروع کرده‌ام. روز اول شش نفر. روز دوم هشت نفر و امروز دوازده نفر. یک نفر خواهرش را هم آورده بود.

در کلاس چه کار می‌کنم؟ دور هم می‌نشینیم. یک تخته سفید و دو تا ماژیک داریم. بیست دقیقه قرآن می‌خوانیم. همه می‌خوانند. من برخی آیات را توضیح می‌دهم و برخی کلمات عربی را روی تخته می‌نویسم؛ همراه با معنی فارسی و معادل انگلیسی آن‌ها. بعد از بیست دقیقه، تا خسته نشده‌اند، قرآن‌ها را جمع و شروع

متنوع دانش آموزی در کنار تلخی‌های مسئولیت‌های اداری، حال و هوای این روزهایش هم خواندنی است:

«اول مهرها قارقاری را می‌اندازم داخل یک زنبیل پلاستیکی و فلشم را پر می‌کنم از ترانه‌های کودکانه. همسرم از زیر قرآن عبور می‌دهد و می‌زنم بیرون، بچه‌ها را به صف می‌کنم و با قارقاری سر می‌گذاریم به افتتاح مدرسه. قارقاری همان کلاغ بامزه دستکشی است. شصت سال دارد و می‌رود کلاس اول. کلاغ‌ها خیلی عمر می‌کنند و شصت‌سالگی تازه می‌روند کلاس اول. قارقاری از بچه‌ها می‌خواهد دستمال و لیوان همراه داشته باشند. سلام کنند. موی سر و ناخن‌ها را کوتاه نگه دارند. پا و جورابشان را بشویند. مسواک بزنند. لباس مدرسه را تمیز نگه دارند. هنگام ورود به کلاس یا خانه همسایه در بزنند و تا اجازه نگرفته‌اند وارد نشوند.»

امسال (سال تحصیلی ۸۸ - ۱۳۸۷) معاون پرورشی یک مجتمع کامل هستم؛ ابتدایی، و هر دو دوره دبیرستان؛ دختر و پسر. سال‌های گذشته دوره دوم دبیرستان نداشتم. امسال جنسم جور است. راهم هم کمتر شده است. پنجاه کیلومتر رفت، پنجاه کیلومتر برگشت. کار با دبیرستانی‌ها باید جالب و متفاوت باشد. با وجود همه کاستی‌ها، حماقت کردم و به خودم وعده یک سال خوب را دادم. حماقت نکردم، به خدا گمان نیک بردم. به او که گمان نیک می‌برم، کمک می‌کند و شکیبایی‌ام می‌بخشد. پس به امید او.»

بعد کم‌کم نوبت به راه‌اندازی کتابخانه در انباری مدرسه می‌شود و راه‌اندازی کتابخانه زنبیلی برای مجتمع مسکونی محل زندگی‌اش. این‌گونه است که هر جا ایشان وارد می‌شود، کتاب و کتاب‌خوانی هم می‌شود بخشی از آن. در سومین جشنواره تقدیر از مروجان کتاب‌خوانی، از او قدردانی می‌شود. اما او حالا دیگر فقط کتاب‌دار نیست و هدفش هم فقط کتاب‌خوانی نیست. او یک مربی است، با دغدغه‌های تربیتی یک مربی:

«کتابخانه برای من بهانه است. برخی از دانش‌آموزانی که می‌آیند کتابخانه، اتفاقاً کتاب‌نخوان‌ها هستند. می‌آیند و با هم صحبت می‌کنیم درباره ورزش، موسیقی، فیلم، آواز، شماره جدید نشریه‌های دانش‌آموزی، مشکلات مدرسه، مشکلات خودشان و رشته‌ای که می‌خواهند بخوانند.»

کتابخانه گاهی محل تشکیل کلاس‌های درس است؛ کلاس‌هایی که با فعالیت و نمایش و سرود همراه می‌شوند:

«زنگ‌های مطالعه را شروع کردم. هر طور بود شروع کردم. نمی‌شد شروع نکنم. دانش‌آموزان و معلم‌ها سراغش را می‌گرفتند. دو هفته اول درگیر نظم و انضباط مدرسه بودم. معلم کم داشتیم. هنوز هم یک معاون اجرایی کم داریم. ناظم سالن پایین مدرسه من هستم. ناظم خودخوانده. می‌توانستم نباشم، ولی بی‌نظمی می‌شد. با وجود بی‌نظمی نمی‌شود کاری کرد. نه درس نه زنگ مطالعه و نه هیچ کار دیگر! امروز دیدم نظم نسبی در سالن پایین برقرار شده است. بچه‌ها آموخته شده‌اند. این بود که زنگ دوم درهای سالن رنگین‌کمان را باز کردم. سالن رنگین‌کمان همان انباری گوشه حیاط مدرسه است که دو سه سال پیش، با کمک خیرین کف آن را موزاییک کردیم و دستی به سر و رویش کشیدیم. وسطش یک میز بزرگ است. دورش چند تا نیمکت دراز گذاشته‌ام. کتاب داریم و مجله و چند بازی فکری. گل بازی هم قبلاً داشتیم. یک تلویزیون برای تماشای فیلم هم داریم. زنگ مطالعه را با کلاس ششم آغاز کردیم. معلمشان از همه پیگیرتر بود. زنگ دوم سی تا دانش‌آموز کلاس ششم با معلمشان آمدند نشستند. کلی کتاب رنگارنگ روی میز چیده بودم. برداشتند و غرق مطالعه شدند. بیست دقیقه با هم کتاب خواندیم. بعد من مجله دانشمند را به آن‌ها معرفی کردم و از یافته‌های علمی تازه رسیدیم به صفحه‌ای که در مورد تبهکاران بی‌ردپا حرف می‌زد. یک‌هوا دیدم زده‌ایم به ژانر وحشت. بحث داغ و خوبی بود. بعد نمایش بازی کردیم. یکی از بچه‌ها پلیس شد، من متهم. من اتهام را نمی‌پذیرفتم و می‌گفتم کار من نیست، کار حسن است و اشاره می‌کردم به یکی از دانش‌آموزان. به هر کس اشاره می‌کردم، باید نقشی را که می‌گفتم بازی می‌کرد. حسن و بابای حسن و بابابزرگ حسن و بی‌بی حسن و دختر مندلی نقش‌هایی بودند که بچه‌ها فی‌البداهه بازی کردند. نقش‌های دیگری هم بودند که می‌خواستند بپرند وسط، ولی زنگ خورد.»

وبلاگ ایشان، علاوه بر معلمی و کتابداری، نکات جالب دیگری هم دارد؛ مثلاً در سال ۱۳۸۹ نوشته‌اند:

«دی‌ماه پارسال وبلاگم چهارساله شد. زمانی که وبلاگ‌نویسی را شروع کردم، تازه از نشریات دانشجویی جدا شده بودم. با دلی تنگ سراغ این کار آمدم، در حالی که فکر نمی‌کردم وبلاگ‌نویسی روزی برایم هم جای روزنامه‌نگاری را بگیرد، هم خیلی چیزهای دیگر را. برایتان شاید جالب باشد اگر بدانید من تا سه ماه پیش رایانه نداشتم و همه کارهای وبلاگ، حتی تایپ مطالبش را در کافی‌نت انجام می‌دادم. در این سه سال بارها تصمیم گرفتم به خاطر بار مالی بی‌خیال قضیه شوم، اما هیچ وقت نتوانستم.»

مختصر و مفیدنویسی را من با وبلاگ‌نویسی یاد گرفتم. هر بار باید مطلبی می‌نوشتیم به اندازه سیزده خط. چرا که سیزده خط را می‌شد در نیم ساعت تایپ و در وبلاگ بارگذاری کرد و بعدش به متصدی کافی‌نت سیصد تومان بیشتر نداد. به همین خاطر، باید عادت می‌کردم که در سیصد تومان، ببخشید سیزده خط، همه حرفم را بزنم و بگویم چه مرگم است. علاوه بر این، با وبلاگ‌نویسی یاد گرفتم هم بهتر ببیندیشم و هم بهتر حرف بزنم. الان نسبت به چهار سال پیش سر و ته و فعل و فاعل سخنانی که می‌گویم، آشکارتر است.»



روایتی از موفقیت
دو مدرسه استان
هرمزگان در امر بسیار
خطرناک، کتابخوانی!

فتح نامه کتاب

زهره اصنعگران

کتاب را «صدا» پروار می‌کند. کتاب با «نقد» رونق می‌گیرد و تنها با صحبت از کلمات است که می‌توانیم کنار روزمرگی‌هایمان جایش بدهیم. تزریق موضعی کتاب به مدرسه‌ها فقط ممکن است از مدرسه هیولایی کاریکاتوری بسازد که عکس قبل از عملش بیشتر از عکس بعد از جراحی به دل می‌نشیند. تا بندرعباس رفتیم بلکه تصویر ساده‌ای از این زیبای بدون پروتز را در مجله‌مان بیاوریم؛ تصویر ساده از مدرسه‌ای که کتاب در حیاط و کلاس‌هایش جریان دارد؛ مثل صدای دانش‌آموزان در زنگ تفریح؛ مثل گرد و غبار طبیعی کنار تخته. این گزارش را بخوانید. بعید است بی‌اثر باشد!

در بیشتر مدرسه‌ها، در متن بنرهای شهرداری، آمارها و پیام‌های بازرگانی و... صدای یک فغان بلند است: «کتاب، آی کتاب، چهره آبی‌ات پیدا نیست!»

تمام مسئولان کشور در بدو بدو برای رسیدن به سطح قابل قبولی از میزان مطالعه هستند. اینفوگرافی‌های مقایسه‌میزان مطالعه، بین کاربران شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌چرخد. در مقایسه با کشورهای غربی با ذکر «خاک بر فرقی نشیند آنکه یار از من گرفت» مویه می‌کنیم و مجموع همه این کارها در کنار هم صبح را شب می‌کند؛ و با طلوع بعد، دوباره سرانته مطالعه‌مان همان است که بود.





بخش اول:

صحبت‌های خانم اقبالی، مدیر مدرسه

یک هدف و هشت خرده طرح جریان کتاب‌خوانی در استان

هرمزگان از زوایای متفاوت

در این مدرسه کوشش شده است دانش‌آموزان، والدین و معلمان، هر کدام بخشی از مسئولیت ایجاد فضای کتاب‌خوانی مدرسه را به عهده داشته باشند. اما چگونه؟ آنچه در ادامه می‌آید، معرفی اجمالی هر کدام از خرده‌طرح‌های مرتبط با فرایند کتاب‌خوانی و افراد مشارکت‌کننده در این طرح‌هاست.

۱ زنگ تفریح و تغذیه با کتاب

در هر گوشهٔ مدرسهٔ اوستا رضایا در راهروها، کلاس‌ها و حیاط، می‌توانید اثری از کتاب‌های به‌جا مانده ببینید. یک زنگ تفریح به‌طور مشخص به کتاب‌خوانی اختصاص یافته است. با توجه به هوای گرم بندرعباس، در زنگ تفریح دوم، دانش‌آموزان با کتاب‌هایشان در هر گوشه‌ای به‌صورت انفرادی یا گروهی و گاهی با همراهی معلمانشان (در مورد کلاس اولی‌ها با همراهی معاونان) به مطالعه یا بلندخوانی کتاب می‌پردازند. نکتهٔ جالب توجه در این بخش، هماهنگی بین معاونان و معلمان است که تکالیف و تشویق‌ها هم براساس آنچه در زنگ‌های تفریح رخ می‌دهد پی‌ریزی می‌شود. در پارهای مواقع نیز فایل صوتی کتاب‌خوانی بچه‌ها و معلمان به‌صورت پادکست در شبکهٔ اجتماعی مدرسه‌ها قرار می‌گیرد. حضور یک ناظم کتاب‌خوان چهرهٔ کلیشه‌ای و بداخلاق ناظم را از بین برده است. توجه به اینکه دانش‌آموزان زنگ‌های تفریح اول را که هوا خنک‌تر است از دست ندهند و کتاب خواندن فرصت بازی و دودنشان را محدود نکند هم از نکات تحسین‌برانگیز این ایده است.

۲ رشد اختصاصی مدرسه

مجلات رشد هر ماه با شمارگانی به نسبت بالا در بیشتر مدرسه‌های ایران توزیع می‌شوند. با توجه به محدود بودن صفحات، محدودیت تیم نویسندگان و تنوع سلیقه‌ها، متأسفانه دور از ذهن نیست اگر تا حدی از فرهنگ بومی هر منطقه غفلت شود و گزینش مطالب به‌صورت استاندارد شده صورت گیرد. اما



آنچه مدرسهٔ اوستا رضایا دربارهٔ «از آن خود کردن مجلات» انجام داد، باعث خرسندی ماست. در شروع هر سال، مدرسه در مراسمی، برای دانش‌آموزان نمایشی اجرا می‌کند دربارهٔ مهمانی که از تهران خواهد آمد. ویژگی‌هایی از مهمان گفته می‌شود و از بچه‌ها پرسیده می‌شود این مهمان کیست و چه می‌کند. به این ترتیب، حس کنجکاوی بچه‌ها تحریک می‌شود. بعد از اینکه معلوم می‌شود این مهمان مجلهٔ رشد است، مجله در اختیار بچه‌ها قرار می‌گیرد. در پایان هر ماه معلمان از بچه‌ها می‌خواهند صفحات محبوب مجله را انتخاب کنند. دانش‌آموزان از فعالیت‌های متنی، کاردستی‌ها و آشپزی‌هایی که در خانه انجام داده‌اند عکاسی می‌کنند و تصویرگری صفحات موردعلاقه‌شان را خود به عهده می‌گیرند. بنابراین، در پایان هر ماه، هر کلاس، با توجه به سلیقهٔ دانش‌آموزانش، یک مجلهٔ اختصاصی رشد برای خودش می‌سازد. معلم، سال بعد، از محتوای برگزیدهٔ دانش‌آموزان سال گذشته برای تدریس و تغییر فضای کلاس استفاده می‌کند.

۳ طرح کتاب با کتاب

از آنجا که کتاب‌خوانی بخشی از برنامهٔ مدرسه است، دانش‌آموزان در هر سال به تعداد زیادی کتاب احتیاج پیدا می‌کنند. تأمین مالی این بخش برای خانواده‌ها و مدرسه راحت نیست. از همین رو، هر چند وقت یک بار، در مدرسه نمایشگاهی برگزار می‌شود و فضایی به‌وجود می‌آید که دانش‌آموزان کتاب‌هایشان را با یکدیگر عوض کنند. هر از گاهی نیز نمایشگاه اسباب‌بازی راه می‌افتد تا دانش‌آموزان حس تحمیل شدن کتاب را نداشته باشند. عوض کردن وسایل، هم حس کنجکاوی بچه‌ها را تحریک می‌کند (دوست دارند ببینند این بار دوستانشان چه کتاب‌هایی آورده‌اند) و هم به قوی‌تر شدن مهارت‌های کلامی‌شان در توجیه یکدیگر می‌انجامد. البته وقتی هم می‌بینند وسیله‌های بی‌کیفیت یا خراب شده‌شان طرفدار ندارد، در نگهداری وسایل، اسباب‌بازی‌ها و کتاب‌هایشان کوشاتر می‌شوند و کتاب‌ها و اسباب‌بازی‌هایی را که دوست دارند می‌آورند تا در مقابل کتاب و اسباب‌بازی بهتری را با خود به خانه ببرند. به لحاظ اقتصادی، والدین نیز از این تنوع و ارضای خواسته‌های دانش‌آموزان استقبال کرده‌اند.



۴ طرح حلقه کتاب

در دبستان اوستا رضایا خانواده‌های کلاس اولی‌ها نیز از آبان ماه در جلساتی توجیه می‌شوند تا به صورت هفتگی، یک روز در هفته دور یکدیگر حلقه کتاب‌خوانی داشته باشند. بدین صورت که پدر یا مادر کتاب را می‌خواند، دیگری شرحی خلاصه از کتاب می‌دهد و کودک تصویر ذهنی‌اش را می‌کشد. معلمان نیز هر هفته بر روند پیگیری این حرکت نظارت می‌کنند. در بهمن ماه که دانش‌آموز کلاس اولی توانایی خواندن پیدا می‌کند، در جشنی مختصر و خانوادگی، با حضور مادر بزرگ، پدر بزرگ، خاله یا اقوام نزدیک، دانش‌آموز کتاب را می‌خواند و والدین تصویرگری می‌کنند. در پایان سال، هر دانش‌آموز مجموعه‌ای از داستان‌ها و طراحی‌ها و مهم‌تر از همه دور هم بودن‌های خانوادگی و خاطراتش را کنار هر کدام از این داستان‌ها خواهد داشت.

۵ من و خاطراتم در مدرسه

مشابه طرح حلقه کتاب، دانش‌آموزان سال بالاتر، به جای خواندن کتاب، هر هفته یکی از خاطراتشان را (خوب یا بد) انتخاب می‌کنند و می‌نویسند. در پایان هر سال، دانش‌آموزان مجموعه‌ای از احساساتی را که برایشان ارزشمند بوده است، به صورت کتاب در می‌آورند. این کتاب‌ها به شناخت بهتر مدرسه و والدین از آنچه بر دانش‌آموز گذشته است نیز کمک می‌کنند. جدای از آن، برای اینکه همه کارهایشان را برای دقیقه ۹۰ نگذارند، هر ماه نمایشگاهی از خاطرات برگزار می‌شود. تأمل برانگیز و حتی جالب است که در این نمایشگاه‌های ماهیانه، خود هم‌کلاسی‌ها و دوستان نیز ردپایشان را در خاطرات همدیگر پیدا می‌کنند.

۶ کتاب‌های تصویری

در بخشی دیگر از فعالیت‌های مدرسه، معلم در طول سال یک داستان بلند را انتخاب می‌کند و برای اینکه دانش‌آموزان به پیگیری داستان‌های طولانی نیز عادت کنند، هر هفته بخشی از داستان را برایشان می‌خواند. از طرف دیگر، برای سنگین نشدن حجم تکالیف و خلاصه‌نویسی و نوشتن‌ها (که معمولاً باب طبع دانش‌آموزان نیست!) از آن‌ها می‌خواهد تصویری را که از این بخش از داستان در ذهن دارند، ترسیم کنند. هر هفته، به تعداد دانش‌آموزان هر کلاس، از همان بخش مشخص تصویر جمعی و تصویری که گویاتر (نه لزوماً زیباتر) باشد، انتخاب می‌شود. انتخاب نقاشی‌های گویا به دلیل این

است که دانش‌آموزی که به هر دلیلی نقاشی‌اش از دیگران ضعیف‌تر است، احساس ضعف نکند. گاهی دانش‌آموزان از آرشیه‌های اینترنتی عکس پیدا می‌کنند و برای داستان‌های خیالی که قادر به تصویرسازی‌شان نیستند می‌آورند. این کلاژ از تصاویر متفاوت، در پایان سال به تولید یک کتاب گروهی بدون کلمه می‌انجامد.

۷ کتابخانه اولیا

در حالت عادی، شاید مجبور کردن اولیا به عضو شدن در کتابخانه‌های داخل شهر چندان راحت نباشد! از این رو، انجمن اولیا و مربیان مدرسه شرایطی را فراهم کرده است تا همه اولیا عضو کتابخانه خود مدرسه باشند. با این حال، باز هم این حرکت چندان به جذب شدن همه اولیا نمی‌انجامد. انجمن، با قرار دادن میزی در حیاط، به نمایش دادن کتاب‌های تربیتی و آموزشی (در زمان انتظار اولیا برای تعطیل شدن مدرسه) پرداخته است. بیرون آمدن کتاب از کتابخانه و هم‌نشینی‌اش کنار محیط روزمره‌ای که اولیا در آن تنفس می‌کنند، با استقبال بیشتری روبه‌رو شده است. حالا حداقل همان هفت هشت کتاب روی میز را یکی می‌خواند و زمان چایی خوردن دور همان میز، به یکی دو نفر دیگر توصیه‌اش می‌کند و این چرخه استمرار می‌یابد.

۸ محدود کردن مجلات

شاید تصور کنید آوردن این بند آخر به ضرر مجله باشد، اما مدرسه اوستا رضایا تعداد خرید مجلات رشد معلمش را محدود کرده است! برای رعایت دخل و خرج مدرسه و مشغله زیاد معلمان، و با توجه به اینکه مجلات نخونده باقی می‌مانند و خاک می‌گرفتند. ایده معاونان این بود که تعداد مجلات محدود شود و در عوض، هر کس هر مطلبی را خواند و به نظرش مفید آمد، درباره‌اش صحبت کند. حالا مجلات دست‌به‌دست بین معلمان می‌گردند و اگر کسی فرصت خواندن کل مطلب را نداشته باشد، تنها بخش‌های مشخص شده معلم قبلی را می‌خواند. در عین حال، فضای گفت‌وگو نیز بین معلمان ایجاد می‌شود تا از ایده‌های جدید خود صحبت کنند. گزاف نیست اگر بگوییم به ثمر رسیدن این همه ایده، بدون همراهی معلمان و بدون هماهنگی بین بخش‌های گوناگون مدرسه، به هیچ‌وجه امکان‌پذیر نمی‌شد.

فوت کوزه‌گری



بخش دوم:

گفت‌وگو با خانم کمالی، معاون مدرسه

برسد. کار راحتی نیست. همیشه موفق نیستیم، اما تلاش می‌کنیم. مثلاً سال‌های قبل که گاهی مجله دیر می‌رسید، برنامه‌ریزی معلم‌ها و ایده‌هایی که داشتیم، از آن متأثر می‌شدند. از طرف یکی از والدین با تهران پیوند برقرار کردیم و خودمان مجلات را تحویل گرفتیم. خوب، اداره که دید این همه پیگیر هستیم، سال بعد تضمین داد مجلات را سر وقت برساند و رساند. نتیجه‌ها به نسبت باخت‌ها محدودند. با این حال، همین نتیجه‌های محدود که حاصل زحمت و چانه زدن‌های خودمان است، به آینده خوش‌بینان می‌کند. در یکی دو ماه آخر سال، به خاطر گرمای شدید بندرعباس، زنگ تفریح کتاب‌خوانی اختیاری می‌شود. اما باز هم در حیاط مدرسه بچه‌ها کتاب دستمان می‌دهند که بخوانیم و کتاب دستشان است. شما با دیدن این صحنه چه احساسی پیدا می‌کنید؟ من اسم این احساس را می‌گذارم امیدواری.



بخش سوم: گفت‌وگو با خانم کاظمی معاون دبستان دخترانه شاهد

در مدرسه ما، به منظور برقراری ارتباط بیشتر دانش‌آموزان با فضای کتاب و کتاب‌خوانی، تلاش کرده‌ایم با مؤسسات و انتشارات مرتبط با کتاب ارتباط برقرار کنیم. مثلاً مدرسه با چند انتشارات که کتاب‌های کمیک منتشر می‌کنند، مرتبط شد. حالا هر هفته پستی از تهران سفارش بچه‌ها را رایگان تحویل می‌دهد. مریبان کانون پرورش فکری به صورت دوره‌ای به مدرسه سر می‌زنند، کلاس می‌گذارند، استعدادیابی می‌کنند و مراحل بعد را کانون جلو می‌برد تا هزینه‌های مدرسه نیز کمتر شود. در سنین دبستان، دایرةالمعارف‌ها طرفدار دارند. بچه‌ها از نوشتن خوششان نمی‌آید، اما لذت می‌برند از اینکه درباره نکات جالبی که در فلان دایرةالمعارف بوده، صحبت کنند. با همان خواندن خالی و تعریف کردنش، احساس دانشمند بودن پیدا می‌کنند. برای بچه‌های این سن، هنوز تصاویر و ماجراجویی و شیطنت‌های کتاب‌های کمیک از شبکه‌های اجتماعی جذاب‌تر است. ارتباط دانش‌آموز در این سن به خانواده و مدرسه و دوستان خودش محدود است و هنوز چندان کشتی به کشف آدم‌های غریبه و دور ندارد. از همین رو، ما به این نتیجه رسیده‌ایم که حتی اگر بچه‌ها به همین کتاب‌های غیر آموزشی‌تر و کمیک عادت کنند، اما «عادت» کنند به کتاب، دو سال دیگر کمتر به سراغ فضای مجازی می‌روند و همین بار آموزشی بیشتری دارد تا اینکه بخواهیم از الان فقط روی محتویات آموزشی نه چندان باب میل دانش‌آموزان تأکید کنیم. با اجرای طرح «کتاب به انتخاب خود دانش‌آموز» و نظارت دوردور مدرسه، هم دانش‌آموزان را با فضای بیرون آشناتر کرده‌ایم و هم لاقلاً با دست خودمان هل ندادیمشان به سمت فضاهای مجازی که انتهایشان چندان مشخص نیست.

دستاوردهای این مدرسه قشنگ‌اند، اما راحت به دست نیامده‌اند. سال گذشته، ایده حذف پیک‌های نوروزی و جایگزین شدن داستان‌نویسی، بعد از دیده شدن طرح حلقه کتاب ما، به بخش‌ها ابلاغ شد. با این حال، به نظر می‌رسید چندان مورد استقبال مدرسه‌های دیگر قرار نگرفت. این را از آن جهت نمی‌گوییم که فکر کنید خدای ناکرده شما قادر به انجام این کار نیستید، اما می‌خواهم شیوه درست انجام کار را یادتان بدهم. ما ۲۴ ساعته پی‌پی‌ج می‌کنیم!

گاهی آن‌قدر با هم صحبت می‌کنیم که مغز خودمان هم خسته می‌شود. مثلاً در ساعت‌های مدرسه اصلاً درباره ایده‌ها حرف نمی‌زنیم. جمع کردن کار مدرسه به قدر کافی سخت است. بعد از رفتن بچه‌ها، مغزمان که به یک سکوت و آرامش رسید، شروع می‌کنیم به پیاده کردن فکرها. هفته پیش تا ۱۲ شب در مدرسه بودیم. واقعاً بودیم! من واقعاً به کتاب علاقه دارم. وقتی خانم اقبالی برای معلم‌ها کتاب هدیه می‌گیرد، «واقعاً» از او خواهش می‌کنم اگر کتابی اضافه مانده است، به من بدهد. قبلاً کمتر کتاب فارسی می‌خواندم. با این حال، تازگی‌ها متوجه شده‌ام چقدر می‌شود از فضای بومی رمان‌های فارسی استفاده کرد. می‌دانم خانم اقبالی فرصت خیلی کمتری برای خواندن دارد، اما همین خانم هم برای رفع خستگی شاهنامه ورق می‌زند. راستش قضیه خستگی برای ما مهم است. سعی می‌کنیم هر از چند گاه ایده‌ای بدهیم تا تنوعی باشد و خستگی معلم در برود؛ ایده‌های کم‌خرج معمولی. مثلاً همین مسابقه خلاقیت بچه‌ها را برای معلم‌ها هم برگزار می‌کنیم. البته نصف زمان حرف زدندان هم صرف رفع رجوع و تأمین مخارج مدرسه می‌شود. به زور از کسی پول نمی‌گیریم. با خانواده‌هایی که توانگری بیشتری دارند صحبت می‌کنیم و وضعیت مدرسه و ایده‌هایمان را در اختیارشان می‌گذاریم. خانواده وقتی ببیند ایده داریم، وقتی دانش‌آموز در همین مدرسه محصل است و خروجی کار را می‌بیند، رغبت می‌کند به جای فرستادن فرزندش به مدرسه غیردولتی، در همین جا هزینه کند

و خیرش به چند

دانش‌آموز

دیگر

هم





تشویق
دانش‌آموزان به
مطالعه و لذت
بردن از آن

ترویج مطالعه کتابی معلمان

مارتین ویلیامز

ترجمه پرویز فراگوزلی

به مطالعه نخواهند داشت. به طور خاص، برای خوانندگان خردسال‌تر، فرهنگ مطالعه در محیط خانه بسیار مهم است. الینور وبستر، معلم «مدرسه ابتدایی نائینگهام»، معتقد است: والدین حامی و همراه، در ایجاد رفتار مطالعه در کودکان نقش کلیدی دارند، اما اگر دانش‌آموزان، دیگر افراد خانواده را اهل مطالعه نبینند، ممکن است ایجاد حس مطالعه، به خاطر علاقه شخصی‌شان، دشوار تر باشد. بنابراین، معلم برای تشویق به این کار چه می‌تواند بکند؟ در اینجا برخی از بهترین ایده‌ها، ابتکارات یا طرح‌هایی که معلمان انگلستان به کار برده‌اند تا برای ایجاد علاقه کودکان به خواندن، به آن‌ها انگیزه بدهند، ارائه می‌شوند.

در حالی که دانش‌آموزان در کلاس با متون پر حجمی مواجه‌اند، معلمان با چه روشی می‌توانند آن‌ها را به خواندن کتاب در منزل تشویق کنند؟ وادار کردن دانش‌آموزان به خواندن موضوع اصلی نیست، بلکه مطالعه و لذت بردن از آن مهم است. برای دانش‌آموزان مهم است متن‌هایی را مطالعه کنند که با درس‌هایشان مرتبط باشند، اما آیا در پایان روز و هنگامی که در منزل هستند، کتاب‌های دیگر را هم می‌خوانند؟ پژوهش‌ها نشان داده‌اند، انگیزه خواندن با افزایش سن کاهش می‌یابد؛ به ویژه اگر نگرش فرد نسبت به خواندن مثبت‌تر نشود. در نتیجه، اگر بچه‌ها در خردسالی از خواندن لذت نبرند، در بزرگسالی نیز علاقه‌ای

طرح‌های ترغیب‌کننده برای خواندن

طرح‌های کوچک و بزرگ و متنوعی برای ترغیب به کتاب‌خوانی برگزار می‌شوند که هدف از آن‌ها جذاب کردن ادبیات و دادن انگیزه به کودکان برای گشودن و ورق زدن صفحات یک کتاب است. مدرسه «مونت باتن» در همشایر، یکی از مدارسی است که چندین پروژه را برای تشویق به خواندن و نیز برای لذت بردن از آن اجرا کرده است. **جنیفر لودگیت**، معلم ادبیات و زبان انگلیسی مدرسه، می‌گوید، هدف ما این بود که دانش‌آموزان را به خواندن طیف وسیعی از کتاب‌ها تشویق کنیم. برخی از این طرح‌ها عبارت‌اند از: اعطای نشان به دانش‌آموزانی که تا پایان سال بیشتر از همه کتاب خوانده‌اند؛ خواندن بیشترین تعداد کتاب از میان ۱۶ اثر کلاسیک معرفی شده تا پیش از ۱۶ سالگی؛ خواندن هر چه بیشتر کتاب مطابق علاقه‌ها در طول تعطیلات تابستان؛ عکس گرفتن بچه‌ها از خودشان در حال کتاب خواندن در جاهای عجیب و غریب و نمایش عکس‌ها در راهروی اصلی مدرسه؛ نوشتن منظم متن‌های صد کلمه‌ای و خواندن متن‌های همدیگر.

گریزپایی

با اینکه طرح‌های ترغیب‌کننده ثمربخش هستند، اما راه دیگر این است که از گریزپایی دانش‌آموزان از تکالیف مدرسه‌ای، به‌عنوان نقطه‌ای برای ترغیب آن‌ها به خواندن برای لذت بردن استفاده کنیم. اگر فشار بیش از حد بر دانش‌آموزان وجود داشته باشد، آن‌ها خواندن را لذت‌بخش نخواهند یافت. بنابراین، ایجاد فضای آرام و روحیه مثبت در رابطه با خواندن واقعاً مهم است. می‌توانیم زمان کتاب‌خوانی را به‌عنوان ساعت تنفس و گریز از درس‌های روزمره مطرح کنیم. یکی از معلمان کاری را شروع کرد که می‌توان به آن گفت «جلسات کتاب‌خوانی به مثابه فرار»، یعنی اشاعه و ترویج خواندن به‌عنوان یکی از شکل‌های فرار از فشارهای کلی مدرسه و زندگی اجتماعی. او کلاسش را تشویق کرد خواندن را به‌عنوان تسکینی خودساز ببیند.

مشارکت معلم

لودگیت می‌گوید: «واقعاً مهم است به دانش‌آموزان نشان دهید معلمان تمام درس‌ها اهل کتاب خواندن‌اند، نه فقط معلمان ادبیات.» از معلمان خواسته شد دو یا سه کتاب مورد علاقه خود را بیاورند. سپس، در ابتدای هر درس، چه جغرافیا و چه ریاضی یا هر درس دیگر، معلم به مدت ده دقیقه از روی کتاب مورد علاقه خود برای دانش‌آموزان می‌خواند.

دانش‌آموزان در مورد آنچه معلم ورزش یا معلم تاریخشان می‌خواند وارد بحث می‌شوند. این کار واقعاً جرعه بحث‌های جالبی را می‌زند. این روش، به خصوص موقعی که بچه‌ها مطالعه دیگر اعضای خانواده‌شان را نمی‌بینند، کارساز است.

دیوارهای خواندن

جان مورفی، وبلاگ‌نویس و معلم ادبیات و تاریخ، می‌نویسد: «داشتن محیط غنی از نوشته بسیار مهم است. محیط اطراف باید خواندن را در تمام اشکال تشویق و از مطالب انتخابی دانش‌آموز برای خواندن حمایت کند. منظوم فقط نشان دادن پوسترهایی نیست که افراد را به خواندن تشویق می‌کنند، زیرا این کار بی‌مزه است. من فکر می‌کنم چنین کاری کاملاً بی‌اثر است. در عوض، دانش‌آموزان و معلمان می‌توانند نام کتابی را که در حال خواندن آن هستند، به اشتراک بگذارند و یک جمله در مورد آن بگویند. این روش راهی عالی برای اشتراک گذاشتن توصیه‌هاست.»

همه چیز را کنار بگذارید و بخوانید!

طرح «همه چیز را کنار بگذارید و بخوانید» در کلاس‌های درس سراسر کشور استفاده می‌شود. این طرح به کودکان امکان می‌دهد وظایف عادی خود را فراموش کنند و با یک کتاب خوب سرگرم شوند.

وبسטר توضیح می‌دهد که در مدرسه، زمان مشخصی را در نظر می‌گیرند تا کودکان خودشان یا با بزرگ‌ترها کتاب بخوانند. آن‌ها می‌توانند کتابی را از طیف گسترده‌ی کتاب‌ها انتخاب کنند. تمام بچه‌های مدرسه، در ساعات مدرسه زمان مشخصی دارند که می‌توانند برای یکدیگر یا یک بزرگ‌تر (مثلاً معلم و کتابدار) کتاب بخوانند.

لودگیت می‌گوید، خیلی مهم است که این طرح به وظیفه تبدیل نشود. اختصاص ۱۰ دقیقه وقت برای خواندن در شروع هر درس، همیشه هم کارساز نیست، چون عادی می‌شود. ایده این طرح آن است که کودکان را به سوی همه‌ی موضوعات هدایت می‌کند، نه فقط درس ادبیات.

خواندن برای دانش‌آموزان

هدف از تشویق کودکان برای مطالعه به قصد لذت بردن، فقط برای واداشتن آن‌ها به انتخاب یک کتاب نیست. این کار به همان اندازه برای ارج‌گذاری به یک اثر یا داستان خوب هم اهمیت دارد.

لودگیت می‌گوید: «مهم است گاهی هم برای آن‌ها کتاب بخوانید تا محیطی حمایتی‌تر ایجاد شود. به خصوص بچه‌های سنین بالاتر و دانش‌آموزانی که مدت‌هاست کسی در منزل برای آن‌ها کتابی نخوانده، واقعاً این کار را دوست دارند.»

همه چیز مجاز است

دانش‌آموزان باید جرئت رفتن از یک نوع کتاب به نوع دیگر را داشته باشند. طیف وسیعی از متون، رسانه‌ها و شاخه‌های ادبی را به دانش‌آموزان معرفی کنید. آن‌ها ممکن است خودشان از خودشان تعجب کنند وقتی چیزی را برای خواندن انتخاب می‌کنند که با تصور قبلی‌شان از یک اثر جذاب متفاوت است. مثلاً دانش‌آموزی فکر می‌کند به داستان جن و پری خیلی علاقه‌مند است، ولی حالا با وجود اینکه چنین کتابی را در دسترس دارد، کتابی در مورد سفرهای فضایی انتخاب می‌کند که خودش را نیز متعجب می‌کند. در واقع، این کار به او کمک می‌کند علاقه‌های ناشناخته‌اش را بشناسد. فکاهی‌ها، کتاب‌های الکترونیک، داستان‌های کوتاه، مقالات برخط (آنلاین) و مجلات هم نباید نادیده گرفته شوند.

کتاب‌ها در سراسر برنامه درسی

وبسטר می‌گوید: «برنامه درسی ما بسیار خلاق است و غالباً موضوعات حول محور یک کتاب قرار دارند. کودکان به خوبی به آن پاسخ می‌دهند، چرا که دوست دارند جزئیات کتاب‌ها را کشف کنند و محتوای کتاب‌ها را به زندگی واقعی ربط دهند. برای مثال، ما در ابتدای سال تحصیلی، یک نیم‌سال کامل براساس کتاب «گروفالو» کار کردیم. در تابستان بچه‌ها غالباً مطالب آن را به صورت کلمه‌به‌کلمه تکرار و درباره‌ی دیگر کتاب‌های **جولی دونالدسون** صحبت می‌کردند.

پی‌نوشت

1. Drop Everything And Read (DEAR)

منبع

1. <http://www.theguardian.com/teacher-network/2015/jun/11/>



جسدهای در دل روستا

علی دانشور

از آنجا که نظر بر اختصار و گزیده‌گویی است، تنها به ویژگی‌های منحصربه‌فرد کتابخانه اشاره می‌شود.

۱. در تمامی زمینه‌های مذهبی، ادبی، تاریخی، علمی، اجتماعی، هنری، سیاسی و ... کتاب در آن موجود است. حتی اگر علاقه‌مندی کتابی درخواست می‌کرد که در کتابخانه نبود، بانی با تلاش فراوان - با قرض و گرفتن وام و یا دادن چک به ناشر و کتاب‌فروش، آن را تهیه می‌کرد تا کتابخانه منبع بی‌نقصی برای محققان و دانش‌پژوهان به‌شمار آید.

۲. تعداد کثیری از کتاب‌ها را مؤلفان و نویسندگان و مترجمان (کشور و استان) اهدا و بنا به درخواست و اصرار بانی کتابخانه، در صفحه اول کتاب به‌عنوان تقدیم‌نامه متنی کوتاه اما عمیق و پرارزش نوشته و آن را امضا کرده‌اند که خود این نوشته‌ها و امضاها گنجینه‌های ارزشمند به‌شمار می‌روند.

۳. بخش اعظم این کتابخانه هزاران بریده روزنامه‌ای است که با حوصله‌ای عجیب روی صفحات A4 چسبانده شده‌اند و با گیره و طلق به‌صورت کتاب در آمده‌اند. این مجموعه‌ها که شاید به حدود ۳۰۰ جلد برسند، علاوه بر گردآوری بریده‌ها به‌صورت موضوعی هستند.

در دل روستایی به‌نام بالاچاده، از توابع شهرستان کردکوی (استان گلستان) کمی بالاتر از مسجد مهدیه، در کنار کوچه‌ای باریک، در گوشه حیاط خانه‌ای قدیمی، پس از بالا رفتن از چند پله سنگی، به اتاقی می‌رسی با لامپی کم سو و انبوهی کتاب که دیگر جایی برای نشستن نمانده و بیشتر شبیه گلخانه‌ای است که حاصل سال‌ها تلاش و رنج و دغدغه فرهیخته‌ای فرهنگی به‌نام محمد رایجی است. همو که برادرزاده خوش ذوق و هنرمندش، در گزارشی جالب از این کتابخانه در نشریه محلی «چمتا» (شماره ۵، مرداد ۹۴) به او لقب عمو کتابچی داده و این لقب در یکی دو گزارش دیگر هم به‌کار برده شده است. من اما او را در این گزارش «بانی کتابخانه» می‌نامم.

کتابخانه عمومی غیردولتی فرهنگ در سال ۱۳۵۶ با ۵۰ تا ۶۰ جلد کتاب در یک قفسه چوبی بنیان نهاده شد. این کتابخانه امروز در سال ۱۳۹۷، با حدود ده‌هزار جلد کتاب در روستا و سه‌هزار جلد کتاب در منزل شخصی محمد رایجی در گرگان، همه هستی و دل مشغولی اوست. گاهی برای تهیه یک جلد آن ساعت‌ها وقت صرف شده، ده‌ها بار به مراکز فرهنگی و انتشاراتی یا نمایشگاه‌های کتاب کشوری و استانی مراجعه شده و چندین بار به مؤلف یا مترجم آن تلفن شده است. خاطرات شیرین و گاه تلخ این تلاش‌های بی‌وقفه، در مجموعه‌ای تحت‌عنوان «خاطرات یک ولگرد فرهنگی» آمده است که بسیار خواندنی و گاه غم‌انگیزند.

بانی این کتابخانه برای ترویج کتاب‌خوانی و استفاده جوانان و علاقه‌مندان از کتاب چه رنج‌ها که نکشیده و چه حرف‌ها که نشنیده است! با کوله‌باری از کتاب به مدرسه‌های روستاها می‌رفت و به معلمان و دانش‌آموزان کتاب به امانت می‌داد؛ خصوصاً در ایام برگزاری جشن تکلیف صدها کتاب با محوریت نماز به دانش‌آموزان اهدا می‌کرد. به بسیاری از مراکز فرهنگی و نهادهای نیز کتاب اهدا کرد.

تلاش‌های مداوم بانی کتابخانه در تهیه کتاب، مراجعات مکرر به مراکز فرهنگی انتشاراتی در تهران و استان، مراجعات مداوم به نویسندگان و مؤلفان و ارباب جراید و حمل‌ونقل و کارتن‌های سنگین کتاب و جابه‌جایی آن‌ها موجب بروز انواع مرضی‌ها و عوارض دردناکی همچون کمردرد، درذانو، آرتروز گردن، ناراحتی‌های چشم شده و حتی یکی دوبار موجب عمل جراحی شده‌اند.





تعداد بی‌شماری نیز پرونده‌های شخصیت‌های مذهبی، ادبی و هنری (کشور و استان) هستند که حاوی مقالات، مصاحبه‌ها، نقدها و عکس‌های آن بزرگان‌اند که بسیاری از آنان، با دیدن مجموعه‌ی مربوط به خود، اظهار شگفتی می‌کردند و ضمن نوشتن تقریظی بر آن، اظهار می‌داشتند خودشان این مطالب را در اختیار ندارند و از آن‌ها کپی می‌گرفتند. این مجموعه‌ها گاه به دو یا سه جلد بالغ می‌شده است. در اینجا فقط به تعدادی از این شخصیت‌ها که با آنان ملاقات و این مجموعه به رؤیت آنان رسیده است اشاره می‌شود:

دکتر سیدمصطفی محقق داماد، محمدجواد حجتی کرمانی، دکتر موسوی گرمارودی، علی معلم دامغانی، استاد محمود حکیمی، کریم فیضی، علیرضا قزوه، افشین علاء، هوشنگ مرادی کرمانی، دکتر نعمت احمدی، محمدرضا زائری، رسول جعفریان، دکتر محمدجواد یاحقی، دکتر دینانی، دکتر اعوانی، دکتر رضا شعبانی، دکتر محمد حسن زورق، غلامرضا امامی، جواد محقق، دکتر ناصری، فریدون مجلسی، استاد سید کاظم موسوی بجنوردی، رضا امیرخانی، سیدمهدی شجاعی، خانم دکتر نوش آفرین انصاری، دکتر عبدالحمید حسین‌نیا، عبدالحمید حسابی، اسدالله امرایی، عبدالجبار کاکایی، رضا و جلال رفیع، محمدرضا حشمتی و نیز بسیاری از شخصیت‌های هنری، مذهبی و ادبی استان از قبیل اسدالله معطوفی، دکتر جمشید قائمی، دکتر حبیب‌الله میرزایی، دکتر شهسواری، دکتر عزت‌الله قائمی، علی دانشور، دکتر سید قدیر حسینی، دکتر محمدرضا کاوسی، جعفر قلی‌کیانی، رحمت‌الله رجایی، پرویز خوارزم و رمضانعلی قائمی.

۴. شگفتی دیگر این کتابخانه، وجود صدها نوار ویدیویی، کاست و فلش در آن است که حاوی بهترین برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی (کانال‌های گوناگون) و شامل آوازهای سنتی و بسیار جالب از هنرمندان قدیم و جدید، مصاحبه‌ها، میزگردها، مستندهای علمی و فرهنگی و هنری، سخنرانی‌های استادان است که در طول سالیان سال، به خصوص در دل شب، به‌طور مستقیم از رادیو و تلویزیون شنیده و ضبط شده و روی هر کدام شناسنامه‌ای شامل تاریخ و مکان ضبط، طول مدت، خلاصه‌ای از محتوا و حتی متن اشعار آن ترانه‌ها و سرودها و نام شاعران آن‌ها آمده است تا بنا به قول بانی کتابخانه، کسانی که در این زمینه ذوقی و علاقه‌ای دارند، یا احیاناً کسانی که به هر دلیلی از خواندن کتاب محروم‌اند، به‌صورت شنیداری از آن‌ها استفاده کنند.

۵. آرشیوی دارد با بیش از چند هزار

نسخه از مجلات، فصل‌نامه‌ها، ماه‌نامه‌ها، ویژه‌نامه‌ها و ضمیمه‌های روزنامه‌های ایام خاص، از قدیم و جدید، که با زحماتی توان فرسا و با هزینه‌ی گزاف تهیه شده یا با ده‌ها بار مراجعه به ناشران و صاحبان این نشریات در تهران و پیگیری‌های مداوم گرد آمده است. گاه نیز کتاب‌ها با مراجعه‌ی حضوری و هر روزه به نمایشگاه مطبوعات و بازدید و دیدار با مدیران، سردبیران، ناشران، مسئولان غرفه‌ها و مجلات تهیه و با مشقت و رنج و تحمل سنگینی بار و با وسایل نقلیه‌ی عمومی اعم از اتوبوس و مترو به کتابخانه منتقل شده‌اند.

۶. بخش دیگر این کتابخانه شامل ده‌ها سررسید تاریخ گذشته است که در جاهای سفید آن هزاران مطلب و نکته و به‌صورت کشکول مانند و گاه به‌صورت موضوعی آورده شده‌اند که هر کدام می‌تواند به‌صورت کتاب چاپ و منتشر شود.

لازم به ذکر است، بسیاری از کاغذهای A4 مورد نیاز بانی کتابخانه برای چسباندن بریده‌های روزنامه‌ی کاغذهایی است که برای دیگران قابل استفاده نیست یا مثلاً ورقه‌های امتحانی سال‌های دور مدرسه‌هاست که به‌عنوان کاغذ باطله دور ریخته شده‌اند یا کاغذهای تبلیغاتی هستند که فقط یک طرف آن‌ها قابل استفاده‌اند.

کار هر روز این عاشق کتاب یا همان عموکتابچی، خرید گاه تا چهار نسخه از روزنامه‌های گوناگون است که پس از مطالعه‌ی آن‌ها، مطالب آن‌ها، به‌خصوص مصاحبه‌ها، مقالات و معرفی شخصیت‌ها یا مطالب مذهبی، هنری، سیاسی و ادبی آن‌ها را با دقت بریده و روی کاغذ چسبانده است. در حالی که ساعت‌ها به این کار مشغول بوده و با وجود درد و مریضی‌ها بر آن مداومت داشته است.

بانی این کتابخانه به شدت از مصاحبه، خودنمایی و شهرت‌طلبی گریزان است، اما همه‌ی هدف و آرزوی او خدمت به جوانان و عاشقان کتاب در روستاها و شهر است.

تنها دغدغه‌ی او تهیه‌ی مکانی است برای حفظ این کتاب‌ها و داشتن امکاناتی نظیر قفسه و میز مطالعه و ... که متأسفانه، با وجود مراجعات مکرر به مسئولان، نهادها، سازمان‌های متولی امر تربیت و فرهنگ، و به هر کجا و هر کس‌کی که فکر می‌کرده می‌تواند در این راه کمک کند، هیچ نتیجه‌ای حاصل نشده است. همه‌ی نگرانی او حفظ گنجینه‌ی ارزشمندی است که در طول سال‌ها و با خون جگر تهیه شده است.



دیدار از کتابخانه مدرسه
بهاره سلیمی نیشابور

کتابخانه مدرسه؟

کمک می‌کنند. در اینجا برنامه‌هایی چون قصه‌گویی، مسابقه هفتگی ضرب‌المثل و مشاعره برگزار می‌شوند. هدیه‌ها و جوایز این مدرسه هم همیشه کتاب هستند. گاهی بچه‌ها در ساعت کتاب‌خوانی، به‌صورت آزاد و خودجوش، براساس متن کتاب‌ها نمایش برگزار می‌کنند. هر سال در روز ۲۵ اردیبهشت در مدرسه مسابقه مشاعره برگزار می‌شود. بچه‌ها این مسابقه را خیلی دوست دارند و برای آن تلاش می‌کنند. نتیجه‌اش این می‌شود که با اعتماد به نفس جلوی جمع نمایش برگزار می‌کنند و شعر می‌خوانند.



در حال حاضر، چند نفر از دانش‌آموزان پایه پنجم دو روز در میان می‌آیند و کتاب می‌گیرند و آن‌ها را به هم معرفی و برای هم تعریف می‌کنند. **ثنا ایزدی، محدثه کوشکی، سارا ذبیحی و غزل اردیبهشتی** دانش‌آموزانی هستند که بیشترین مراجعه را به کتابخانه دارند. یکی از آن‌ها از بچگی در خانه با کتاب هم‌نشین بوده و به کانون پرورش فکری رفت و آمد داشته است. از تابستان گذشته هم در باشگاه کتاب‌خوانی عضو است. اما بیشترشان در مدرسه و همین کتابخانه کتاب‌خوان شده‌اند. مدیر مدرسه، خانم ابراهیمی، تمام تلاش خود را می‌کند که در کتابخانه همیشه به روی دانش‌آموزان باز باشد. مشکل عمده او این است که در حال حاضر در ساختار آموزش و پرورش نیروی کتابدار نداریم. کتابداری یک کار تخصصی است که نیازمند آموزش است. هر چند در اینجا برای نیروهای غیررسمی وقت می‌گذارند و آموزش‌شان می‌دهند، اما ممکن است به کارگیری آن‌ها با مخالفت آموزش و پرورش روبرو شود و زحمات‌های ایشان هدر برود.

مدرسه ابتدایی دخترانه بهاره سلیمی مدرسه‌ای هیئت امنایی است که خیرین تأسیس کرده‌اند و از همان ابتدا بنای کتابخانه آن هم گذاشته شده است. **خانم ابراهیمی** مدیر این مدرسه می‌گوید، در سال ۱۳۸۴، قبل از شروع به کار مدرسه، ابتدا کتابخانه راه‌اندازی شد. به درخواست بانی مدرسه، دو نفر از اعضای کانون پرورش فکری داوطلب شدند و در مدت ۴۷ روز، تمام ساعات بیکاری خود را برای راه‌اندازی و تجهیز این کتابخانه وقت گذاشتند. در حال حاضر، کتابخانه ۱۶۸۰۰ جلد کتاب دارد و با کمک نرم‌افزار کاوش اداره می‌شود. دانش‌آموزان هر پایه یک

روز اختصاصی برای کتاب‌خوانی دارند و می‌توانند هر هفته سه کتاب را به امانت ببرند. در پایان هر نیم‌سال به بچه‌ها کارنامه کتاب‌خوانی ارائه می‌شود که در آن هم تعداد کتاب‌ها و هم علاقه‌مندی‌های بچه‌ها نشان داده می‌شود. این کار کمک می‌کند کتابخانه بتواند برای علاقه‌مند کردن بچه‌هایی که کمتر کتاب می‌خوانند، برنامه‌ریزی کند. اما بچه‌هایی هم هستند که ظرف یک روز کتاب‌ها را می‌برند و می‌خوانند و روز بعد باز هم کتاب می‌خواهند.

در اینجا علاوه بر معلمان و دانش‌آموزان، اولیا هم عضو کتابخانه هستند. بچه‌ها حتی می‌توانند بعد از فارغ‌التحصیلی از مدرسه هم عضو کتابخانه بمانند. **خانم پروین مؤمنی** که در سال تحصیلی ۹۰-۱۳۸۹ با خواندن ۲۵۲ جلد کتاب به عنوان «ستاره کتاب‌خوانی» انتخاب شده بود، یکی از دانش‌آموزانی است که هنوز هم با کتابخانه مدرسه در ارتباط است.

خانم‌ها **صفابخش و موسوی** دو نفر از چهار کتاب‌داری هستند که در روزهای مختلف مسئولیت اداره کتابخانه را به عهده دارند. ایشان علاوه بر امانت دادن کتاب، به معلمان که کلاس درسشان را در کتابخانه برگزار می‌کنند نیز





در گفت‌وگو با مؤلفان
فرهنگ‌نامه‌های
فارسی مطرح شد

منابع فرهنگی زبان کودکان

محمد رضا حشمتی

اشاره

مهدی ضرغامیان و مهناز عسگری بیش از شش سال است که در زمینه تألیف فرهنگ‌های فارسی برای کودکان فعالیت می‌کنند. علاوه بر این، سابقه ترجمه و تألیف انواع دایرةالمعارف‌ها و کتاب‌های داستانی، علمی و آموزشی را در پرورده خود دارند. در سال تحصیلی گذشته، این دو نویسنده و مترجم، به همراه خانم صدیقه عندلیبی، آموزگار کلاس اول، تجربه کار با فرهنگ‌نامه‌های فارسی و کتاب‌های مرجع را در کلاس از سر گذرانده‌اند. به این بهانه گفت‌وگویی با آنان ترتیب داده‌ایم که می‌خوانید:

■ چه ضرورتی در تألیف این فرهنگ‌ها وجود داشت؟

ضرغامیان: به هر حال، بچه‌ها هم به فرهنگ لغت نیاز دارند. کار فرهنگ در وهله اول گردآوری کلمه‌هاست. کلمه‌ها مشخصات خودشان را دارند: تلفظ، املا، ویژگی دستوری، معنا و کاربرد. هر فرهنگ لغتی، متناسب با مخاطب خود، کلمات را توصیف می‌کند. مثلاً کودکان پیش از دبستان شاید با ویژگی املا کلمات کاری نداشته باشند، اما تلفظ و معنای کلمه برایشان مهم است. معنا و کاربرد کلمه برای دانش‌آموز ۹ یا ۱۰ ساله مهم است و توصیف دستوری برای ۱۲ ساله‌ها.

عسگری: موضوع مهم برای من این بود که منبعی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های کودکان درباره چستی مسائل وجود نداشت. ما غالباً با نگاه پرسشگر بچه‌ها مواجه می‌شویم و بدون مدرک جوابشان را می‌دهیم. مثلاً وقتی کودک می‌پرسد

خورشید یعنی چه؟ مادر یا معلم می‌گویند یعنی چیزی که آسمان را روشن می‌کند. یعنی با اطلاعات دم دستی خودش جواب می‌دهد. گاهی کودک معنی کلمه را می‌پرسد. مثلاً آب یعنی چه؟ جواب می‌دهیم همین است که می‌خوری. یعنی می‌خواهیم شفاهی توضیح دهیم و ممکن است هزار و یک جور جمله‌پردازی کنیم. خیلی مهم بود که برای کودکان فارسی‌زبان کتاب لغتی در سطح خودشان تولید کنیم. کودک انگلیسی یا فرانسوی زبان فرهنگ‌های زیادی دارد و بزرگ‌ترها تا می‌خواهند چیزی را به او توضیح دهند، سراغ کتاب مرجعی می‌روند تا از روی آن بخوانند. وابستگی ما به فرهنگ شفاهی با رگ و ریشه‌های محکم آن قابل بررسی است. حالا که مخاطب این گفت‌وگو معلم است، باید بگویم بهتر است معلم در فضای آموزشی پیوسته کتاب و منبع علمی معرفی کند.



توصیف مدخل‌ها در این فرهنگ‌ها چه تفاوتی با فرهنگ‌های بزرگسالان دارد؟

عسگری: موضوعی که به آن توجه کردیم، خود مخاطب بود. ما با توجه به مراحل رشد زبانی و دایره واژگانی کودکان، فرهنگ تصویری را برای کودکان سه ساله تولید کردیم. بچه‌ها در هر سال بیش از ۶۰۰ کلمه جدید

یاد می‌گیرند و شناختن کلمه‌های جدید به منزله تغییر در رشد شناختی آن‌هاست. خود به خود در کاری هم که برای کودکان تألیف می‌شود، توجه به تفاوت‌هایی که در رشد شناختی وجود دارد، خیلی مهم است.

ضرغامیان: در کتاب‌های گروه سنی بالاتر همه کلمه‌های گروه سنی پایین‌تر هم هست، اما متفاوت و انتزاعی‌تر تعریف شده‌اند. نکته کوچکی را توضیح بدهم. از حدود پنج سالگی، تعداد کلمه‌هایی که بچه‌ها می‌دانند، خیلی زیاد است؛ آن قدر که به صورت کمابیش مفید می‌توانند با هم یا با بزرگسال ارتباط برقرار کنند. بالغ بر ۱۰,۰۰۰ کلمه را می‌فهمند و خودشان هم حداقل ۲,۰۰۰ واژه را به‌طور روزانه به کار می‌برند. در فرهنگ خردسال تألیف ما فقط ۴۰۰ کلمه آمده است. در فرهنگ کودک ۱,۷۰۰ کلمه، در فرهنگ بچه‌های امروز که برای بچه‌های ۹ تا ۱۲ ساله است، بیشتر از ۳,۰۰۰ کلمه و در فرهنگ مهتاب حدود ۸,۰۰۰ کلمه. خود به خود این سؤال مطرح می‌شود که اصلاً چنین فرهنگ‌هایی به چه درد می‌خورند؟ به لحاظ کاربردی، موضوع این است که در فرهنگ‌های فارسی، بیش از آنکه کودکان از آن‌ها اطلاعات کسب کنند، یاد می‌گیرند درباره هر کلمه تأمل و فکر کنند.

کار اصلی این فرهنگ‌ها این است که از اول به کودکان می‌گویند می‌توان آب را هم معنا کرد و بر این اساس می‌توان فکر کرد. بگذارید مثالی بزنم. مثلاً اگر بخواهیم بگویم فنجان یعنی چه، می‌گوییم ظرفی است که... درک معنای خود کلمه ظرف سخت‌تر از فنجان است، اما وقتی با کلمه ظرف شروع می‌کنیم، رابطه‌ای بین ظرف، یعنی یک مقوله در عالم، و یک شیء برقرار می‌شود. خود کلمه ظرف انسان را وارد فرایند فکر کردن می‌کند. چون ظرف یک مقوله است. مثلاً ابزار یک مقوله دیگر است. قاشق ابزاری برای برداشتن و هم زدن است. پس مقوله ظرف از مقوله ابزار جدا می‌شود. این یعنی آغاز فکر کردن.

فرهنگ خردسال با استفاده از داستان واژه‌ها را ملموس می‌کند.

بنابراین، چیزی حدود ۴۰۰ کلمه از اولین کلمه‌هایی که ممکن است بچه‌ها یاد بگیرند، انتخاب شد. برای رسیدن به این ۴۰۰ کلمه به چند فهرست مراجعه کردیم؛ مثل فهرستی که دکتر **صادق کیا** یا دکتر **فریدون بدره‌ای** تهیه کرده‌اند. بخش‌های مشترک آن‌ها را بیرون کشیدیم و اصلاح و ویرایششان کردیم. یعنی برخی کلمات را حذف کردیم و تعدادی هم افزودیم تا این ۴۰۰ کلمه به دست آمدند. در چارچوب همین مدخل‌ها، براساس منابع درسی، پرکاربردترین کلمه‌ها را به دست آوردیم و فرهنگ‌های دوره‌های بعد را گسترش دادیم. توصیف‌ها هم تفاوت دارند. در دهه‌های سنی بالاتر، توصیف‌ها کوتاه‌تر و حداکثر در دو یا سه جمله آمده‌اند. در بالاترین رده، توصیف‌ها به صورت گروه اسمی و توصیف دستوری آمده‌اند.

اینجا برای توصیف بعضی واژه‌ها مثل «سخت»، از اصطلاحاتی مثل بخشی که، وقتی که و زمانی که استفاده شده است. آیا بچه‌ها این‌ها را می‌فهمند؟

ضرغامیان: ما دو دسته واژه داریم: واژه‌های فعال و واژه‌های منفعل. واژه‌های فعال همان کلمه‌هایی هستند که از حدود دو سه سالگی در زبان روزمره کودکان هستند؛ مثل کلمه‌های سخت و وقتی که. در مقابل، واژه‌های منفعل و ادراکی را داریم که کودک معنای آن‌ها را در ذهن دارد و اگر بشنود متوجه آن‌ها می‌شود، اما کلمه وارد زبان روزمره او نشده است. بخش بزرگی از اهمیت کتاب‌های مرجع و همچنین آثار مکتوب، مخصوصاً کتاب‌های کودک و نوجوان به این است که واژه‌های منفعل و ادراکی کودکان را تقویت می‌کنند. این نوع منابع، واژه‌های منفعل را سوق می‌دهند به سمت واژه‌های فعال. یعنی به جای اینکه روزی ۲,۰۰۰ واژه را به کار ببرد، از هزاران واژه دیگری استفاده کند که در کتاب‌ها خوانده است. مثلاً تشخیص می‌دهد در موقعیت رسمی، به جای واژه «سخت» از «دشوار» استفاده کند. یا وقتی وارد اتاقی می‌شود، به جای آنکه بگوید میز در اتاق بود، بگوید میز چهارگوشی در اتاق بود یا رنگش را هم می‌گوید. مثلاً میز چهارگوش قهوه‌ای سوخته‌ای در اتاق بود. به همین دلیل، من خیلی پافشاری می‌کنم که از مجموعه ادبیات کودکان در کلاس‌های درس بیشتر استفاده شود. نویسنده به‌خاطر اینکه فرصت دارد و بارها و بارها می‌نویسد، بیشتر به واژه‌های منفعلش رجوع می‌کند و آن‌ها را فعال‌تر می‌کند. آن وقت، خواننده، واژه‌های نویسنده را می‌گیرد و آن‌ها را فعال می‌کند. بنابراین، منابع مکتوب زبان کودکان را غنی‌تر می‌کنند.



انجام می‌دهد، در انسان زبان انجام می‌دهد. خود نوشتن یکی از ابزارهای پالایش روان است. برای همین است کودکانی که بیشتر زیر فشار روانی قرار دارند، قلمشان را محکم‌تر روی کاغذ فشار می‌دهند.

■ درباره تفاوت فرهنگ‌های کودکان با بزرگسالان

نگفتید!

ضرغامیان: تفاوت آن‌ها یکی در انتخاب مدخل است. برخی واژه‌ها اساساً به درد کودکان نمی‌خورند، در حالی که در فرهنگ‌های بزرگسالان وجود دارند. شاید بهتر باشد کودکان در معرض اطلاعات اضافی قرار نگیرند. بنابراین، اطلاعات موجود در فرهنگ‌های کودکان در قلمرو واژه‌های کودکان هستند. دوم، فرهنگ‌های بزرگسالان عموماً حاوی اطلاعات تاریخی و فرهنگی هستند که برای کودکان مناسب نیستند. سوم، واژه‌های تابو و نامحرم در فرهنگ‌های کودکان جایی ندارند. چهارم، زبان توصیف مدخل‌های این فرهنگ مناسب کودکان است. مراجعه به فرهنگ‌های بزرگسالان ممکن است بچه‌ها را از قلمرو زندگی کودکی خارج کند. نباید بچه‌ها را سراغ منابع بزرگسالان مثل معین و دهخدا بفرستیم.

■ خانم عسگری، شما چطور به این نتیجه رسیدید که به‌عنوان

یک فرهنگ‌نگار وارد مدرسه شوید؟

عسگری: من هر سال در زمان برگزاری نمایشگاه کتاب، والدین یا معلم‌هایی را دیده‌ام که به فرهنگ فارسی نگاهی می‌اندازند و با دیدن معنای کلمه‌هایی مثل آب یا قیچی یا حیاط، آن را به سخره می‌گیرند و گمان می‌کنند هوش و ذهن فرزندشان نادیده گرفته شده است. معلم‌های زیادی را دیده‌ام که می‌گویند خودمان معنای کلمات را برای بچه‌ها توضیح می‌دهیم. آن وقت می‌پرسم خب، همین کلمه آب یعنی چی؟ می‌خندند که یعنی چی؟ بچه خودش می‌داند. چنین برخوردی تأسف‌بار است. گاهی برخی با افتخار می‌گویند خب، فرهنگ دهخدا را به دانش‌آموز معرفی می‌کنیم. این گفت‌وگوها سبب شد به سراغ معلمان برویم. وقتی معلم متوجه مزایا و فواید آموزشی فرهنگ فارسی مخصوص کودکان می‌شود، در قبال آن احساس مسئولیت

یعنی وقتی ما می‌نویسیم، از واژه‌های منفلمان بیشتر استفاده می‌کنیم؛ یعنی نوشتن عمیق‌تر است؟

ضرغامیان: دقیقاً. وقتی حرف می‌زنیم، در جا تولید می‌کنیم. در لحظه‌ای کوتاه فکر را به کلمات تبدیل می‌کنیم. به همین خاطر در زبان گفتاری دائم در حال تصحیح هستیم: «می‌گویم اشتباه کردم». اما برای نوشتن هر جمله وقت صرف می‌شود و فکر دقیق‌تر و پخته‌تر می‌شود.

■ در این زمینه، در مدرسه چگونه عمل می‌کنید؟

ضرغامیان: ما در مدرسه بر دو چیز تأکید کردیم که یکی مراجعه به فرهنگ لغت بود و تکلیف روزانه محسوب می‌شد. معلم‌های پایه دوم به بالا پنج لغت انتخاب می‌کردند و می‌خواستند بچه‌ها معنای آن‌ها را از فرهنگ لغت پیدا کنند و بنویسند. حالا بعضی از دانش‌آموزان ما عادت کرده‌اند پرسند یعنی چی و به فرهنگ لغت مراجعه کنند. تأکید دوم ما استفاده گسترده از کتاب‌های غیردرسی بود.

عسگری: جالب این است که دانش‌آموزی که از کتاب مرجع استفاده می‌کند، اعتمادبه‌نفس بیشتری دارد. او می‌تواند در زبان گفتاری و زبان نوشتاری از شبکه گسترده‌ای از کلمه‌ها استفاده کند. از این منظر هم کتاب‌های مرجع تأثیرگذارند.

■ آیا می‌توانم از این حرف نتیجه بگیرم که اگر در مناطق محروم، استفاده از کتاب‌های مرجع را گسترش بدهیم، اعتمادبه‌نفس بچه‌ها افزایش پیدا می‌کند؟

عسگری: بله. چون ذخیره واژگانی‌شان افزایش می‌یابد، دنیایشان بزرگ‌تر می‌شود. وقتی در مقام گفت‌وگو قرار می‌گیرند، شرایط گفت‌وگو را بهتر می‌توانند رعایت کنند. فکرشان بازتر و زبانشان دقیق‌تر می‌شود. بار معنایی و اجتماعی کلمه‌ها را تشخیص می‌دهند و واژه‌های دقیق‌تر و سنجیده‌تری به کار می‌برند و خود به خود اثر نافذتری روی ذهن مخاطب می‌گذارند. قطعاً موقع صحبت کردن شمرده‌تر هم صحبت می‌کنند.

ضرغامیان: این نکته مهمی است. ما حیوان ناطقیم. جانور معمولاً خشمش را با پنجه و دندان‌هایش نشان می‌دهد، اما انسان زبان دارد و خشمش را با زبان بیان می‌کند. مثلاً می‌گوید من عصبانی‌ام یا رنجیده‌ام. و چون احساس بیان می‌شود، بخشی از هیجان فروکش می‌کند. کاری که دندان و پنجه جانوران



می‌کند. این بود که فکر کردم با معلمان در ارتباط باشم.

■ **خب در مدرسه چه اتفاقی افتاد؟**

ضرغامیان: اجازه بدهید نکته‌ای روشن شود. فرهنگ‌های فارسی جزو ابزارهای زبان‌آموزی‌اند. اصولاً آموزش با فرهنگ شروع می‌شود. زیرا فرهنگ لغت

می‌تواند کودک را بر کلمه مسلط کند؛ هم بر املا و هم بر تلفظ. خواندن با واژه‌خوانی شروع می‌شود. ما از واژه‌خوانی به روان‌خوانی می‌رسیم و از روان‌خوانی به درک متن. این روندی است که در آموزش وجود دارد. الان می‌بینیم که میزان خواندن کودکان دائماً در حال کاهش است. چرا؟ چون توانایی خواندن کودکان احتمالاً کم شده است. حالا اگر سیستم آموزشی بتواند از این ابزار فرهنگ لغت کمک بگیرد، آیا نمی‌تواند سطح آموزش خواندن را ارتقا دهد؟ ما با این پیش‌فرض با موافقت مدیر مدرسه، تصمیم گرفتیم همهٔ بچه‌ها از پایهٔ اول تا پایهٔ ششم حتماً یک فرهنگ فارسی و یک دایرةالمعارف عمومی داشته باشند و معلم‌ها این کتاب‌ها را به کار گیرند. سخت‌ترین بخش کار مربوط به پایهٔ اول بود، چون هنوز بچه‌ها سواد خواندن ندارند و در عین حال باید از فرهنگ و دایرةالمعارف استفاده کنند.

عندلیبی: در ابتدای سال، بچه‌های پایهٔ اول سواد خواندن ندارند. به همین علت، وقتی از اولیا خواستیم فرهنگ لغت یا دایرةالمعارف تهیه کنند، با مقاومت روبه‌رو شدیم. بچه‌ای که سواد ندارد، فرهنگ فارسی می‌خواهد چه کار؟ پس قدم اول قانع کردن اولیا بود. در حالی که خیلی از اولیا کتاب نمی‌خوانند، قانع کردن آن‌ها خیلی سخت بود. ماه مهر هم برای ما خیلی مهم است. ماهی طلایی محسوب می‌شود و اگر آن را از دست بدهیم، ماه‌های دیگر کارمان مشکل‌تر می‌شود. فارسی مادر همهٔ درس‌هاست. چون ریاضی، علوم، و حتی تاریخ و جغرافی را از طریق زبان فارسی به بچه‌ها تفهیم می‌کنیم. به مادرها گفتیم که فرهنگ خردسال را تهیه کنید، چون از آن تکلیف می‌دهیم. وقتی بحث تکلیف به میان می‌آید، خب همه تهیه می‌کنند، چون معلوم می‌شود برنامه‌ای رسمی است که موازی کتاب درسی پیش می‌رود. بچه‌ها هر شب باید یک کتاب می‌گرفتند و اولیا برایشان می‌خواندند. می‌گفتیم از آن سؤال می‌شود. کم‌کم

کار با فرهنگ فارسی را شروع کردیم. می‌خواستیم مادرها کلماتی را بخوانند و بچه‌ها آن‌ها را یاد بگیرند. بعد بچه‌ها می‌آمدند و آن‌ها را توضیح می‌دادند. در واقع، مهارت‌های شفاهی آن‌ها بهتر می‌شد. چون پیش‌زمینهٔ خواندن و نوشتن، بیان شفاهی است، دو سه ماه از سال که گذشت، گفتیم دایرةالمعارف خردسال را هم تهیه کنند.

کم‌کم بچه‌ها خودشان می‌خواندند. گاهی پیش می‌آمد بچه‌ها مطلب را نخوانده بودند، ولی خودشان یاد گرفته بودند که خوب توضیح بدهند. گاهی خودشان توضیح کلمه را در دفترشان می‌نوشتند و نقاشی هم می‌کردند. مثلاً اگر گفته بودم ببینید فرهنگ فارسی دربارهٔ طناب چه نوشته است، اگر کتاب در دسترسشان نبود، خودشان توضیح می‌نوشتند. البته بچه‌ها در حوزه‌های گوناگون مطالعه داشتند، تکلیف از مجلهٔ رشد داشتند، کتاب داستان هر شب خودشان را و شعر هم داشتند.

■ **به‌طور مشخص در حوزهٔ خواندن، نسبت به سال‌های گذشته، چه تفاوتی اتفاق افتاد؟**

عندلیبی: روخوانی با درک مطلب فرق دارد. علاوه بر اینکه روخوانی آن‌ها خوب شد، وقتی متن می‌خواندیم، درک آن‌ها از مطلب هم خیلی خوب شد. مثلاً وقتی می‌پرسیدم این چی گفت، راحت می‌گفتند. یا اگر در متن به ضمیر می‌رسیدیم و می‌پرسیدم این به چه کسی برمی‌گردد، راحت پیدا می‌کردند. در حالی که معمولاً درک نکات یا این نوع تجزیه و تحلیل‌ها در پایه‌های بالاتر اتفاق می‌افتد. از طرف دیگر، موقع نوشتن، وقتی نوشته‌ای را تولید می‌کردند و کلمه‌ای تکرار می‌شد، می‌گفتم ببینید به جای آن چه کلمه‌ای می‌توانید بگذارید تا قشنگ‌تر شود. بچه‌ها فکر می‌کردند و کلمهٔ مناسب‌تر را پیدا می‌کردند. وقتی در شورای آموزگاران می‌گفتم بچه‌های اول این‌ها را می‌دانند، برای بقیهٔ آموزگاران جالب و حیرت‌آور بود. اتفاقی که از بیرون مشاهده شد، این بود که مثلاً کتابدار مدرسه خیلی راضی بود و می‌گفت مراجعهٔ بچه‌ها به کتابخانه خیلی بیشتر شده است و تعجب می‌کرد بچه‌ها کتاب‌هایی را می‌خواهند که اصلاً خواهان نداشتند.

از اینکه در این گفت‌وگو شرکت کردید متشکرم.

نگاه دوربین



میلاذ حدادبان

خراسان رضوی / مشهد
نهمین دوره جشنواره عکس رشد

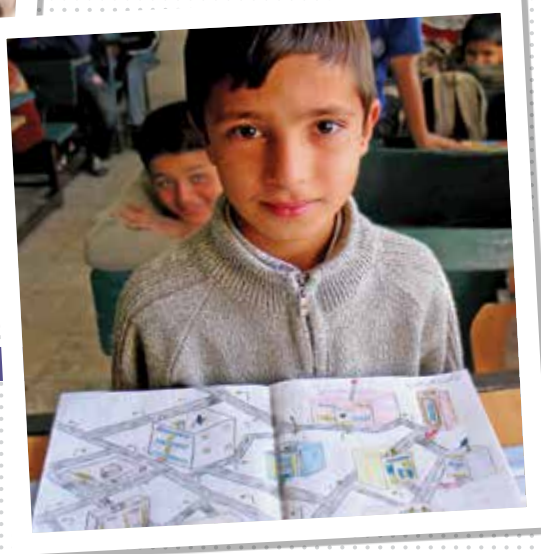


علیرضا عزتی

گیلان / رشت
هشتمین دوره جشنواره عکس رشد

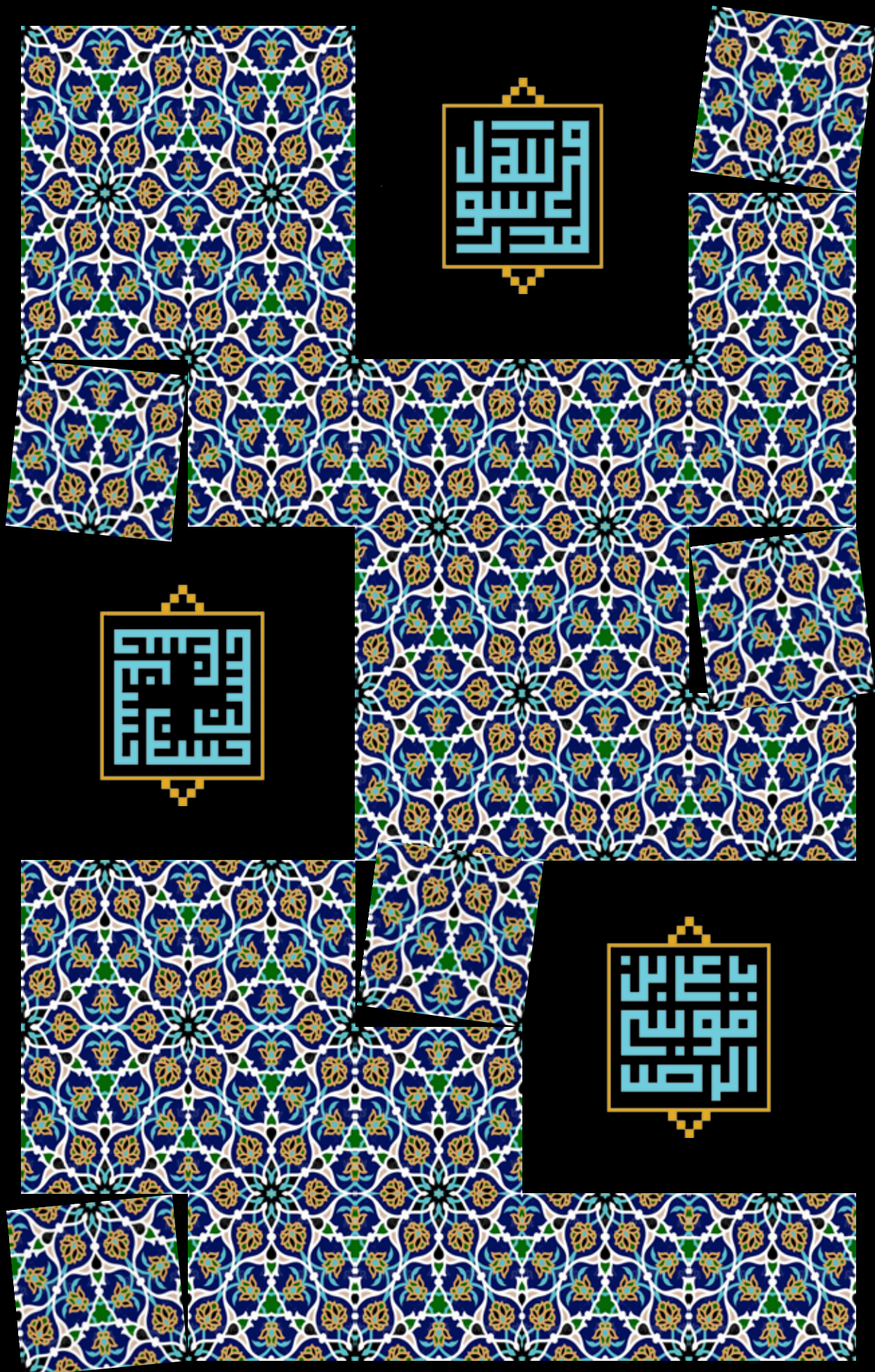


اعظم لاریجانی



رضا قاسمی زرنوشه

ششمین دوره جشنواره عکس رشد



سالروز رحلت پیامبر اکرم (ص)، شهادت امام حسن مجتبی (ع) و امام رضا (ع) را تسلیت می‌گوییم.